ظهیرالدین محمد بابرشاه

(ششم محرم ۸۸۸ - ششم جمادی الاولی ۹۳۷ هـ)



نویسنده : پوهاند عبدالحی حبیبی

سال ۱۳۵۱ ش - کابل

شرح پشتی: تصویر ایام جوانی بابر ، که درسنه ۱۵۰۵ م
درکابل کشیده شده (موزه برتانیه)

ظهیرالدین محمد بابر شاه

(شش محرم ۸۸۸ ـ شش جمادی الاولی ۹۳۷ هـ)

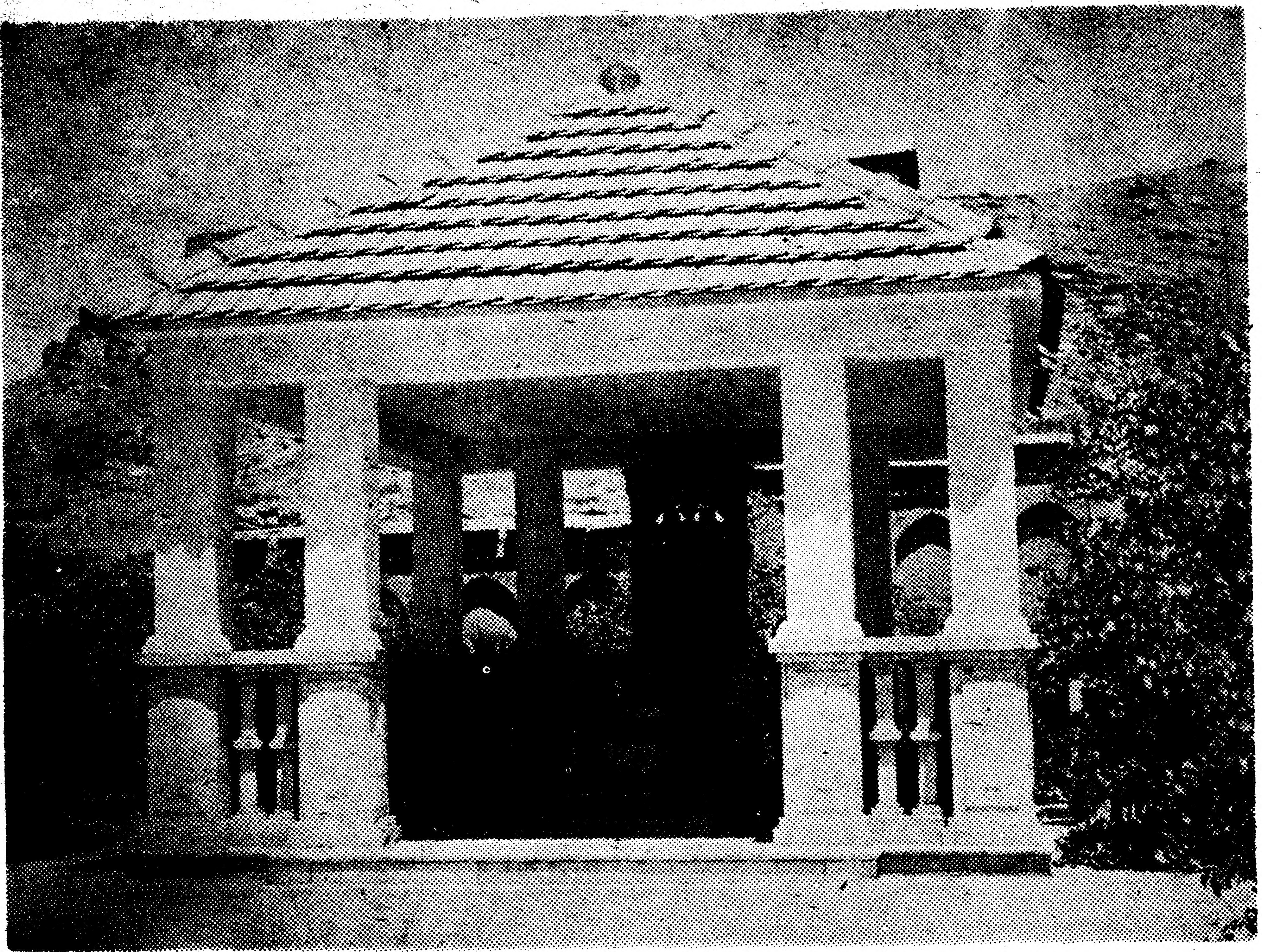


نویسنده

پوهاند عبدالحی حبیبی

نشر کردهٔ د بیهقی کتاب خپرولو مؤسسه

کابل ۱۳۵۱ هـ ش



مقبره ظهیرالدین محمد بابر شاه واقع درباغ بابر ـ کابل

بخش اول

ظهیر الدین محمد بابر
ووقایع زندگانی او

دودمان واسلاف او

محمد بابر ولد عمر شیخ، بن سلطان ابوسعید میرزا، بن محمد میرزا، بن میرانشاه ولد امیر تیمور است که سلسلهٔ نسب او در دودمان چنگیزیه قراچار نوین میرسد. ومادرش قتلق نگارخانم دختر یونس خان فرمانروای مغولستان است (۱) که نسب بابر از طرف همین مادر به (۱۵) واسطه به چنگیز خان واصل میگردد (۲) بعد از مرگ امیر تیمور (۱۷ شعبان ۸۰۷ هـ = ۱۸ فروری ۱۴۰۵ م) ممالک وسیع او در خراسان و ماوراءالنهر بین اخلاف او تقسیم شدند، که از آنجمله وسعت مملکت سلطان ابوسعید میرزا جد بابر در سال وفاتش ۸۷۳ هـ ۱۴۶۸ م از آذربایجان تاسرحدات هند واز مکران تار یکستان تاتار میرسید (۳) و بعد

---

(۱) این سلسله چنین است : ۱-بابر ۲-قتلق نگا ۳-یونس خان ۴-ویس خان ۵-شیر علی اوغلان ۶- محمد خان ۷- خضر خواجه ۸-تغلق تیمور ۹-ایسن بوقا ۱۰-دواخان ۱۱-براق ۱۲-ایسان بوقا ۱۳- متوکان ۱۴-چغتای ۱۵ چنگیز خان .

(۲) فرشته ۲، عمل صالح، پادشاه نامه، اکبر نامه، انسا یکلو پیدی اسلام ۸۴۷/۱، بابر نامه ترجمهٔ انگلیسی جان لیدن John Leyden و و لیم ارسکن W. Erskine ۲ ر ۱۶، بابر نامه فارسی ۷-تاریخ رشیدی خطی ورق ۹۵ نسخه مؤسسهٔ شرق شناسی لننگراد .

(۳) ترجمه انگلیسی بابر نامه جلد اول مقدمه (Cvi)

از سرگش پسران او بر مملکت دست یافتند و از انجمله پسر بزرگ او سلطان احمد میرزا برسمرقند و بخارا و سلطان محمود میرزا بر استرآباد، و الغ بیگ بر کابل و غزنی، و سلطان مراد میرزا بر گرمسیر و قندهار، و عمر شیخ میرزا پدر بابر پسر چهارم ابو سعید بر فرغانه حکمروا ئی داشتند.

فرغانه بقول خود بابر سرزمین دارای میوه وغله فراوان بوده که درشرق او کاشغر، وغربی آن سمرقند، و در جنوبش کوهستان ودر شمال آن اترار واقع بود، که هفت قصبه داشت و از آب سیحون (آب خجند) مشروب میشد، و در قسمت جنوبی آن اندجان پایتخت این مملکت افتاده بود، که در ما وراءالنهر غیر سمرقند و کش، هیچ قلعهٔ بکلانی قلعهٔ اندجان نبود (۱)

تولد و محیط پرورش

درحرم شاهی عمر شیخ میرزا حکمران فرغانه روز ۶ محرم ۸۸۸ هـ - ۱۴ فروری ۱۴۸۳ م از بطن قتلق نگار خانم کودکی بوجود آمد که اوراظهیرالدین محمد بابر (۲) نامیدند. میرزا حیدر دوغلات خاله زادهٔ بابر دربارهٔ نام و تولدش چنین می نویسد (بابر پادشاه درششم محرم درسنه ثمان وثمانین متولدشد، مولانا میرسر غیلانی که یکی از علماء متبحر اولوغ بیگی بود، (شش محرم) تاریخ یافته است. التماس نام از حضرت ایشان قدس سره نموده اند، بخطاب ظهیرالدین محمد مشرف ساخته اند. و در آن زمان چغتائی بسی ترک بوده ... در السنهٔ ایشان ظهیرالدین محمد بدشواری جاری میشد بابر نام نهادند. درخطابت ومناشیر ظهیرالدین محمد بابر میخواندند وثبت میکردند، اما به بابرپادشاه مشهورشد ....)
(تاریخ رشیدی ورق ۹۶ ب نسخهٔ خطی مؤسسهٔ شرق شناسی لینن گراد)

۱- بابر نامه ترجمهٔ فارسی عبدالرحیم خان خانان ص ۲ طبع بمبئی ۱۳۰۸ هـ

۲- تسمیه بنام بابر در دودمان تیموریان معمول بود چنانچه بابر میرزا بن بایسنقربن شاهرخ شاهزادهٔ هرات ازبنی اعمام اوبود، برخی ازنویسنده گان متأخراین کلمه رابابر Babar نوشته اند تاریخ هند از James H. Gense ✿

قرن نهم هجری که بابر دراواخر آن بدنیا آمده بود، در آسیای میانه وممالک ماوراءالنهر و خراسان دورهٔ ریعان فرهنگ و هنربود. خاندان امیر تیمور ودودمان امرای مغولستان در اوج فیو دالیزم و نضج شاهنشاهی خود واقع بودند، و بابر از طرف پدر و مادر بدین دودمانهای پرورده شده در محیط مدنیت و هنر وثقافت منسوب بود.

خود امیر تیمور بن تراغای که مؤسس این خاندان است، باوجود صفات سپاهی گری و لشکر کشی های بزرگ وسفاکی ها که از اسلاف خود بارث

✿ Ishwari-Prasad از تاریخ هند ص ۱۵۰ طبع لندن ۱۹۵۴ وتاریخ ص ۳۰۶ طبع اله آباد ۱۹۳۳) درحالیکه درغیاث اللغت ص ۹۶ بضمهٔ باست ار سکن معنی این کلمه را Tiger نوشته، وگویاشکلی از ببر بدو فتحه باشد، که نام جانورد رند ه است (ترجمهٔ انگلیسی بابر نامه) در حوادث ۹۱۴ ه ۱۵۰۸ م از یعقوب بیگ بابر جنگ ذکر میرود(ترجمهٔ انگلیسی بابرنامه ۲، ۶۳) و ازین هم برمی‌آید که بابر بمعنی ببر بود و لقب (بابرجنگ) لقبی است یعنی شخصی که مانند ببرجنگ میکرد. ازین بیت هم ثابت میشود که بابر بوده است:

خدیو کامران پر تو در ملاذ ملک وملت شاه بابر

مولانا عبدالقا دربرادرمولف مطلع سعدین در تاریخ وفات میرزا ابابربن بایسنقربن شاهرخ این ابیات گفته، که از آن هم باعتبار قافیه(پر- در - خور) ثابت می‌آید، که بابر بضمه باء دوم درهرات تکلم می شد:

آفتاب ملک بابر خود نماند کی چنین خورشید پنهان درخوراست
در ربیع الثانی فصل ربیع لاله را ساغر زخون دل پراست
چرخ را گفتم جگرها چاک چیست؟ دیده ها پراشک وداس پرد راست
این چه حالست وچه تاریخست؟ گفت: فوت شه سلطان مؤید بابر است

(۸۶۰) ق تاریخ نگارستان ۳۴۳ از قاضی احمد غفاری طبع تهران ۱۳۴۰)

برده بود، درمحیط مدنیت اسلامی وفرهنگ روشنی پرورش دیده بود ، وبنابرین همواره علماو سادات وروحانیون صوفی مشرب وهنروران راکه حامل مواریث فرهنگی خراسان وماوراءالنهر بودند دوست داشت ، خود وی گوید :

« من همواره محدثان وارباب قصص واخبار را میخواستم وازایشان سرگذشتهای انبیاً و اولیاً وسلاطین راسی‌شنیدم . علل‌عروج وزوال شاهان را درک میکردم .

از صحبت مشایخ وصوفیان وعارفان نیز بهر هاگرفتمی ،واحترام ایشان‌بجا آوردمی . (۱)

در سفرهای جنگی امیرتیمور نیز دانشمندانی همرکاب‌اوبوده‌اند، که هنگام فتح ونصرت ، انعام واکرام می‌یافتند (۲) و شرف الدین یزدی گوید :

(در وقت تعیین مواضع سروران واعیان ، مرحمت حضرت صاحبقران در همه حال شامل احوال اهل علم و کمال بودی ، از جمع‌علما رفیع مقدار ملازم رکاب همایون آثاربودند، مثل خواجه‌افضل پسر مولاناشیخ‌الاسلام سعید جلال الدین کشی‌و مولانا عبدالجبار پسر اقضی القضاة مولانا نعمان‌الدین‌خوارزمی .(۳)

درهنگام‌قتل‌و غارت‌بلادتوجه‌امیر تیمور باهل‌علم‌چنین‌بود که حین فتح دهلی توجه‌خاصی به‌حفظ علمانمود:

«و هنگام‌نهضت همایون‌اشارت‌علیه صدور یافت‌که سادات و قضات وعلماومشایخ در مسجدجامع جهان‌پناه(دهلی) جمع‌آیند،وازملازمان خاص یکی رابر ایشان داروغه‌گماشت‌تانگذارد که‌از جنبش‌سپاه ظفرپناه زحمت‌و

---

۱ ـ تزک تیموری‌طبع بمبئی۱۱۲ تا ۱۱۴

۲ ـ ملفوظات‌تیموری ، الیت ۳، ۴۷۵

۳ـ ظفر نامه ۲ ، ۱۰۱

ملال بر دامن روزگاران طایفه گرامی نشیند. (۱)

این رو ایات علم دوستی و هنر پروری در خاندان امیر تیمور به اخلاف او نیز انتقال کرد چنانچه در همین خاندان میرزا شاهرخ فرزند تیمور در هرات رنسانس هنری دوره تیموریان را شالوده گذاشت، و فرزند او الغ بیگ یکی از علمای ریاضی و فلکشناسی و رصد بود و شهزادگان تیموری هرات از پسران شاهرخ با یسنغر متوفا (۸۳۷هـ ۱۴۳۳م) و میرزا ابراهیم حدود (۸۲۷هـ ۱۴۲۳م) و بدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین بایقرا حدود (۹۲۳هـ ۱۵۱۷م) خطاطان ماهر و هنرمندی بوده‌اند و خود پدر بابر عمرشیخ میرزا که بابر از و ذخیره فرهنگ اندوخته بود نیز حامل همین مواریث ثقافتی و ذوق علمی بود و درین باره بابر گوید:

«اخلاق و اطوارش حنفی مذهب پاکیزه اعتقاد مردی بود پنج وقت نماز ترک نمیکرد قضای عمر خود را به تمام کرده بود اکثر تلاوت میکرد بحضرت خواجه عبیدالله احرار ارادت داشت و بصحبت ایشان بسیار مشرف شده بود و حضرت خواجه هم فرزند گفته بودند. سواد روانی داشت خمستین (خمسهٔ نظامی و خمسه خسرو) و کتب مثنوی و تاریخها خوانده بود اکثر شاهنامه میخواند اگرچه طبع نظمی داشت اما بشعر پروا نمیکرد... خوش خلق و حراف و فصیح وشرین زبان و شجاع و مردانه کسی بود...» (۲)

این ذکر مختصری بود از پدر و اجداد بابر، که حتماً در تربیه و تشکیل شخصیت او مؤثر بوده‌اند اما مادرش قتلق نگار خانم نیز از پدر خود یونس خان مواریث نیکوی فرهنگی داشت که میرزا حیدر دوغلت درباره او گوید:

«یونس خان دوازده سال با مولانا شرف الدین علی یزدی محشور و از و کسب فضایل کرده بود و بعد از مرگ یزدی در عراق و فارس و آذربایجان از محافل علماء بهره اندوخت که به نام استاد یونس خان شهرت یافت در قرائت قرآن و موسیقی و مصوری ماهر بود و ذوق لطیفی داشت.» (۳)

---

۱ ظفرنامه ۲، ۹۸

۲ بابرنامه ۶

۳ ترجمه انگلیسی تاریخ رشیدی از دینسن راس ۱۵۵

بابر از چنین مادروپدر، درس زندگی گرفت،سپاهی گری ولشکر کشی توأم باذوق ادبی وهنری ومیل به عرفان وخداپرستی در محیطخانواده و زندگانی او بود، ودرا نوقت هر فیودال زاده ماوراءالنهر بچنین صفات پرورده‌میشد, وجنگهای ملوك طوایف هم شهزادگان دودمان تیموری را اشخاص دلیر و خونریز بار می آورد .

برای پرورش این شاهزادهٔ اند جان نیز رجال تجربه کار در بار میرزا عمر شیخ و علما ی نامدار گماشته شده بودند که ازان جمله خود با بر نـام شیخ مزید بیگ وباباقلی بیگ وخدای بیردی بیگ‌رامی برد که(بیگ‌اتکهٔ) او بوده‌اند و مراد ازان پروردنده‌ومربی باشد .

از علمائی که‌بابر با و عقیدت‌ومقام شاگردی داشت خواجه قاضی مولانا عبدالله بن سلطان احمد قاضی است که در بارهٔ او گوید:

«او ستاد وپیر من خواجه مولانای قاضی‌باشد. . نسب او از طرف‌پدر بشیخ برهان الدین قلیچ منتهی میشود,و از جانب مادر بسلطان‌ایلک‌ماضی میرسد در ولایت فرغانه این طبقه مقتدا و شیخ‌الاسلام و قاضی‌شده‌اند،مرید خواجه عبیدالله بود از ایشان تربیت‌یافته بود در ولی بودن خواجه قاضی مرا هیچ شکی نیست ...

عجب کسی بود ترسیدن در و اصلاً نبود. . . این صفت هم دلیل ولایت است. . «۱»

اگر چه این شرح را بابر در هندوستان در اواخر عمرش نوشته است‌ولی مریدی و شاگردی او ازخواجه قاضی به زمان جوانی او دراندجان تعلق دارد که صحبت چنین اشخاص در پرورش شخصیت او مؤثر بوده است .

۱-بابر نامه۳۵

تخت نشینی بابر وحوادث ماوراءالنهر

پدر بابر عمرشیخ میرزا روز دوشنبه چهارم رمضان ۸۹۹ هـ ۹ جون ۱۴۹۴ م درقلعهٔ آخشی حین کبوتر بازی ازفراز عمارتی در چرخند ق پائین افتاده وهلاک شد (۱) ویک روز بعد سه شنبه ۵ رمضان همان سال امرای دربار شهزادهٔ کوچکی رابسن ۱۲ سالگی بشاهی برداشتند . (۲)

بابر پادشاه نوجوان فرغانه به مجرد دیکه بر اریکه شاهی نشست با دسته یی از رقبای قوی و فیودالان ماوراء النهر روبروگردید ولی چون بابر حسب عنعنات تورانی از طرف پدرو مادر بهمشاهیر جهانگیران مغول (چنگیز-تیمور) منتسب بود وصفات جهانداری ودلیری را هم داشت بنابرین باداشتن چنین نسب و حسب لایق مقام پادشاهی شمرده میشدو باوجودیکه در حداثت سن بود درمقابل حرکات عنودانهٔ عم خویش سلطان احمد میرزا حکمران سمرقند وخال خود سلطان محمود میرزا فرمانروای قندوز و بدخشان مقاومت نمود وبرخی امراءواعیان دربار پدرهم اورا یاری کردند تاکه در اواخرربیع الاول سال ۹۰۳ هـ نومبر ۱۴۹۷ م سمرقند راهم بدست آورد .

حکمرانی بابر درسمرقند تا صد روز دوام کرد ولی درینجابرخی ازسرداران لشکرش مانند ابراهیم بیگ وجان‌علی وسلطان احمد و غیره که درسمرقند بتاراج اموال مردم گذاشته نشدند بروشوریدند وبرادر بابر جهانگیر میرزارا که منتظر چنین فرصتی‌بود به تسخیر اندجان تشویق کردند.بابر چون اوضاع را پریشان‌دیده‌دوماه رجب ۹۰۳ هـ ۱۴۹۷ م ازسمرقند به اندجان حرکت کرد ولی‌این‌شهر پیش‌از وصول بابر سقوط‌کرده وطرفداران وی‌مانند مولانا قاضی وغیره‌در انجا کشته شده بودند.

۱- بابر نامه ۵

۲- بابرنامه ۱

بابر که تاج و تخت و خود اندجان و هم سمرقند را از دست داده بود، مدتی آواره و سرگردان ماند و مدتی در جلگهٔ آهنگران و اخشی و خجند بسر بردو بقول خودش: چون داعیهٔ ملک گیری داشت تا کجا بیهاهمت او را پست نساخت و بخیال تسخیر اندجان و طلب کمک به تاشکند رفت و ۷۰۰ تا ۸۰۰ کس را از آنجا کمک گرفته وبعدا زتاخت و تاز در فرغانه به تسخیر اندجان همت گماشت تا که در ذیقعدهٔ ۹۰۵ هـ جون ۱۴۹۹م آن شهر را تصرف آورد. (۱)

در اواخر محرم ۹۰۶ هـ ۱۵۰۰م لشکری را بسوی اوش برد و رقبای او جهانگیر میرزا و سلطان احمد تنبل که مراقب فرصت بودند لشکر کشی کرده واندجان را به محاصره کشیدند، ولی بابر بعد از تلاش و جنگهائی که در حوالی قریه خوبان و غیره روی داد بابر ادر خود جهانگیر میرزا چنین صلح کرد که ولایات آنطرف آب خجند واخشی به جهانگیر وولایات این طرف اندجان با بابر باشد و هر دو باتفاق بر سمرقند تصرف کنند وبعدا زان سمرقند به بابر واندجان به جهانگیر تعلق گیرد.

پس ازین مصالحه بابر عایشه سلطان بیگم دختر عم خود سلطان احمد میرزا را که پانزدهش بود بزنی گرفت و درماه ذیقعده ۹۰۵ هـ ۱۵۰۰م باتفاق برادر خود عزم تسخیر سمرقند کرد ولی چون این شهر را قبلا شیبانی خان «۲» گرفته بود بابر در کش توقف کرد.

۱ـ بابرنامه ۳۰ فرشته ارسکن ۱۰

۲ـ ابوالفتح محمد شیبانی خان بن شاه بداق سلطان بن ابو الخیرخان از نسل شیبان بن جوجی بن چنگیزخان است که درسنه ۹۰۶هـ در ماوراء النهر پادشاه شد ودر سنه ۹۱۶هـ ۱۵۱۰م درقریه محمودی مرو در جنگ صفویان کشته گردید. از احفاد دختری او جانیان استراخان از ۱۰۰۷ تا ۱۲۰۰هـ شاهی کرد ند و دیگر افراد خاندانش تا ۱۰۰۷ هـ در ماوراء النهر وبلخ وبخارا وسمرقند حکمرانی داشتند فتوحات شیبانی خان در افغانستان تا هرات وسیستان وقندهار رسیده بود

(دول اسلامیه ۳۴۱ مذکر احباب خطی ۱۴)

وی گوید : که من جوان نزده ساله و رقیب من شیبانی خان مرد پر تجربه و پیر کاردیده یی بود باوجود این هم با ری دویست و چهل تن شبانه بر سمرقند تاختیم و از راه پل مغاک بر حصار برامده وشهر را گرفتیم(۱) وشیبانی خان با هفت و هشت هزار سواریکه داشت هزیمت یافت و بسوی بخارا پس نشست ۹۰۶ هـ ۱۵۰۰ م .

شیبانی که شخص آهنین ومرد سالخوردهٔ تجربه کاری بود رقیب جوان خود را در سمرقند آرام نگذاشت ودر زمستان همان سال قراکول ودیگر بلاد راگرفت. بابر که این حریف قوی را درمقابل خود می دید از حکمرانان وشهزادگان تیموری استمداد نمود ولی چون کمکی ندید در شوال ۹۰۶ هـ ۱۵۰۰ م لشکری فراهم آورد ودر کازرون یک فرسخی سمرقند بالشکریان شیبانی مصافها داد وشیبانی خان بپای حصار سمرقند رسید مدت سه تا چهار ماه سمرقند محاصره بود ودرحوالی آن زدو خورد سپاهیان طرفین ادامه داشت وذخیره و خوراکه هم درشهر ناپدید شد بنابرین بابر دراوائل ۹۰۷ هـ ۱۵۰۱ م سمرقند را پدرود گفته و به تاشکند نزد سلطان محمود میرزا خال خود رفت .(۲) درین وقت تاشکند دردست سلطان محمود خال بابر واندجان متعلق به سلطان احمد تنبل و سمرقند و بخارا باشیبانی خان بود. بابر مدتی در تاشکند پیش خال خود بماند و بعد از سپری شدن سو سم زمستان بمدد خال خود اوش فرغانه را گرفت. تنبل از شیبانی خان مدد خواست و درجنگی که بین او وبابر واقع شد بابر زخمی برداشت وبسوی اخشی پس نشست ولی شیبانی خان با فوجی گران تاخت و درارچیان ARCIYAN بابر و خال او را در ذو الحجه ۹۰۸ هـ جون ۱۵۰۳ م بشکست و تاشکند را هم بگرفت .(۳)

---

۱ - بابرنامه ۵۳

۲ بابرنامه ۹۰

۳ - بابرنامه ۶۸

سال ۹۰۹ هـ - ۱۵۰۳م ایام آوارگی وپریشانی بابر است ز یرا حریف دلیر کهنسال او شیبانی خان تمام ماوراءالنهر را بگرفت وبابر چون درانسر زمین جائی وقرارگاهی برای خود ندید مدتی را دربین قبایل کوچی آنجا به عسرت تمام گذرانید که بدست دشمن نیفتد . ولی وی اندرین عسرت هم همت نباخت و برای خود جولانگاهی را در خراسان و این طرف آمو کشود و خواست که خودرا بکابل یعنی محل حکمرانی اعمام خود برساند. وازین وقت به بعداست که اعمال این جوان دلیر در افغانستان آغاز میگردد .

بابر در افغانستان :

بابر در محرم ۹۱۰ه جون ۱۵۰۴م بقول خودش از ولایت فرغانه بقصد خراسان به ولایت حصار آمد و پیش او بیش از سه صد کس نبود که اکثر ایشان پیاده و چاروق پوش و چوب بدست بودند و زیاده از دو چادر خیمه نداشت(۱) در چنین حال خودرا به نزدیکیهای ترمذ رسانیده و برگذرگاه یوباج(۲) به همراهی باقی چغانیانی برادر خورد خسرو شاه(۳) از آب آمو گذشته و به کهمرد و بامیان آمد که درینجا احمد قاسم پسر باقی و خواهر زادهٔ خسرو شاه حکمرانی داشت .

بابر که مرد داعیه طلب وفعالی بود در قندز و ایبک و دوشی و آجر مردم و لشکریان خسرو را بخود جلب کرد ودر اواسط ربیع الاول ۹۱۰ ه از

(۱) بابرنامه ۷۵

(۲) در بابر نامه مطبوع بمبئی یواج ولی درترجمه انگلیسی(۱ ر ۲۰۳) UBAJ است.

(۳) خسرو شاه از قوم قبچاق ترکستان و ازامرای خال بابر سلطان محمود میرزا بود که ۲۰ هزار نوکر داشت وحکمران سرزمین جنوب آمو تا هندوکش بود ولی بقول بابرفسق وظلم بر مزاج اوغلبه داشت(بابرنامه ۱۹)

آب اندراب گذشته و در دوشی نزول نمود در اینجا خسروشاه برای عرض اطاعت پیش او آمد ولی از صبح تا دیگر تمام اتباع خسرو ازو برگشته و به بابر پیوستند و بابر هم باو وعده داد که آزاد گذاشته شود تا از راه دهانهٔ غوری بطرف خراسان رود.(۱)

بدین نحو اولین رقیب بابر درحوالی هندوکش از بین رفت و اموال و ثروت و سلاح او بدست بابر افتادوخودخسرو پیش بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین بایقرا بسوی میمنه رهسپار گردید.

چون خسرو از بین رفت اکنون سهم کابل در پیش بود که در انجا محمد مقیم بن امیر ذوالنون (۲) حکم میراند و او این شهر را در سنه ۹۰۸هـ - ۱۵۰۲م ازمیرزا عبدالرزاق پسر الغ بیگ گرفته بود چون بابر در اواخر ربیع الاول (۹۱۰هـ - ۱۵۰۴م) از هندوکش گذشته وازگذر هو پیان بسوی کابل روی آورد، محمدمقیم ارغونی درحصار شهرمتحصن گردید ولی بعدا زچند روز بابا قلی چغانیانی را وسیله ساخته و از بابر امان گرفت و بقندهار رفت و بدین

---

(۱) بابرنامه ۷۸

(۲) در عصرسلطنت شهزادگان تیموری‌امیرذوالنون ارغون‌بن میرحسن بصری درسلک‌ملازمان ابو سعید تیموری بود و بدلاوری در هرات و ماوراءالنهر شهرت یافت سلطان حسین با یقرا پادشاه هرات او را حکمرانی غور و زمینداوروفراهوقندهارداد(۹۰۴هـ - ۱۴۹۸م)چون سلطنت هرات بعد از مرگ سلطان حسین بایقرا ضعیف گردید ذوالنون ارغون در قندهار استقلال‌یافت وولایت شال و مستونگ (بلوچستان کنونی) را هم بدست آورد دوولایت سند را هم فتح کرد وی درمحاصرهٔ هرات و جنگ بـا شیبانی خان در هرات کشته شد(۹۱۳هـ - ۱۵۰۷م)وبعداز ودو پسرش شاه بیگ ومحمد مقیم‌درقندهار وکابل‌وسند حکم راندند.

صورت شهر کابل در آخر ربیع الاخر بدست بابر افتاد. (۱)

در انوقت کابل مرکز تجارتی بزرگی بود که بقول بابر متاع خراسان و عراق و روم و چین در ان یافت میشد و مالیات آن با لغمان هشت صد هزار شاهرخی بود(۲) . بابر درین شهر بزودی شوکتی بهم رسانید و در سال ۹۱۱ ھ ۱۵۰۶م به تسخیر غزنی و گردیز و کوهات و بنو و تهل و وادی گومل تا کلات و شرقاً تا درهٔ خیبر پرداخته و برادر خود جهانگیر میرزا را بحکومت غزنی گماشت .

بابر می دید که رقیب دیرین وی شیبانی خان اکنون مالک بلا منازع اراضی ماوراءالنهر از اقاصی تاشکند تامرو استو نیروئی عظیم دارد و ممکن است که در افغانستان نیز باو روبرو گردد در حالیکه سلطان حسین بایقرا در هرات آخرین مراحل زندگانی خود را میگذرانید و چهار ده پسر ش بااویل و الوس او در فسق و فجور غرق بودند . (۴)

بابر اهمیت مرکز شاهی تیموریان یعنی هرات را نیز درک کرده بود و بقول خودش همواره «دغدغهٔ خراسان و هری داشت»(۳) درینوقت خطر حمله شیبانی بر بلخ و هرات نیز نزدیکتر بود سلطان حسین میرزا بوسیلهٔ سید افضل ولد سلطان علی خواب بین از و استمداد نمود. اگرچه سلطان حسین میرزابایقرادر عین لشکرکشی درمقابل شیبانی بتاریخ ۱۱ ذی الحجه ۹۱۱ھ ۱۵۰۵م بعمر ۷۰ سالگی بعد از سلطنت ۳۹ سال در منزل بابا الهی از جهان رفت ولی بابر درمحرم ۹۱۲ ھ ۱۵۰٦م از راه غور بند وشیبر وقلعهٔ ضحاك(بامیان) در قلب افغانستان گذشته و خود را از راه قبایل اویماق به درهٔ بام از توابع

---

(۱) بابر نامه ۸۰

(۲) بابر نامه ۸۱—۸۹

(۳) بابر نامه ۱۰۸

(٤) بابر نامه ۱۱۷

بادغیس رسانیده چون شهزادگان تیموری هرات در مقابل شیبانی برکنار آب مرغاب فراهم آمده بودند بابر از مرو چاق گذشته و در منزل گل باغان روز دوشنبه ۶ـ جمادی‌الاخری ۹۱۲ هـ ۱۵۰۶م باشهزاده‌گان ملاقی شد.(۱)

اما شیبانی خان چون اتفاق شهزاد گان تیموری هرات و کابل را در مقابل خود دید از جنگ وتعرض منصرف گردید و ازینطرف هم زمستان بود و کسی نمی توانست از آب آمو بگذرد بنابرین در ماه رجب همین سال عساکر شهزادگان هرات از آب مرغاب بر گشته و با برهم بدعوت بدیع الزمان میرزا فرزند سلطان حسین بایقرا تا ۲۰ روز در منازل علی شیر بیگ در هرات توقف کرد. (۲)

اما در کابل: بعد از رفتن بابر بصوب خراسان فتنهٔ نوی ظهورکرد و محمد حسین میرزا دوغلت و سلطان سنجر برلاس حاکم ننگرهار جمعی از مغولان راکه در کابل مانده بودند با خود مددگار ساخت و خان میرزا عموزادهٔ بابر رابه‌پادشاهی کابل بر داشتند(۳)و طرفداران بابر مانند ملابابای ساغرجی و خلیفه محب‌علی قورچی و احمدیوسف و احمد قاسم را در قلعهٔ کابل محصور کردند (٤)

---

(۱) بابر نامه ۱۱۷ بعد تاریخ فرشته ۱ر۱۹۸

(۲)»بابر نامه ۱۱۸

۳ـخان‌میرزا«سلطان‌و بس‌میرزا» پسرکاکای بابر سلطان محمود میرزای حصار بودکه هم خاله زادهٔ او میشد و مادراوشاه بیگم دختر شاه سلطان محمدپادشاه بدخشان بود و محمد حسین میرزاد وغلت شوهر خالهٔ بابر و حکمران اوره تپه بودکه شیبانی خان او را از آنجا کشید (حاشیه ترجمهٔ بابر نامه ۲ر۲٦۲)

ـ(٤)ـ بابرنامه ۱۲۵

بابر چون این واقعه را در هرات شنید، بتاریخ هفتم شعبان ۹۱۲ھ ۱۵۰۶م ازراه باد غیس و غرجستان و چخچران ویکه اولانگ و با میان و غوربند روی بکابل نهاد ودرعین زمستان بعد از دیدن مشقت های فراوان که بقول بابر «درمدت العمریش از آن ندیده بود» خود را بکابل رسانید و این شهررا باز کشود، و خان میرزا ابرفتن قندهار ومحمد حسین میرزا د وغلت را بطرف فراه و سیستان اجازت داد (شوال ۹۱۲ھ ۱۵۰۶م)

بابر بعداز تسکین فتنه کابل برای اعاشهٔ عسکر وفراهم آوری مصارف لشکرکشی های خود، در سال ۹۱۳ھ ۱۵۰۷م قبایل غلجی ومهمند افغانی را تاراج نموده ویک صدهزار گوسفند رااز ایشان به یغما برد، و این تاراج تاحدود گته واز شرق جنوبی غزنی رسید و اسیرانی که درین تاراج از افغانان بدست اوافتاده بودند، همه را کشت وکله مناری از آن بر خیزانیده شد. (۱)

فتح قندهار:

در محرم ۹۱۳ھ ۱۵۰۷م قوای شیبانی خان از سرغاب گذشته و شهر هرات را گرفت واز آنجا تا فراه وگرمسیر پیش آمد. اگر چه شاه بیگ ومحمد مقیم پسران ذوالنون ارغون که حکمرانان آن صفحات بودند، ازیک طرف به شیبانی خان اظهار انقیاد نموده وسکه وخطبه را بنام او قبول کردند، همچنین پیامی در کابل به بابر فرستادند که بقندهار آید ودر مقابل شیبانی به آنها یاوری کند(۲)

پیشرفت قوای شیبانی از هرات بطرف فراه و سیستان، برای بابر خطری بزرگ بود، زیرا همین رقیب اورا از ما وراءالنهر دوانیده بود، بنابرین از راه غزنی و کلات متوجه قندهار وزمین داور گردید.

---

(۱) بابرنامه ۱۲۹

(۲) بابر نامه ۱۳۱

شاه بیگ ومحمد مقیم هردو مقاومت کردند وبه بابر انقیاد نمودند ،ودر حدود خالیشک غربی شهر قندهار بااو مصاف‌داد ند که در نتیجه بابر پیروزآمد وشهر قندهار را بگرفت و شاه بیگ بسوی شال و ستونگ گریخت ومحمدمقیم بطرف زمین داور رفت. (۱)

بابر بعد از فتح قندهار این‌شهر رابه‌برادر خودناصر میرزا سپرد و خود وی‌بااموال فراوان عازم کابل گردید و لی بعد از چند ماه شاه بیگ ومحمد مقیم به‌مدد شیبانی‌خان‌برقندهار حمله آوردندوناصر میرزاراز آنجا کشیدند که بکابل‌نزدبابر گریخت. شیبانی خان‌قندهار رابه شاه‌بیگ ومحمد مقیم سپرده وبه هرات بازگشت.چون در ین وقت‌محمدمقیم بمرد قندهار تنها به‌شاه‌بیگ ماند .(۲)

دسیسه‌در کابل وقتل عبدالرزاق میرزا

عبدالرزاق پسرمیرزا الغ بیگ(۳)بودکه در سنه ۹۰۸ ه ۱۵۰۲ م حکمرانی غزنه وکابل را از دست داد ودر فتح‌قندهار بابابر همراه بود وحکمرانی کلات و وادی‌تر نک بدو سپرده شد.چون شیبانی خان‌قندهار راگرفت وی‌کلات را گذاشته ودر کابل به‌بابر پیوست. درینوقت‌پیشرفت قوای شیبانی بابر وهمراهان اورا مشوش ساخت وخواستند که بطرف هندوستان روند وازین دشمن قوی دور تر باشند (۴)بنابرین کابل را

---

(۱) بابرنامه ۱۳۳

(۲) فرشته ۱ ر ۱۹۹

(۳) میرزاالغ بیگ فرزندسلطان‌ابو سعید وعم بابر است که‌در ۹۰۷ ه ۱۵۰۱م درغزنی مرده وهمدرآنجا مدفون است .

(٤) بابر نامه ۱۳۵

به عبدالرزاق وبدخشان رابه خان میرزا سپردند وخود بابر درجما د ی الاولی۹۱۳ ه سپتا مبر ۱۵۰۷ م ازراه خورد کابل بطرف شرق افغانستان وآدینه پور ننگرهار درحدودغربی(جلال آباد کنونی) رهسپار گردید و لغمان وننگرهار ووادی کنر را بدست آورد وآنرابه عبدالرزاق میرزا که از کابل آمده بودسپرد.

دربهار سال ۹۱۴ ه می ۱۵۰۸ م بابر بتاخت وتاز قبیله مهمند افغا نی پرداخت ولی درغیاب وی برخی از مغولان وبقا یای امرای خسر و شا ه در کابل دست به دسیسه زده ودر حدود دوسه هزار جوان رابدور خوددرنو احی خواجه رواش(میدان هوائی کنونی کابل) فراهم آورده بودند. عبدالرزاق میرزا که خود داعیه طلب حکمرانی کابل بود، خود را ازننگرهار دربین ایشان رسانیده ودر دیه افغانان متصل کابل مرکز گرفت وبدور او سرد ارانی مانند علی بیگ شبکور سیستانی ومحمد علی شیبانی ونظر بهادر ویعقوب بیگ بابر جنگ وعبدالله صف شکن وغیره فراهم آمدند تااورا به سلطنت کابل وغزنی تابدخشان وختلان بردارند. عبدالرزاق میرزا که خودراوارث حکمرانی کابل وغزنی میدانست درین هنگامه دستی داشت ولی مانندبابر مردفعال وجنگجوئی نبود واین مهم ر ا کماحقه پیش برده نه توانست.

بابر برا ی خموشی این دسیسه سخت کوشید بحیث سپا هی جنگ کر د ومانند یک سپه سالار لشکر کشی ودفاع نمودودر اطراف کابل به قلعه داری وحمله وقیادت لشکر پرداخت وتمام مخالفان خودرا درمیدان جنگ از بین برد. عبدالرزاق میرزا رقیب آخرین بابر درجنگ وبابا سر اوکشته شد (۱)

(۱) عبدالرزاق میرزادرگنبدمدفن پدرش الغ بیگ در غزنی درحوالی قبر سلطا ن محمود دفن شد که اکنون موزه غزنیست برمزار اوتاریخ وفاتش چنین است .

شاهی که زفرقتش فلک گشته خراب | شمس وقمرازهجرشده در تب و تاب
تا ریخ و فات آن شهنشا ه شهید | بر لوح فلک نوشته باخیروصواب

«ر یا ض ا لألو اح ۱۲۲»

کلمات «خیر و صو اب» بحساب جمل (۹۱۵) ه – است.

وحکمر انی کابل غزنی اکنون بلامنازع به بابر ماند(۱) ۹۱۵هـ ۱۵۰۹م

زیبرراعی:

چون بابر به امور کابل مشغول ماند قوای شیبانی خان تمام ولایات هرات وسیستان را تاقندهار وهم ولایات شمالی رااز میمنه تابلخ وبدخشان بدست آوردند ولی مردم بدخشان که درکوهسار خود به آزادی زندگی میکردند بدور امرای محلی فراهم آمدند ودست شیبانی خان را کوتاه ساختند و یکی ازین آزادیخواهان بومی بدخشان زیبر شیان بود که بدخشان را از دست قوای شیبانی خان وبابر کشید، وی شیان دلاوری بود که بسااز مردم بدخشان رافراهم ویک حرکت ملی بو جود آورد.

بابر چون اوضاع راچنین دید درسنه ۹۱۵ هـ ۱۵۰۹ م خان میرزا عموزاده خودرا که ازطرف مادربا شاهان بدخشان قرابت داشت از کابل بدانسو فرستاد ولی وی شکست خورد وبه زیبرراعی تسلیم شد. اما یوسف علی یکی از کار داران خان میرزا برای ازبین بردن زیبرراعی دسیسه یی انگیخت واو را بکشتند وخان میرزا در حکمرانی بدخشان تامرگ خود(۹۲۷ هـ ۱۵۲۰ م) بماند ونفوذ بابر بدین وسیله دربدخشان باقی بود. (۲)

کشته شدن شیبانی خان:

درسنه ۹۱۶ هـ ۱۵۱۰ م درخراسان واقعه یی روی داد که برای بابر درنهایت اهمیت بود. چون رقیب قوی بابر یعنی شیبانی خان بر بلخ و هرات وقندهار تغلب جست و درماوراءالنهر قوهٔ عظیمی بهم رسانید و بدیع الزمان میرزا و شهزادگان دیگر تیموری هرات را مغلوب کرد

---

(۱) فرشته ۲۰۰ منتخب اللباب ج ا ترجمه انگلیسی بابرنامه ج ۲ ر ۹۳

(۲) فرشته ۲۰۰ منتخب اللباب ج ا ترجمه انگلیسی بابرنامه ج ۲ ر ۹٤

این اوضاع موجب تشویش شاه اسماعیل صفوی پادشاه فارس گردید و در اواسط شهور همین سال متوجه خراسان گشت ودر ۲۰ شعبان به مرو رسید ، شیبانی خان حصار مرو را مستحکم ساخته و روز جمعه ۲۶ شعبان ۹۱۶ هـ ۲ دسمبر ۱۵۱۰م باقوای ۱۵یا۲۰ یا ۳۰ هزاری خود بر لشکریان صفوی بتاخت و درجنگ عظیمی که در یک منزلی مرو واقع گردید، خود شیبانی باده هزار نفر اوزبک کشته شد و هزار نفراز سرداران و تسوان قوای شیبانی بدست فارسیان اسیر گردیدند . (۱).

سفر ماوراء النهر :

شیبانی رقیب بزرگ بابر در مقابل قوای صفوی از بین رفت و بابر هم در کابل این وقایع را بدقت می دید تا که خان میرزا از بدخشان باوتوشت که به‌تسخیر فرغانه همت‌گمارد.بابر نیز فرصت از دست نداد و در شوال ۹۱۶ هـ (جنوری ۱۵۱۱م)از هندوکش‌گذشته و به قندوز رسید بعد ازانکه با شاه اسماعیل صفوی مکاتبه وازو استمداد کرد از طرف دربار صفوی احمد سلطان صفوی وصوفی علی وعلی قلی خان و شاهرخ افشار با لشکریان صفوی بیاوری وی رسیدند و هم‌قوای خان میرزا ازبدخشان بدو پیوستند .

درینوقت از باز ماندگان شیبانی خان،عموزاده اوجانی بیگ فرزند خواجه محمد سلطان قیادت قوای اوزبک در دست داشت و عبیدالله خان برادر زادهٔ شیبانی خان در بخارا حکم میراند و تیمور خان فرزند شیبانی در سمرقند بود .

بابر از طرف قندوز بر دریای آمو گذشته و نواحی حصار(تاجیکستان کنونی)را بوسیلهٔ عسکرشصت هزاری خود بدست آورد ولی والی حصار قلعهٔ این شهر را مستحکم ساخت و مقاومت میکرد ومردم قبایل اطراف هم

(۱) فرشته ۲۰۰ لب‌التواریخ ۲۵۲ ترجمهٔ انگلیسی بابر نامه ۲ ر ۶۸

بمددش رسیدند.بنابرین بابرروی به فتح سمرقند نهادو در نیمهٔ رجب ۹۱۷ ه اکتوبر ۱۵۱۱ م این شهر رابار سوم فتح نمود . و از انجانا صرمیرزابرادر خود را بحکومت کابل گماشت.

اگر چه بابر دریںوقت ازطرف شاه اسماعیل صفوی تقویه میشد واوهم شاید سکه بنام او زد وتظاهربه مذهب شیعه نمود،ولی قوای عبید الله خان اوزبک او را درقول ملک د رصفر ۹۱۸ ه می ۱۵۱۲ مشکستی دادند که نتوانست شهر سمرقند را حفظ کند وهم چون شهر غجدوان باشکست و عزل نجم ثانی اصفهانی سپه دار صفوی از دست وی رفت(۳ رمضان ۹۹۸ ه ۱۲ نوسبر ۱۵۱۲م) بابر آخرین قوهٔ مقاومت خود را درماورالنهر از دست داد و از دریای آمو گذشت ومدت دو سال را در صفحات شمال هندو کش و قند و زگذرانید وبعد ازان بکابل برگشت. ۹۲۰ هـ ۱۵۱۴م(۱) وچون در سنه ۹۲۱ ه ۱۵۱۴ م شاه حسن فرزند شاه بیگ حکمران ارغونی قندهار بکابل گریخت از طرف بابر باحرارت پذیرائی شد ویک سال بعد در ۹۲۲ ه ۱۵۱۵ م بابر به تسخیر قندهار کمربست ، و در سال دیگر این شهر را محاصره نمود , تاکه در ۹۲۳ ه ۱۵۱۶ م به تسخیر آن موفق آمد (۲) .

چون بابر مساعی، سکرر خودرا در تسخیر ماوراء النهر ناکام دید ودر خراسان هم پیشرفتی برای تسکین جاه طلبی او بسبب قوهٔ صفویان ممکن نبود،بنابرین بعد ازین توجه خودرابفتح هندوستان مبذول داشت ولشکر کشی های خودرا بطرف شرق افغانستان معطوف نمود ، که در بابر نامه شرح داده است .

---

(۱) فرشته ۲۰۱ انسکلو پیدی اسلام ۱ ر ۸۴۸

(۲) انسکلو پید ی برتانیکا ۱ ر ۳۵۴ تاریخ سند ۱۲ ، طبع بمبئی ۱۹۳۸ م

لشکر کشی های بابر، برهند

7

بعد از سن ۳۷ سالگی در حیات بابر دورهٔ مهمی آغاز میشود بدین معنی که در همین سال ۹۲۵ هـ ۱۵۱۹ م لشکر کشی های خودرا برهند آغاز کرده است وی گوید :

« در تاریخ ۹۱۰ که ولایت کابل مسخر شد، ازان تاریخ تا حال همیشه هوس هندوستان کرده میشد ، گاهی از جهت سست رائی امرا، گاهی از همتائی برادران، یورش هندوستان میسر و ممالک او مسخر نمیشد . آخر اینچنین موانع نماند » (۱)

بابر این سالهای اخیر را به تنظیم امور وتهیه لشکر گذرانید ، و چون از دریای آمو تا قندهار مستولی شد ، ورقیبی را دراین سر زمین نمی دید ، بنابرین به تسخیر هندوستان همت گماشت وبقول خود او بعد از پنج لشکر کشی به فتح دهلی نایل آمد (۲) .

لشکر کشی اول

در تعیین سنین حمله‌های بابر برهندوستان مورخان مابعد مختلف اند(۳) ابوالفضل علامی مؤرخ دربار اکبر در حدود ۱۰۱۴ هـ ۱۶۰۵ م لشکر کشی اول را در شعبان ۹۱۰ ودوم را جمادی الاولی ۹۱۳ و سوم را در غره محرم ۹۲۵ هـ می نویسد (۴) در حالیکه محمد قاسم فرشته در حدود ۱۰۱۵ هـ ۱۶۰۶ م حمله اول را در اوائل ۹۲۵ هـ و دوم را در اواخر ۹۲۵ وسوم را در ۹۲۶ هـ نوشته است ودر تعیین سنین سفر چهارم ۹۳۰ هـ ولشکر کشی پنجم ۹۳۲ هـ - هردو ابوالفضل وفرشته متفق القولند .

بهر صورت : ابوالفضل سفر های جنگی با بر را در حوالی شرقی

---

(۱) بابر نامه ۱۷۷ (۲) بابرنامه ۱۷۷

(۳) کیمبرج هستری آف اندیا ۴ر ۱۰ (۴) اکبرنامه ۱ر۹۱ و ۹۲

افغانستان وآویزشهای او با قبایل پښتون ، نیز در لشکر کشی های هند شمرده است که ما دراینجا شرح سفر های جنگی او را در هند از روی بابر نامه وفرشته ومیر خواند وخافی خان ومحمد معصوم اقتباس میکنیم .

لشکر کشی اول بابر قرار نوشتهٔ خودش روز دوشنبه غره محرم ۹۲۵ هـ ۳ جنوری ۱۵۱۹ م از جندول (وادی کنر علیا) بطرف باجور بود ، قلعهٔ باجور درین وقت مرکز حکمرانی یکی از امرای محلی قبیله دلازاك افغان بود ، که بابر او را (سلطان باجور) میخواند (۱) . بابر یکی از رجال معتبر دلازاك را به باجور فرستاد تا اطاعت کنند وقلعه را بدو سپارند ، ولی سلطان مذکور فرمان بابر را نپذیرفت . بنا برین روز پنجشنبه ۴ محرم به قوای بابر امر حمله برقلعهٔ باجور داده شد ، درین جنگ لشکریان بابر یك دستهٔ تفنگ اندازان Matchlocks-Men بقیادت استاد علی قلی داشتند ، که چندین نفر باجوری را بدین وسیله بکشتند، وروز دیگر که جمعه ۵ محرم بود ، این قلعه در حالتی فتح شد که در حدود سه هزار کس کشته و بسی هم اسیر شده بودند ، و سر های کشتگان بکابل و بدخشان وبلخ فرستاده شد. وهم ازسرهای بریده بربالای تپه ئی، کله منار(Pillar of Skulls بساختند .

بابر روز یکشنبه ۷ محرم حکمرانی باجور رابه یکی ازامرای خود خواجه کلان سپرده، و برای سرکوبی افغانان یوسفزئی بطرف سوات حرکت کرد. درینوقت در سوات سلطان ویس سواتی حکم میراند وزئیس یوسفزائیان این سرزمین شاه منصور پسر ملك سلیمان شاه نامداشت وهم سلطان علاءالدین سواتی ازرجال نامدار به بابر اطاعت کردند، وهم طاوس خان برادرخوردشاه منصور بحضوربابر رسید، وبدینصورت توانست قبایل یوسفزائی را که برسرراه هندوستان افتاده بودند بخود مطیع سازد .

---

(۱) بابر نامه ۱۳۷

چون بابر اهمیت سوق الجیشی سرزمین یوسفزائی را میدانست، خواست با مردم آن روا بط قرابت داشته باشد، درین مور د روش سبکتگین پدر سلطان محمود را پیروی نمود (۱) و دختر شاه منصور را که بی بی مبارکه نام داشت (۲) ازدواج کرد که درین باره خود وی گوید:

«روز جمعه ۲ محرم در ولایت ماندیش . . . بجهت مصلحت الوس یوسفزئی، دختر او (شاه منصور) طلبیده شده بود، درین منزل خبر رسید، که دختر شاه منصور را با مال یوسف زئی می آرند .» (۳)

بدین صورت بابر یک حصهٔ قبایل یوسفزائی را که در رهگذر هندوستان افتاده اند، و سکندر مقدونی هم ازین راه بهند گذشته بود، بخود نزدیک ساخت وافغانان دیگر را هم با جنگ و زور مطیع گردانید، وتمام این مهمات را تا آخر ماه محرم انجا م داد واز راه کوتل امبهیر Ambahir و کاتلنگ روز پنجشنبه ۱۶ صفر ۹۲۵ هـ ۱۷ فروری ۱۵۱۹ م متوجه گذر دریای سند «نیلاب» شد وچون از دریای سند بگذشت، بار اول قدم خود را در خاك هند گذاشت وولایت بهیرهٔ پنجاب را بتصرف خود آورد، که حاکم آن علی خان پسر دولت خان بود. وی پیامی بوسیلهٔ ملا مرشد ایلچی به سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودی افغان پادشاه هندوستان ودولت خان بن تاتارخان یوسف خیل افغان حاکم لاهور فرستاد، واین ولایت که قبلا به ترک (اخلاف تیمور) تعلق داشت طلبیده شد، وبمردم آنجا در مقابل پرداخت چهارصد هزار شاهرخی (تقریباً ۲۰ هزار پوند سترلنگ) امان داد، وروز دوشنبه ۵ ربیع الاول ۹۲۵ هـ ۷ مارچ ۱۵۱۹ م ولایت بهیره را به هندو بیک

---

(۱) بقول سیاست نامهٔ نظام الملک و تاریخ گزیده: سبکتگین دختریکی از روسای زاول را بزنی گرفته بود، که مادر سلطان محمود باشد، واورا بدین سبب زاولی گفته اند (خجسته درگه محمود زاولی دریاست . . .)

(۲) ابوالفضل واخوند درویزه نام این دختر را بی بی مبارکه نوشته اند (پتهانها ۱۵۹ ویوسفزائی افغان ۱۷ ۳) که برادرش میر جمال با بابر در فتح هند اشتراك کرد، وی و خواهرش در عصر اکبر در هندوستان مرده اند. (ترجمه بابرنامه ۲ ر ۸۷)

(۳) بابرنامه ۲۳۹

وولایت چناب را به حسین اکزاك (۱) سپرده وضمنا برقبیله گهکر (۲) (بین نیلاب وبهیره تادامنه های کوهسار کشمیر) بتاخت وقصبهٔ پرهاله راکه مرکز حکمرانی تاتارگهکر وهاتی گهکر بود، باخزاین آن بدست آورد وروز یکشنبه ۱۱ ربیع الاول ۳۱ مارچ از بهیره بعزم کابل رهسپارگردید وحکومت میان بهیره ودریای سند را به محمدعلی جنگ جنگ سپرد.

بابر از راه پشاور ودرهٔ خیبر وگندمک گذشته وروزجمعه غره ربیع الاخر اول اپریل درارگ کابل مجلس نشاط وشراب آراست. (۳)

بابر در کابل به عیش ونوش وگردش در منتزهات آن جامشغول ماند. ولی بعد از یکماه افغانان هندوستان و مردم زمیندار ولایت بهیره فراهم آمدند، وحکمران گماشتهٔ بابر، هندو بیگ رااز انجا راندند. وی ازراه نیلاب بکابل پیش بابر رسید (۴) وهم ملک شاه منصور یوسفزائی باشش نفر کلانتران آن قبیله ازسوات بکابل آمدند، وروزدوشنبه غره جمادی الاخری ۹۲۵ ه . ۲ مئی ۱۵۱۹ م بعدازاخذ خلعت های بابر واپس رفتند ومالیات اراضی باجور وسوات راشش هزارخروار شالی قبول کردند، که به خزانه بابر بپردارند (۵)

درهمین سال بابر بطرف ولایت گردیز نیزمتوجه شد، زیراافغانان قبیله ادرمان (۶)

---

(۱) در ترجمه بابر نامه Ikzak و در مطبوع بمبئی انکر اك است (ص ۱۳۳)

(۲) Gakkar

(۳) بابر نامه ۱۳۷ تا ۱۴۳ (۴) بابر نامه ۱۵۰ (۵) بابر نامه ۱۵۱

(۶) در بابرنامه عبدالرحمن افغانان است (ص ۱۵۲) این قبیلهٔ افغانی بنام ادرمان شعبه ئیست ازقوم خوگیانی نسل کرران (کرلان) که درمتون سربوط خوست پیشهٔ زمینداری داشتند، وبه شش طایفه تقسیم میشدند: جاجی خیل - سودی خیل احمدخیل - مندی خیل - گوندی - بنگښ.

عدد ایشان درقرن ۱۹ بیك هزارمرد میرسید، ودرتحت ادارهٔ حکومت کابل بودند (صولت افغانی ۵۰۴)



که در سرحد گردیز بوده اند، بقول خودوی «در مال ومعامله رایج نبودند، وکاروانیان آینده و روفته ازینها متضرر بودند » (۱)

چون مسکن این مردم بر راه تجارتی هندوستان واقع بود و بابر خواست ایشانرا مطیع گرداند بنابراین روز چهارشنبه ۹ رجب ۹۲۵ هـ ۲۷ جولائی ۱۵۱۹ م از راه کوتل تیره بطرف گردیز پیش رفت ولشکریانش تا کرماش (وادی کورم) بتاختند، و بسا ازافغانان را بکشتند وازسرهای کشتگان کله مناری برپا کرده، روز یکشنبه سوم شعبان ۳۱ جولائی ازراه محمدآغه لوگر بکابل آمد . (۲)

لشکر کشی دوم

لشکر کشی دوم بابر به ماورای خیبر روز پنجشنبه ۱۳ رمضان ۹۲۵ هـ ۸ سپتمبر ۱۵۱۹ م بود ، وی گوید که: بجهت رفع ودفع یوسفزئی عزم جزم کرده شد . (۳)

چنین بنظر می آید، که یوسفزائیان علیا درباجور وحدود سوات بوسیلهٔ ازدواج دخترشاه منصور وآمدنش بکابل مطیع شده بودند، ولی یوسفزائیان وقبایل افغانی وادی پشاور در مجاری دریای کابل باو اطاعت نمیکردند، بنابرین درین سفر از راه خیبر به وادی هشنغر حرکت کرد، وی گوید : که موسی خان وکلانتران دلازاك گفتند که در هشنغر الوس بسیار است غله هم بسیار یافته میشود، بابرین عزم شد که افغانان آن نواحی راتاخته قلعهٔ هشنغر یا قلعهٔ پرشاور بدست آورد. (۴)

بابر بدین نیت به وادی هشنغر آمد، ولی بقول خودش، چون درمیان غله های افغانان فرو آمده شد، نصف آنچه تعریف کرده بودند بلکه چاریك آنهم غله

---

(۱) بابر نامه ۱۵۲ (۲) بابرنامه ۱۵۴
(۳) بابر نامه ۱۵۸ (۴) بابرنامه ۱۵۵

یافت نشد . (۱)

قلت خوراکه ورسیدن خبرعزیمت سلطان سعیدخان (۲) ازکاشغر بطرف بدخشان اورا از پیشرفت به‌سوی‌دریای سندباز داشت و هم چون افغانان خدر خیل باأو درآویختند، ازآویزش باافغانان هشتغر فسخ عزیمت نمود، واز کنارآب سوات ومجاری دریای کابل برگشت .

بقول فرشته ، میرزا محمد سلطان اویس بن‌منصور بن‌عمر شیخ راکه از اقاربش بود، باچهار هزارسوار به‌پنجاب‌فرستادوخود وی ازراه خیبر و ننگرهار وگندمک‌تااواخر شوال ۹۲۵ ه ۲۰ اکتوبر بکابل رسید . (۳)

طوریکه پیشتر گفتیم ، درسال ۹۱۳ ه ۱۵۰۶ م بابر بفتح قندهار موفق شد، ولی‌بعد ازچند ماه واپس شاه بیگ ارغونی آنرا گرفت ویقول محمدمعصوم وی‌به امراو لشکریان خود گفت : «بابر درین مرتبه تشریف آورده رامقند هار رادیدند، وسال دیگرلوای عزیمت تسخیر خواهند افراخت وتا مارا ازینجا بیجا نسازند، آرام نخواهند گرفت .... مارافکر خود باید کرد» (۴)

بدین نهج شاه‌بیگ برای‌خود محل‌آینده حکمرانی رادر آنطرف درهٔ بولان وسند تهیه‌دید، وطوریکه پیش‌بینی کرده بود، بابر دراوائل ۹۲۶ ه ۱۵۲۰م قندهاررابه‌محاصره کشید، ودر صدد نقب کندن قلعهٔ آن‌برآمد، ولی‌در لشکریان اودر اول تیرماه مرض‌تب افتاده وباشاه بیگ مصالحه کردوبالضروره درماه‌رجب ۹۲۶ ه جون ۱۵۲۰ م بکابل آمد .(۵)

---

(۱) بابرنامه ۱۵۶ (۲) سلطان سعیدخان‌بن‌احمد خان‌الجه بن‌یونس خان‌از امرای کاشغر وماما زادهٔ بابراست که از ۹۲۰ تا۹۳۹ ه حکمرانده‌است (زمباور ۳۷۰)در روضة السلاطین (ص۲۶) درسلک شعرای‌ترکی‌زبان ذکر اوآمده است .

(۳)بابر نامه ۱۵۸ (۴) تاریخ سند ۱۱۰ (۵) تاریخ سند۱۱۱ تعلیق بیورج بر بابر نامه ۴۳۱

لشکر کشی سوم(۱)

درتعیین تاریخ لشکرکشی سوم فرشته وخافی خان متفق القولند، که اواخر سال ۹۲۶ ه ۱۵۲۰ م باشد. بقول فرشته بابر درراه پنجاب بازقبایل افغانی راکه مانع پیشرفت او بودند تاراج نمود، وچون ازدریای سند گذشت به کسانیکه در بهیره بر خلاف او جنبش کرده و کارداران اوراانده بودند جزای سنگین داد، وبرخی از افغانان راازاینجا کشید وبطرف سیالکوت پیش رفت مردم اینجا بدون مقابله به او اطاعت کردند ونجات یافتند. ولی مردم سیدپور بااومقابل گردیده ودست بسلاح بردند.

بابر قهراً ایشانرا مغلوب وقتل عام نمود، زنان واطفال رااسیر ساخت وتمام اموال مردم را بتاراج برد. (۲)

درینجا بابر شنید: که شاه بیگ ارغونی حکمران قندهار براراضی متصرفه اوتجاوز کرده و خطری به غزنی و کابل متوجه است، بنابرین بزودی بکابل برگشت و چون خان میرزا در بدخشان وفات یافت بابر درسنه ۹۲۷ ه ۱۵۲۱ م فرزند کلان خود، همایون رابه حکمرانی بدخشان فرستاد. و بسوی قندهار حرکت کرد وشاه بیگ رادرانجا محصور داشت، شاه بیگ دران حصارپای فشرد وازشهزاده طهماسپ صفوی که به هدایت امیرخان برخراسان حکم میراند استمداد کرد امیرخان نیزبابر راپترک محاصره قندهار واداشت، ولی وی قبول نکرد، تاکه شاه بیگ ازآمدوشد بابربتنگ آمده وفرزندشیخ ابو سعیدپورانی (هروی) رابغرض مصالحه ومعاهده فرستاد، بابرنیز خواجه محمود وخواجه عبدالعظیم

---

(۱) از ۹۲۶ ه تا ۹۳۲ ه حوادث شش ساله زندگانی بابر در بابرنامه نیست. بنابرین شرح لشکر کشی سوم وچهارم بابر دراینجا ازمنابع دیگر مانند اکبرنامهٔ ابوالفضل وتاریخ فرشته ومنتخب اللباب خافی خان وتاریخ سند محمد معصوم وترجمهٔ انگلیسی بابرنامه گرفته شد.

(۲) فرشته ومنتخب اللباب ج اول.

رادرون قلعهٔ قندهار ارسال داشت وبرین قراردادند: که سال آینده قندهار را به بابر سپارند .

مطابق این معاهده ، کلید شهرقندهار بتاریخ ۱۳ شوال ۹۲۸ ﻫ اول سپتمبر ۱۵۲۲ م بوسیله میرغیاث الدین نبیر خواندمیر (مؤلف حبیب السیر) بدربار بابر فرستاد وشاه بیگ بولایت شال (کویته) ودادر وسیوستان پس نشست، وحکمرانی شهرقندهار ازطرف بابر به پسرش کامران سپرده شد ووسعت قلمرو بابرتادریای هلمندرسید (۱).

لشکر کشی چهارم

بابردرسال ۹۲۹ ﻫ ۱۵۲۳ م درداخل قلمروخویش به ضبط وربط وطیع ساختن افغانان مشغول ماند، دریبنوقت درهندوستان پنج حکمدارمسلمان ودوحکمدارهندووجود داشت .

اول - امپراتوری لودیان دهلی که ازبهیره ، پنجاب تابهاروسعت داشت .

دوم - سلطان محمه مظفر درگجرات (پادشاه هفتم خاندان ملوك گجرات بن محمود تولدش ۸۷۳ جلوس ۹۱۷ ﻫ)

سوم - بهمنیان دردکن (اخلاف حسن گانگو ۷۴۸-۹۳۲ ﻫ ملوك آخرین آن ولی الله در ۹۲۹ ﻫ و کلیم الله در ۹۳۲ ﻫ)

چهارم - محمود خلجی بن ناصر درمالوه (۹۱۷ تاحدود ۹۳۷ ﻫ)

پنجم - نصرت شاه دربنگال (بن علاء الدین حسین بن سید اشرف ۹۲۵ - ۹۳۹ ﻫ)

ششم - راجه بیجانگر Vijayanagar

هفتم - رانا سنگا در چیتور Chitor (2)

ازجمله این حکمرانان، اولین برخورد با بربالودیان بود، که قلمروایشان تاکنار های سند میرسید وچون بابر ازاختلاف امرای لودی اطلاع داشت ، این فرصت را غنیمت شمرد ، ودرسنه ۹۳۰ ﻫ ۱۵۲۴ م ازدریای سند گذشته و برلاهورتاخت ،

---

(۱) تاریخ سند ۱۱۱ - کتیبه چهل زینهٔ قندهار - ترجمه بابرنامه از بیورج ۳۲۱ تاریخ هند ارسکن ار ۳۵۵

(۲) بابرنامه ۱۸۹ کیمبرج هستری آف اندیا ۴ ر ۹ زمبا و ر ۲۷۴ ببعد .

هرچند جمعی ازافغانان مقتدر پنجاب چون بهار خان ومبارک خان لودی ویکمن خان لوحانی درشش کروهی لاهور بابابر مصاف دادند ، ولی اختلاف امرای مذکور وسیله شکست وضعف ایشان گردید ، وبابر لاهور را گرفته وبه آتش سوزانید وبعد ازچند روز دیپا ل پور را گرفته وقتل عام نمود. ولاهور را بمیر عبدالعزیز وسیالکوت را به خسروگو کلتاش ودیپالپور رابه باباقشقه مغول و کلانور را به محمدعلی تاجیک سپرد .

بابر درین سفر تاحدود سرهند پیش رفت ودولت خان لودی حکمران لاهور را که بعد از بغاوت برسلطان ابراهیم لودی درقبایل بلوچی پناهنده شده بود، به جاگیر خودش درسلطان پورفرستاد وسلطان علاء الدین برا در سلطان ابراهیم را تحت اداره بابا قشقه دردیبالپور رجای داد . ولی بعد ازحرکت بابر بکابل ورسیدنش بدریای سند دولت خان وپسرش غازی خان ، سلطان علاء الدین وباباقشقه را ازدیبالپور اخراج کرده وپنج هزار افغان رابگرفتن سیالکوت فرستادند ، که میرعبدالعزیز حکمران لاهور آنهار اشکست داد (۹۳۱ هـ ۱۵۲۵ م)

بابر بزودی خودرا بکابل رسانید ، وعلاء الدین نیزدر کابل بدربار آمد ، وچنین فرمان گرفت که تمام سپه داران هندوستان باعلاء الدین درتسخیر دهلی همراهی کنند، وبعد ازاو تمام ولایات غربی لاهور به بابرودهلی به علاء الدین تعلق داشته باشد. باچنین تعهد علاء الدین ازکابل بهند رفت وبالشکر سی تاچهل هزاری خود دهلی رامحاصره نمود، و لی سلطان ابراهیم بایشان شکست فاحش داد وجمیعت آنهارا متفرق کرد (۱)

اما خود بابر بعد ازانهزام علاء الدین بهند بطرف بلخ متوجه گشت (۲) وبزودی خودرا به لشکرکشی آخرین خود بر هند مهیا گردانید .

---

(۱) بابر نامه ۳۶۷ ترجمه بابر نامه ۲ ر ۴۵۲ بحوالهٔ اکبر نامه وخافی خان وفرشته .

(۲) بابرنامه ۱۶۶

لشکر کشی پنجم و فتح دهلی

قبل از شرح حرکت پنجم بابر بر هند به مطالعهٔ اوضاع آنجا باید پرداخت تا روشن گردد که در فتح هند بدست بابر چه عوامل دخیل بوده است؟

در جملهٔ حکمرانان هند لودیان در دهلی بصفت شاهنشاهان و قویترین عناصر حاکمه هند بوده اند. لودی یک قبیله افغانی از شعبهٔ بیتنی است (۱) که یک خاندان آن در حدود ۳۰۰ هـ ۹۰۰ م از نسل شیخ حمید لودی از لغمان تا ملتان حکمرانی داشتند و مرکز شاهی ایشان در ملتان بود (۲).

بعد از این بسا رجال قبیله لودی درهندوستان مصدر کارنامه های لشکری و اداری بوده اند که از آنجمله ملک بهلول ولد ملک کالا در سر هند بعد از وفات اسلامخان در ۱۵ ذیحجه ۸۵۵ هـ دسمبر ۱۴۵۱ م برتخت شاهنشاهی هند نشست چون در سنه ۸۹۴ هـ ۱۴۸۸ م از جهان رفت بعد از و سلطان سکندر پسرش (۸۹۴-۹۲۳ هـ ۱۴۸۸-۱۵۱۷ م) و بعد از و سلطان ابراهیم بن سکندر (۹۲۳-۹۳۲ هـ ۱۵۱۷-۱۵۲۵ م) بشاهی رسیده اند.

دورهٔ ۷۰ ساله شاهنشاهی لودی در عهد سلطان بهلول وسکندر عصر آرامش و عدالت و بسط مبانی مدنیت بود. زیرا اکثر امرای قبایل افغانی مانند لودی، فرملی لوحانی وغیره باتفاق وهمکاری کار میکردند. امور لشکر داری و مالیات و عدلیه و زراعت تنظیم یافته بود و تمام قبایل افغانی از سمت مغرب به مرکز شاهنشاهی قوت میدادند ولی این وضع بعد از جلوس سلطان ابراهیم لودی برقرار نماند و سلطان جلال الدین برادر کوچک او درجونپور اعلان شاهی داد تا که در آخر بدست سلطان ابراهیم افتاد و کشته شد.

سلطان ابراهیم لیاقت اداره را کمتر داشت و بر مزاج او استبداد رأی غالب بود

---

(۱) مخزن افغانی ۲/۳۰۶

(۲) پته خزانه ۶۸-۲۵۳ فرشته ۱/۷ حیات افغانی ۳۴ خورشید جهان ۶۷ ملیسون در تاریخ افغانستان ۳۳

بنابرین اکثر امرای دربار لودی ازو رنجیدند ، برخی کشته و جمعی فراری شدند وتزلزلي در بنیاد سلطنت لودی افتاد ، از آنجمله حبس وقتل میان بهوه وزیر پدرش واعظم همایون بن بایزید عمزاده اش موجب تشویش تمام امراء گردید ودولت خان بن تاتار خان لودی حکمران پنجاب که باسه پسر خود دلاور خان وغازی خان و حاجی خان از ارکان بزرگ شاهنشاهی لودی بودند ، از سلطان ابراهیم برگشتند وامرای بزرگ دیگر هم بهرطرف دست به اغتشاش وبغاوت زدند. (۱).

در این اوضاع که وسیلهٔ سقوط شاهنشاهی لودی گردید اولا استبداد رای وعاقبت نیندیشی خود سلطان ابراهیم دست داشت که تمام امرای دربار لودی وارا کین شاهنشاهی را بوسیله قتل وحبس وزجراز خود رنجانید ، دوم کوتاهی اندیشه ونفاق خود رجال افغانیست که باوحدت واتفاق همدیگر مایهٔ فساد را ازسر کز شاهنشاهی گم نکردند وبه بابر توسل جستند که وی خودش مدعی تخت وتاج هندوستان و رقیب سر سخت خاندان شاهان لودی بود. (۲)

احمد یادگار درین مورد مینویسد :

«اول باعث خرابی سلطنت او کشتن اعظم همایون بود وبیخ سلطنت خودرا بدست خود بر کند ..... درین اثنا دولت خان لودی که از بیست سال حکومت پنجاب داشت اورا از لاهور طلبید ، او در آمدن خود اهمال کرد ، وپسرخودرا

---

(۱) تاریخ شاهی ۷۱ ببعد ، مخزن افغانی ۱/۲۳۰ ببعد ، طبقات اکبری ۱/۳۴۷ فرشته ۱/۳۰۱ ـ الیوت در تاریخ هند ۵/۲۰ مآثر رحیمی ۱/۴۸۷ منتخب التواریخ ۱/۳۳۰ .

(۲) گویند که بابر برای کشف اوضاع هند و مقاصد جهانگیری خود به تغییر لباس وزی قلندران بدربار سلطان سکندر لودی رفته بود ، چون سلطان اورا بعداً شناخت بابر از آنجا رفت و سلطان دست حسرت مالیدن گرفت ومی گفت که وی مانند مرغ همای بدست افتاده بود ، اما طرفه بدوجست (تاریخ داؤدی ورق ۶۶ نسخهٔ خطی اندیاآفس) .

که دلاورخان نام داشته فرستاد ... فرمود تا اورادرحبس‌خانه که‌بعضی‌امرای کبار را در دیوارگرفته بودند بردند ... دلاورخان از دهلی گریخت ودر شش‌روز پیش پدر رسید وگفت که اگر حیات خود خواهی ، فکر خود کن.» (۱)

دولت خان از ین وضع سلطان ابراهیم سخت ترسید و پسر خود دلاورخان را بکابل پیش بابر ارسال داشت و گفت : سلطان ابراهیم از امرای پدر خود ۲۳ نفر را که بنیاد سلطنت و ستون دولت او بودند ، بی‌جرم بکشت‌وخاندان های آنهارا برانداخت و بعضی را در دیوار گرفت و بعضی را به آتش بسوخت چون امید سلامتی از قهراو ندیدند ، جمیع امرا مرا فرستادند وچشم انتظار براه نهاده اند . (۲)

بدینطور بین سلطان ابراهیم و امرای او هر طرف جنگهای خونین‌رویداد، و بابربا‌آمدن احمدخان سربنی که از طرف دولت خان به‌کابل‌آمده واستمداد میکرد دانست ، که سلطان ابراهیم لودی بدست خود بنیاد شاهنشاهی‌لودی را متزلزل ساخته است ، واین فرصت را از دست نباید داد .

بابر در کابل به تقویهٔ قوای خودپرداخت ، شاهزاده‌همایون راکه حکمران بدخشان بود ، باقوای شمالی کشور خود خواست ، وخواجه کلان‌بیگ را از غزنی وزابل بالشکر های آن جلب کرد و بقول مؤرخان قوای لشکری او که عبارت از رزم‌جویان سمرقند و خراسان و بدخشان تا سیستان بودند (۳) آمادهٔ پیکار شدند.

روز حرکت بابر از کابل به عزم تسخیر هند ، غرهٔ صفر ۹۳۲ هـ ۱۷ نومبر ۱۵۲۵ م بود ، وی شهزاده کامران پسر خود را به حکمرانی قندهار و کابـل

---

(۱) تاریخ شاهی ۸۸

(۲) تاریخ شاهی ۸۹

(۳) خود بابر لشکریان خودرا (علاوه بر مغل) افغانان و هزاره و عرب وبلوچ میدانند (بابرنامه ۲۰۶)

گذاشت و از راه درهٔ خیبر و پشاور روز شنبه غرهٔ ربیع الاول ۱۶ دسمبر از دریای سند گذشت و با سرعت زیاد پیش رفت، وروز جمعه ۱۴ ربیع الاول ۲۹ دسمبر میالکوت (شرق دریای چناب) و بعد ازآن قلعهٔ ملوت (Milwat) (مربوط دسترکت هوشیار پور پنجاب) را گرفته، و تمام اموال و خزاین وجواهر وکتابخانهٔ غازی‌خان پسر دولت خان را ضبط نمود (شنبه ۲۲ ربیع الاول ۹۳۲ - ۵ - ۶ جنوری ۱۵۲۶ م)

بابر بعد از فتح ملوت، دولت‌خان و پسران و تمام امرای افغان رابه کته بیگ ((Kitteh Bag))سپرد تا به قلعهٔ ملوت ((Malot) بهیره‌اسیر باشند ولی چون به سلطان‌پور رسیدند دولت خان بمرد (۱) و با بر قلعهٔ ملوت

---

(۱) دولت خان لودی یکی‌از ارکان شاهنشاهی لودیان به چنین ذلت از جهان رفت آنکه به قول بابر (ص ۱۶۸) بروَلایت پدرش تاتارخان دارای سه ـ کروز درم (۰۰۰ ر۷۵ پوند) مالیات حکم میراند. وی بابر را به هند دعوت کرده بود و اکنون جزای عمل خود را دید. احمد یاد گار میگوید: چون بابر از کابل روان شد همگی ده‌هزار سوار مغل در رکاب او بودند با اتفاق دولت خان تا رسیدن لاهور خیلی سپاه گرد آمد. چون سلطان ابراهیم از تصرف‌بابر بر پنجاب ومدد دولت خان باو اطلاع یافت به دولت خان نوشت: که تو از نوازش پدر من باین مرتبه رسیدی که‌بیست‌سال حاکم پنجاب بودی! ایـن چه کردی که مغل را در ملك موروثی من آوردی؟ وستر افغانه بدست خود د ر کردی؟ دولت خان در جواب نوشت: آری من پرورده و نواختـهٔ سلطان سکندرم، تمام عمر من در دولت‌خواهی او گذشت. آن‌پادشاه مرحوم چقدر برداشت امرا میکرد، وبه دلجوئی پیش می آمد، و به هیچ وجـه درهلاك امرا سعی نمیکرد. شما نوجوان باغوای دوسه کوته‌اندیش، بنیاد سلطنت خود خراب کردید، وچندی بندگان پدر خود را که ستون‌پادشاهی بودند تلف نمودید، تا اعتماد دیگران از شمابرخاست.مغل‌رامن نیاوردهام٭

به محمدعلی جنگ جنگ سپرد ، و دوصد افغان و دوصد هزاره را به حفاظت آن گماشت . (۱)

بابر بعد ازین قلاع و اراضی بین لاهور وسرهند را بدست آورده وبه تجهیز قوای خود کوشید . و در اوایل رجب ۹۳۲ ﻫ اپریل ۱۵۲۶ م به‌پانی پت رسید . سلطان ابراهیم لودی که تازه از جنگ عالم‌خان (سلطان علاءالدین بن سلطان بهلول) برگشته و اورا در حدود دهلی شکستانده بود ، بقول بابریکصد هزار لشکر و هزار فیل به میدان آورد (۲) که اکثر این عساکر اجیر و نوکر میعادی ناراضی بوده‌اند.

لشکریان بابر بقول ابوالفضل ۱۲ هزار (۳) وبقول احمدیادگار ۲۴ هزار بودند (۴) که هفت صد ارابهٔ جنگی وتوپ وتفنگ هم داشتند. این ارابه ها تحت قیادت استاد علی قلی و مصطفی رومی بدستور جنگی روم (عثمانیان) Ottomans

---

✿ افعال ناپسندیده شما آورد (تاریخ شاهی ۹۳)

اکنون اگر سلطان ابراهیم لودی به سبب سخافت رای و عاقبت نیندیشی شاهنشاهی لودی را سقوط داده باشد ، امرای افغانی مانند دولت خان وغیره که با او اختلاف و پیکار داشته اند، نیز از مسئولیت رهائی ندارند ، و در عاقبت جزای خود را بدست بابر دیدند و این یکی از علل پیروزی بابر بود که در مقابل خود چنین دولت فرسوده و پادشاه و رجال عاقبت نیندیشی داشت .

(۱) بابر نامه ۱۶۹

(۲) بابر نامه ۱۷۴ ولی این قول بابر مبالغه بنظرمی آید ، بقول احمد یادگار لشکر سلطان ابراهیم پنجاه هزار بادوهزار فیل بود (تاریخ شاهی ۹۵) درسخزن افغانی این عدد یکلك سوار وپنج‌هزار فیل است .

(۳) اکبر نامه ۹۷/۱ ، خود بابر ۱۲ هزار کس بشمول نوکر و سوداگر وچاکر می نویسد (بابرنامه ۱۷۸)

(۴) تاریخ شاهی ۹۵

به‌چرم گاو با هم بسته‌شده‌ودرعقب آن دسته های تفنگ انداز ان قرار داشت و بابر قوای خودرا بروفق تجربه های جنگی خود وعنعنات لشکر کشی های خانواد تیموریان آراست .درقلب (قول) خود بابر قرار داشت که بطرف دست چپ او خندق‌وشاخه های درختان بود.

میمنه (Right-Division)را همایون به همراهی خواجه کلان و سلطان محمد دلدا ی ((Duldai)) وهند وبیگ‌وولی خازن وپیر قلی‌سیستانی قیادت میکرد . درمیسره محمد سلطان میر زا ومهدی خواجه‌وعادل سلطان وشاه میر حسین و سلطان جنید برلاس و قتلق قدیم وجان بیگ و محمد بخشی و شاه‌حسین برگی و مغول غانچی (Ghanchi) بودند.

درطرف راست قلب (Center) چین تیمور سلطان ومحمد ، گوکل‌تاش و شاه منصور بر لاس ویونس علی درویش محمد ساربان وعبدالله کتابدار قرار داشتند. ودر طرف چپ قلب خلیفه وخواجه میر میران واحمدی پروانچی وتردی بیگ وکوچ بیگ ومحب‌علی خلیفه وسرزا بیگ ترخان بودند .
قوای‌پیش روراخسروگوکل‌تاش‌ومحمدعلی‌جنگ‌جنگ قیادت میکردند وعبدالعزیز میرآخور (Naster-of Horse)قایدقوای‌عقبی‌بوددراوج‌میمنه Flank of right ولی‌قزل‌وملک قاسم‌وبابا قشقه با مغولان‌خود گماشته شده ودراوج‌میسره قرا قوزی وابوالمحمدنیزه‌بازوشیخ علی‌وشیخ جمال‌ومهدی‌وتنگری‌قلی‌مغل‌قرارداشتند.(۱)
جنگ عظیم پا نی پت بدینطور آغاز شد استاد علی قلی ومصطفی توپچی در استعمال اسلحه ناریه فعالیت کردند از صبح تانصف روز جمعه ۸ رجب ۹۳۲ هجری ۲۱ اپریل ۱۵۲۶م جنگ خونین دوام داشت ونیمروز بود که لشکر سلطان ابراهیم لودی شکست خورد وخودوی هم درین جنگ کشته شد (۲) عدد

۱- بابر نامه ۱۷۵

۲ ـ روایت‌جمهور چنین‌است امامؤلف‌تاریخ داؤدی‌عبدالله‌گوید: که‌من ازیک شخصی ۱۲۰ ساله‌شنیدم که سلطان ابراهیم بر اسپ مشکی تازی سوار بود واز معرکه بر آمد وخواست در موضع دهریانه از دریای جمنا بگذرد واسپ خود را به دریا انداخت تاکه درآب‌غرق گردید .این منظر راهمین راوی کهنسال‌دیده‌بود تاریخ داودی خطی ۹۵

تمام کشتگان این معرکه را درهمان روز ۱۵ یا ۱٦ هزار تخمین کردند ولی بعد از آن مردم هندوستان گفتند که چهل تا پنجاه هزار بقتل رسیده اند .(۱)

درین معرکه بکرما جیت (Bikermajit) راجه کهن‌سال گوالیار (Gwaliar) که به همراهی سلطان ابراهیم میجنگید نیز کشته شد وازخانوادهٔ او که درآگره بودند جواهر زیادی بدست همایون آمد که درآن‌جمله الماس مشهور به (کوه‌نور) هم بود که هشت‌مثقال وزن داشت .

بابر رجال معتمد خودرا به ضبط خزاین دهلی گماشت وشهزاده همایون رابه آگره فرستاد وخود وی در تغلق آباد دهلی فرود آمد ومولانا محمود وشیخ زین رابه دهلی ارسال داشت که خطبه را بنام اوبخوانند (۲) وبدین طور بابر شهنشاه هند گردید وبه منتهای مقاصد خود رسید (جمعه ۱۵ رجب ۹۳۲ هـ ۲۷ اپریل ۱۵۲٦ میلادی).

از فتح دهلی تامرگ بابر:

اکنون که بابر رقیب بزرگ خود سلطان ابراهیم لودی راازبین برد ودر جنگهای دیگر بسا رجال نیرومند آن دوره مانند دولت خان لودی وپسرانش نیز مقهور شدند درنخستین وهله فتح هند وی دوکار داشت :

اول: تسکین وپاداش امرا وکسانیکه بااو درفتح هند همراهی داشتند واین کار آسانی بود زیراوی تمام خزاین واموال شهنشاهی لودی رادر دهلی و آگره بدست آورده بود ومیتوانست باادادن بخششهای هنگفت وسوغات این‌مردم را بخود جلب نماید .وی روز شنبه ۲۹ رجب ۹۳۲ هـ ۱۱ می ۱۵۲٦ م به دیدن وبخشیدن خزانه ها درآگره آغاز کرد :بهمایون هفتاد لک به امرا شش لک تاده لک ، به کامران ۱۷ لک بمحمدزمان میرزا ۱۵ لک به‌عسکری میرزا ۱۵ لک به هندال میرزا ۱۵ لک‌دام‌داد، وهم ازجواهرواموال هندی‌سوغات هابسمرقندو خراسان وکاشغر وعراق ومکه ومدینه فرستاده شدوبه‌هر فرد

۱ - بابرنامه ۱۷٦

۲ - بابر نامه ۱۷٦

ولایت کابل وورسک (مخرج دریای کابل به وادی پشاور) یک یک شاهرخی (۱) انعام داد. (۲).

در بین سرداران لشکری بابر کسانی نیز بوده‌اند که به سکونت درهندوستان راضی نبودند وبه مجردی که موسم گرما آمد مردم از تاثیر باد سموم مردن گرفتند واکثر امراءوجوانان دل انداختند وحتی خواجه کلان که سرد معتمد و سپه دار بزرگ بابر بود بر دیوار عمارت دهلی این بیت فارسی نوشته بود:

اگر به خیرو سلامت گذار سند کنم سیاه روی شوم گر هوای هند کنم

بابر این گونه امرای شاکی راهم به فرستادن کابل راضی گردانید وخواجه کلان را به غزنی وگردیز وخواجه میر میران را به کابل با اموال وهدایائی زیاد فرستاد ودیگران را به این گونه منطق قوی قانع ساخت که:

« تمام امراء را طلبیده کنکاش کرده شد من گفتم: که سلطنت وجهان گیری بی اسباب وآلات دست نمیدهد. پادشاهی وامیری بی نوکر وولایت ممکن نیست. چند سال سعی ها کرده مشقت ها دیده راه درازی را قطع کرده لشکر ها کشیده خودرا ولشکر را در مخاطره های حرب وقتال بیندازیم بعنایت الهی این مقدار باغی بسیار را زیر کرده این چنین ولایت ها وممکلت های وسیعی را بگیریم. حالا چه روز آمده است وچه ضرور کرده است؟ که این چنین جان ها کنده گرفته ولایت ها را بی جهت پر تافته باز بکابل رفته با بتلای تنگدستی بمانیم. هر کس که دولتخواه است بعد از این چنین سخنان نگوید. هر کس طاقت نتواند آورد وبه رفتن روآورد از رفتن خود بر نگردد. این چنین معقول وموجه سخنان را خاطر نشان ساخته خواهی نخواهی مردم را از این دغدغه ها گذارنده شد» (۳)

۱- بقول ابوالفضل هشت لک شاهرخی مساوی یک کرور و ۲۸ لک دام بود آئین اکبری ۲-۱۶۹ وباین حساب یک شاهرخی ۱۸ دام و۴۰ دام یک روپیه هندی مساوی دونیم شاهرخی وده پنس وهردام مساوی دوآنه عصر انگلیسی بود که هردام ۲۵ جیتل شمرده می‌شد.

۲- بابرنامه ۲۰۷

۳ - بابرنامه ۲۰۷

دوم: در دوسه سال اخیر شاهنشاهی سلطان ابرا هیم لودی اکثر امراء وحکمرانان افغانی از مرکز سلطنت در حالت بغاوت وسر پیچی بوده‌اند وچون بابر بر دهلی وآگره مسلط شد تصفیه وانقیاد این سرکشان قوی را هم در پیش داشت واین امراء بقول خود بابر عبارت بودنداز:

قا سم سنبلی در ولایت سنبل Sanbhal

نظا م خا ن در ولایت بیانه Biyana

حسن خا ن در ولایت میوات Mewat

محمد زیتون Zeitun در دولپور Dhulpur

تا تار خان سارنگ‌خانی در گوالیار Gwaliar

حسین خان لوحانی در رابری Raberi

قطب خا ن در اتا وه Etawa

علی خان در کا لپی Kalpi

نصیرخان لوحانی و معروف فرملی و امرای دیگر افغان ، از قنوج تادریای گنگ در تصرف خود داشتند و بهار خان پسر دریاخان را بلقب سلطان محمد به مقام شاهی برداشتند .

مرغوب‌غلام درمهاون (مرکز ناحیهٔ مترا Mutttra نزدیک کنار چپ جمنا (۱) بود .

این مردم وقایع عهد تیمور لنگ (جد بابر) را در حافظه داشتند ، که بعد از فتح و یغمای دهلی این مملکت را ترک کرده وبه ماوراءالنهر برگشت . ایشان میدانستند، که سپاهیان و سرداران لشکر بابررا یارای تحمل آب وهوای اقلیم گرم هند نیست . ولی بابر که از مدتها هوای فتح مملکت وسیع وپر ثروت هند را داشت ، آگره را مرکز و مقر خود ساخت ، و بتمام مردم ثا بت کرد ، که واپس رفتنی نیست،واین کشور وسیع و ثروت عظیم آنرا از دست نمیدهد .

۱-بابرنامه ۲۰٦

زیراسرزمین سابقهٔ مملکت او بامحدودیت های اقتصادی آن نمیتوا نست جـاه طلبی شاهنشاهی اورا کفایت کند خودوی گوید :

((ملکیکه بمن تعلق داشت بدخشان وقندهارو کابل وقندزبود امااز این ولایات نفع معتد بهی نبود ، بلکه بعضی ولایت ها به تحت نزدیکی غنیم آنچنا ن بو د که مدد های عظیم کردن لازم بود .دیگر جمیع ولایات ساوراً النهر در تصرف خوانین وسلاطین اوز بك بود. نزدیك بصدهزارلشکر ها ی ایشا نر اتخمین میکر دند دشمن قدیمی بودند .)) (۱)

بابر در مدت چهار وپنج سال اخیر زندگانی خوددرهند تمام عناصر حا کمه و بقایای افغا نان رااز بین برد ویا مطیع خود گردانید .ودرین مو رد از خشونـــت وخونریزی وگاهی از عفو وبخشش وتد بیر وتجربهٔ طویل جهانداری ولشکرکشی خود کار گرفت . مثلاً :هنگامیکه درسنه ۹۳۳ ه ۱۵۲۶ م بابر بوسیله غذا مسموم گردید ولی از مرگ نجات یافت، وی این دسیسه رابه مادر سلطان ابرا هیم لودی نسبت داد واورابه یونس علی وخواجگی اسد سپرد، تانقد وجنس وغلام و کنیـز وغیره رااز وتحصیل کنند وجزادهند.وی پسر سلطان ابراهیم رادر ربیع الاو ل همین سال بکابل پیش شهزاده کامران محبوس فر ستاد (۲) واحمد چاشنی گیر را پا ر ه پاره نمود وطباخ رازنده پوست کشید ویك زن متهم رادرته پای فیل انداخت و دیگری را هم بگله تفنگ زدند (۳) ولی در فرمان ۲ماه جمادی الاخر ی۹۳۳ ه مارچ ۱۵۲۷ میلادی که باطراف مملکت درباره فتوحات خود نوشته: علاءالدین عالم خان ابن سلطان بهلول لودی (عم سلطان ابراهیم لودی) رابه القاب((سلطنت مآب وخلافت ا نتساب)) واولاداو را نتیجة السلاطین جلال خان

۱-بابرنامه ۱۷۸

۲-با بر نامه ۲۰۴

۳-بابرنامه ۲۰۳

و کمال خان نامیده است (۱) وازین بر می آید که از امرای هند آنکه اطاعت اورا کرده اند بدربارش مقرب بوده اند .

بابر بدین طور اکثر رجال قوی هندوستان رابخود نزدیك ساخت وبرای اینکه اعمال وجنگ های خودرا رنگ مذهبی دهد ازآشامیدن شراب توبه کرد و بقول خودش احرام جهاد (Holy War) بسته ودراین باره فرمانی را در تمام ممالک خود نشر داد (۲) درین وقت رانا سنگا ((Rana Sanga)) حکمران چیتور (اودای پور Udaipur کنونی) که رئیس تمام راجپوتان شمرده میشد باوجودیکه درکابل بدربار بابر ایلچی فرستاده اظهار موافقت کرده بود، اکنون برخلاف بابر لشکر آراست و بابر هم باو اعلان جهاد داد و همایون را بمقابل امرائی که درشرق فراهم آمده وقنوج رادرتحت قیادت نصیرخان لوحانی ومعروف فرملی گرفته بودند سوق کرد .

همایون درین لشکر کشی جونپور وغازی پوروگوالیار راگرفت ولی راناسنگا با تفاق چندین نفر ازامرای نیرومند، برییانه تاخت وسلهدین ازراي سین Raisen وحسن خان میواتی بایکصد هزار سوار نزدیک خانوه Khanua سی و هفت میلی غربی آگره بدو پیوستند وبابر رابمشکلات عظیمی افگندند .

بابر با معافی تمغا Stamp-Duty بهمه مسلمانان وتوبه ازشراب واعلان جهاد وترتیب لشکریان خود ،وبستن ارابه روز شنبه ۱۳ جمادی الاخري ۹۳۳ هـ ۱٦ مارچ ۱۵۲۷ م درخانوه مضافات بیانه باقوای متحده را ناسنگا مدت دهساعت جنگ کرد، وایشانراشکست داد، خودرا ناگریخت وحسن میواتی کشته شدو سلطان محمودلودی برادرسلطان ابراهیم نیز فرار کرد، وبابرتاآخرسال مذکور میوات والورواکثر ولایات این طرف گنگ رابتصرف آورد، ودرطغراي خود لقب (غازي)

۱- بابرنامه ۱۱ ۲-۲۱۲

۲-بابرنامه ۳۱ ۲

را افزود (۱) .

بعد ازختم این غایله یکی ازامرای راجپوت که میدنی را و Medini-Raw نامداشت درچندیري Chanderi سرحدات مالوه برخلاف با بر لشکر کشی کرد ، اگرچه این حرکت راؤ درسرداران لشکربابر ترس وترددي ایجاد نمود، ولی بابر که سپاهی تجربه کار متینی بود ، ایشانرا دلداري داد، بر قلعهٔ چندیري یورش آورد آنرا روز چهار شنبه ۷ جمادي الاولی ۹۳۴ ھ ۲۹ جنوري ۱۵۲۸م بگرفت ، وبعدازان شهزاده همایون را به بدخشان اجازه رفتن داد وخود بطرف لکنهو Lucknow متوجه گشت که بدانجا شیخ بایزیدوبین راو (۲) پیش می آمدند ولی سرداران لشکر بابر ایشانرا شکست داده ،وبطرف بنگال پس نشاندند ،وهر دو کنار دریای گنگ را تصفیه کردند.

اکنون بابر رقیب دیگری هم داشت که برادر سلطان ابراهیم بنام سلطان محمود لودی در ولایت بهار یکصد هزار افغان را فراهم آورده و شیخ بایزید وبین راوهم بدو پیوسته بودند قوای سلطان محمود بمددفتح خان سروانی و شیر خان سور ودیگر افغانان بطرف بنارس Benares پیش آمدند.ولی بابر با مهارتیکه در لشکر کشي وجلب سرداران مقتدر داشت ،در دومین جنگ بزرگ خود در هند که درملتقای Junction دریای گنگ وگوگره Gogra روی داد قوای سلطان محمودلودی را بشکست (پنجشنبه اوایل رمضان ۹۳۵ - ۶ می ۱۵۲۹م) وقلمرو تصرف وی تا بنگال توسیع یافت.

بابر بعد از تسخیر ولایات شمالی هند از دریای سند تا بنگال در آگره قرار گرفت وهمایون هم بعد از یکسال از بدخشان بهند آمد وبه جاگیر خوددرسنبهل Sanbhal فرستاده شد. ولی بعد از ۶ ماه به تب شدیدی مصاب گردید

۱- بابرنامه ۳۱۲

۲- درکمبریج هستری ۳-۱۷ وترجمهٔ انگلیسی بابر ۲-۳۲۸ بیبن Biban ودربابرنامه مطبوع بمبئی بین وبین راواست.

وچون اطباء از علاج او مایوس شدند ، ولی مشهور عصر میر ابو بقا گفت: «باید همایون گرانبهاترین چیز خود را در راه خدا صدقه کند ، واز اوتعالی صحت خود را بخواهد». بابر گفت: پر ارزش ترین چیزی که همایون دارد منم. و بنا برین خودرا برای او قربانی میکنم خالق تعالی این صدقه را قبول فرمایاد !»(۱)

بعدازین بابر مریض شدوبربستر مرگ همایون را ولی عهد خود نمود اگرچه وزیر اعظم نظام الدین علی میرخلیفه خواست که مهدی خواجه باجه بابر (Brother-in-Law) را به تخت شاهی بر دارد ،ولی بسبب نخوت مهدی خواجه ازین فکر بازگشت وحینیکه بابر در چهار باغ کنار جمنا در آگره بتاریخ ۶ جمادی الاولی (۲) ۹۳۷ هـ ۲۶ دسمبر ۱۵۳۰م بعمر ۵۰ سالگی در سال سی و هشتم سلطنت از جهان رفت . پسرش ناصر الدین محمد همایون بر تخت شاهی هندوستان نشست (۹ جمادی الاولی ۲۹ دسمبر).

۱ـ اکبر نامه ۲۷۶

۲ـ در تاریخ شاهی ۱۲۹ روز جمعه بتاریخ چهارم ۹۳۷ هـ ودر طبقات اکبری ۲ ر ۳۶ پنجم جمادی الاولی ۹۳۷ هـ و در همایون نامه و تاریخ فرشته ۱ ر ۳۹۳ روز دوشنبه ۵ جمادی الاولی ۹۳۷ هـ در اکبر نامه ۱ ر ۱۱۸ ششم جمادی الاولی ۹۳۷ هـ است .



بخش دوم

شخصیت علمی وادبی بابر

شخصیت جنگی وپیروز مندبابر دروقایع زندگانی او از شاهی اندجان تا شاهنشاهی هندآشکار است.ولی وی جنبهٔ علمی وادبی هم داشت و در عین زمان یک نفر نویسنده،وشاعر ومولف هم بود که مادر سطور آینده تالیفات اورا تاجاییکه معلوم است معرفی میکنیم:

قبل از همه نظر یک شخص معاصر وخاله زادهٔاو میرزا حیدر دوغلات حکمران کاشغر وکشمیر را در بارهٔ شخصیت بابر می‌آوریم که او را بالفاظ مختصر چنین می ستاید:

«پادشاهی بود بانواع فضایل آراسته بخصایل حمیده پیراسته .ازین همه خصلت،شجاعت ومروت او غالب بود. در شعر ترکی بعد از میر علی شیر کس مقدار او نگفته. دیوانی دارد ترکی در غایت عذوبت ومبین نام نظمی ساخته در فقه بغایت رسالهٔ مفید است ومقبول خلایق. وعروض ترکی نوشته که پیش ازوی کسی عروض ترکی را بآن لطافت ننوشته ورسالهٔ والدیه حضرت ایشان (مراد خواجه عبیدالله احرار است) نظم کرده وقایعی که نام تاریخ تزك (دارد) در غایت سلاست وروانی وعبارت پاکیزه سنقح قریب الفهم... وموسیقی وغیره.

بفضایل او پیش ازوی در دودمان او غالباً کس نگذشته است وواقعات غریبه وجنگهای عجیبه دست داده که بتحقیق ازابنای او کس را دست نداده ...» (۱)

---

(۱) این سطوررا بناغلی یعقوب واحدی جوزجانی از نسخهٔ خطی تاریخ رشیدی نمبر B۶۴۸ مؤسسهٔ شرق شناسی اکادیمی علوم لینن‌گراد (ورق ۹۶ب) نقل کرده است ، که ازو تشکر میکنم .

در بارهٔ شخصیت بابر وصفات او نظر مؤرخ در بار اکبر ابو الفضل علامی نیزخو اندنیست ، که در شناسایی او بلما کمک میکند ، وی اصول شخصیت اورا در هشت سخن می گنجاند که اصول جهانبانی او بود :

(۱) بخت بلند (که ظاهراً نتیجهٔ صفات دیگر او باشد)
(۲) همت ارجمند
(۳) قدرت کشور کشایی
(۴) ملک داری (استعداد اداره و مملکت داری)
(۵) کوشش در معموری بلاد .
(۶) صرف همت برفاهیت عباد (تظاهر بدین صفت جز وسیاستمداوی آنوقت بود)
(۷) خوش دل ساختن سپاهی .
(۸) ضبط ایشان از تباهی .(۱)

در تحلیل شخصیت ادبی بابر قوهٔ خطابه ونطاقی او نیز درخور یاد آوریست ، واو در مجامع ومعارك برای تهییج وتنبیه یاران ورجال خودگاهی سخنانی میگفت که مؤثر واقع میگشت .

در جنگ بارانانکا بعد از فتح دهلی بین لشکریان ویاران بابر و هن وتزلزلی پدید آمد ، زیرا لشکریان بابر بهر طرف برای فتح بلاد رفته بودند ، ورا ناهم بفاصله دوسه کروهی قرارگاه بابر رسیده بود . وی امرای دربار واهل اعتبار وحتی آحادالناس را به کنگاش خواست . رای اکثر مردم بران رفت که بابر باسپاه خود به پنجاب عقب نشیند ولی بابر بعد از شنیدن سخنان هرکس تأمل نموده وچنین تقریر کرد :

« پادشاهان اسلام که دراطرف و اکناف عالم اندچه گویند ؟ و مارا به چه زبان یاد کنند ؟ قطع نظر ازگفت گوی وطن وملامت اهل دنیا ،

---

(۱) اکبر نامه ۱۲۶/۱

فردا در عرصهٔ قیامت ، به‌شفیع روز محشر ، چه عذر توانم گفت ؟ که اینچنین مملکتی از دست پادشاه اسلام جدا کرده ،وخلق کثیر یرا که شریک ملت ما بودند بقتل رسانیده ،خود را صاحب تعهد ولایت ساخته باشم ، وامروز از پیش اینچنین کافری غزا ناکرده ،اقل مرتبه عذر شرعی بدست نیاورده ، راه بازگشت بجویم ، تااز دست این کفار برخلق این دیار چه رسد ؟

هیهات ! وقت آنست که‌دل بر شهادت باید نهاد وندای الجهاد در داد :

چو جان آخر از تن‌ضرورت رود　　همان به‌که باری بعزت رود

سرانجام گیتی همین است و بس　　که نامی‌به‌نیکی‌بماندزپس»(۱)

این‌سخنرانی جدی و هیجان انگیزبابر اثر کردوبقول‌نظام‌الدین‌احمدهروی « از تأثیر اینحرف جانسوز ، آتش در نهاد همه افتاد ، همه زبان به سمعنا و اطعنا کشوده ، گفتند : ای‌قبلهٔ مراد ! هرچه فرمایی ! فرمان ترا مطیع و منقادیم . » (۲)

---

(۱) طبقات اکبری ۲ ر ۲۵

(۲) طبقات اکبری ۲ ر ۲۶

تالیفات

(۱) بابر نامه

این کتاب که بنام های تزك بابری یاواقعات بابری (۱) نیز خوانده شده، نموداربسیار خو بیست از شخصیت بزرگ‌بابر که‌جامع ذوق ا د بی و نکته رسی ونقادی وراستگوییِ اوست واصلا بزبان ترکی چغتائی لهجهٔ شرقی (زبان ازبکی) نوشته شده که نثر روان وشیرین ومطابق معاییر ادبی زبان ا زبکی دارد وبه تصدیق گویندگان این لهجه شرقی ز با ن آن نسبت به نثر امیرعلی شیر نوائی (ادیب پیشقدم او) از قید تقلید نثر نگاری السنهٔ دیگر مانند فارسی و عربی آزاد است وبطرز ادا وجمله بندی وقواعدزبان ازبکی نـزدیکتر ا ست و گویندگان این زبان آنرا به‌سهولت خوانده‌میتوانندوازشستگی عبارات‌ومتانت‌آن حظمی برند. بابربحیث نثرنگاروشاعراین زبان درآسیای میانه‌مبتکر ونویسندهٔ‌چیره‌دستی‌است که‌در بابر نامه دیدنیها وکردار های خود را از نیك وبد همه باصداقت ونقـادی نوشته است. وی‌نگاه نکته رس دقیق دارد وگاهی اوضاع اجتماعی وکردارهای خود ودیگران را نقادی مینماید.

ازاوضاع جغرافی، آب وهوا، محصولات‌زراعتی،نباتات،حیوانات ، ر ا هها و حصار های جنگی واخلاق مردم وطرز زندگانی واوضا ع علمی وادبـی وحتـی افکار ونظر های رجال معاصر و خاندانهای مقتدر هر محیطی‌که دران بیا ید با دقت‌وبصیرت‌خودراواقف می‌سازد و آن را طوریکه دیده ویا شنیده است عینا می‌نگارد، از سن ۱۲ سالگی سال ۸۹۹ هـ۱۴۹۳م که در فرغانه پادشاه شده تاوقایع ودیدنیهای ۹۳۶هـ۱۵۲۹م که اواخر عمر اوست درین کتاب با شرح دقیق ودلچسپی آمده است. (۲)

---

(۱) منتحب‌التواریخ بدایونی ۱ر۳۴۱ خود بابر : حالات وواقعات.

(۲) درنسخه های فارسی وازبکی بابرنامه وقایع برخی ازسالها نیست و درین باره در آخر این مبحث شرحی خواهیم داد.

این سپاهی دلاور وفاتح ومؤسس سلطنت سه صدسالهٔ مغولیهٔ هند .هما نطوریکه به قواعد لشکر کشی وفنون جنگی وقت آگاه استواکثر میدانهای خونین جنگها را در آسیای میانه وافغانستان وهند فتح کرده به رموز زندگانی در باری وبزمی ورومیلت وادب واسرار کلتور هم آشنا ست. به عمق جریان کلتور اسلامی ـ آسیای میانه که از عناصر مدنیت تورانی و اسلامی و خراسانی قدیم تشکیل شده بود فرو رفته و در عین دارائی صفات جنگی شاعر ومولف هم هست وکتاب بابر نامه ودیگر تالیفات او نمودار همین صفات اوست.

بابر نامه را اهل نظر ومؤرخان قدیم وجدید به نیکی ستوده‌اند. ابوالفضل عالم ونویسندهٔ دربار تیموریان هند مینویسد:

«واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح وبلیغ نوشته اند. دستور العملیست بجهت فرمانروایان عالم وقانونیست در آموختن اندیشه های درست وفکرهای صحیح برای تجربت پذیران ودانش آموزان روزگار.» (۱)

هنری الیوت(H.M. Elliot) گوید :

«بابرنامه از بهترین وراست ترین کتب شرح حال خودنگار Autobiography است وبهیچ صورت از کتاب لشکر کشی گزینوفون (۲) Expedition of Xenophon

---

(۱) اکبر نامه ۱ر۱۱۸

(۲) گزینوفون مؤرخ وقاید آتینی است (۴۴۴-۳۵۹ ق،م) که ازشاگردان سقراط Socrates بود. ازآثار او Anabasis ولشکرکشی اوست که در آن لشکر کشی خودرا با ده هزار لشکر از فرات تا بحیرهٔ اسود نوشته است.

کمتر نیست . این کتاب تنها از جهت ضبط وقایع تاریخی اهمیت ندارد، بلکه در آن معلوماتی فراهم آمده که ازآن شخصیت نابغ بابر وعمق نظر او آشکار است، جهانگردان کنونی اعتراف دارند، که معلومات بابر در بارهٔ کابل و فرغانه واراضی شمال هندوکش چقدر واقعی و مفصل است که امروز هم در خور خواندن باشد، و نمیتوان بران چیزی را اضافه کرد. تصویریکه وی ازهندوستان میکشد، نیز در خور توجه فراوان است . وی بحیث یك فاتح در سنه ۱۵۲۵ م بدین سرزمین پانهاد، وهرچیزیکه درآنجا دید ویافت، آنرا در ۲۰ صفحه نوشت، وعلاوه بر حدود اربعه از نفوس وآبادی وذرایع تولید و گلها ودرختان و پرندگان و چارپایان وحیوانات آبی و عادات و خصوصیات آن جا معلومات کافی داد، که امروز هم ازان استفاده توان کرد . وی علاوه بر مشاهدات خود مسموعات را هم بخوبی تحلیل میکند، و برای انکشاف آن نظر و مشورهٔ خودرا می نویسد .» (۲)

ولیم ارسکن W. Erskine دربارهٔ این کتاب می نویسد :

«بابر نامه کتاب دلچسپ عجیبی است که درآن جزویات زندگی این فرمانروای تاتاری را می بینیم، آراء ونظریات او بکلی فطری است که در آن تصنع و تکلفی نباشد . هرچیز را باروشنی و صداقت بیان میکند . طرز تحریر او ساده وشگفته و دلاویز و نگاه او عمیق است، چهرهٔ حقیقی و اطوار و افعال معاصران خودرا بخوبی تصویر میکشد، و بنابرین در تألیفات تاریخی آسیا بی نظیر است .» (۳)

ایس - ایم - ادوردس S.M. Edwards نیز بابر نامه را نظیر

---

(۱) Caesar Caius julius از جنرالهای معروف رومن است (۱۰۰ - ۴۴ ق م) که بعدطی ازمراتب بزرگ لشکری وفتوحات افریقا در سنه ۴۴ ق م تاج شاهی هم باو تقدیم شد، ولی جمعیت ارستوکراتان اورا درهمین سال بکشتند.

(۲) The History of India 4/220

(۳) Life of Bábur by W. Erskine 533

اعترافات سنت آوگستاین(۱) ST. Augustine وروسو (۲) Rousseou قرار میدهد ، و آنرا هم پلهٔ خاطرات Memoirs گبن (۳) ونیوتن(۴) میشمارد . وی صداقت لهجه‌وسبک تحریرسادهٔ این کتاب‌راستوده‌ودرتصویر مطالب مانند شرح احوال واوضاع وسیرت شهزادگان هرات و امرای دربار پدر خود وغیره آنرا نمونهٔ بسیار دلچسپ ودقیق سیرت نویسی میداند ، که با الفاظ مختصر چهرهٔ حقیقی و خلق و خوی مردم را وانموده است (۵) .

الفنستون هم بابر نامه را یکی از آثار برجسته میداند ، که مظهر احساس وعاطفه و محبت و انس نویسنده آنست . زیرا بابر درز ندگانی خود نشیب‌وفراز زیادی دید ، ایام عسرت و زحمت را گذرانید و خودرابه شان و شوکت تخت شاهی رسانید . مگر ذوق طبیعی خودرا در هر حال از دست نداد . درشکوه‌دربار

---

(۱)ازسکنه Hippo است (۳۵۴-۴۳۰م) که‌در افریقا ازپدرکافر ومادر نصرانی زاد، وبعد ازان‌به‌روم‌رفت‌وتحت‌تربیه ST. Ambrose مردی مذهبی بارآمد ،وکتب زیادی در عقائد تالیف کرد .وی بزرگترین مرد روحانی و فیلسوف مسیحی ومؤلف کتاب اعترافات Confessions است که‌شهرت جهانی دارد، وترجمهٔ انگلیسی‌آنرا J. Gibb و W. Montgomery درسنه۱۸۹۹ م‌نشر کرده‌اند، وکتب زیادی‌درشرح وتحلیل‌آن تالیف شده‌است (برتانیکاجلددوم)

(۲) jean jacques Rousseau ژان ژاک‌روسو(۱۷۱۲-۱۷۷۸م) از شخصیت های‌بزرگ فکری‌اروپادرقرن ۱۸ که‌اعترافات‌وکتاب Contract Social او مشهوراست ویکی ازدانشمندانیست که‌فکر اودر بوجود آوردن انقلاب کبیر فرانسه‌موثر بود.

(۳) Edward Gibon مورخ معروف ونویسنده انحطاط‌وسقوط‌شاهنشاهی‌روما The decline and fall of theRoman Empire (۱۷۳۷-۱۷۹۴م)

(۴) Sir Isaac Newton (۱۶۴۲-۱۷۲۷م) عالم بزرگ‌ریاضیات و فلسفه.

(۵) Babur: Diarist and Desspot: Chep 4

شاهی خود رفقای ایام طفولت را فراموش نکرد، و بیاد ایشان گاهی اشکباری نیز نمود. و خاطرات پرلطف آن ایام را در گزارشات ایام زندگانی خود گنجانید. باوجودیکه از محضر ما در خانوادهٔ خود دور بود از ایشان بصورتی تذکار کرد که گویا باو یکجا نشسته اند. (۱)

اکنون ما این کتاب مفید را که یادگار شخصیت دقیق ونکته رس بابر است از نظر موضوع چنین طبقه بندی میکنیم:

۱ـ برای ماوراء النهر و خراسان وافغانستان و هندوستان بهترین کتاب منبع معلومات جغرافیست. و آنرا در جغرافیای تاریخی مورد اعتماد توان شمرد. زیرا بابر اکثر مشاهدات خودرا در این سرزمین ها نوشته است. مثلاً برخی از نامهای جغرافی در طول تاریخ مد وجزری دارند که از آن جمله در عصراو حدود خراسان چنین بود: در شرق بلخ، در غرب بسطام ودامغان، در شمال خوارزم، در جنوب سیستان تاقندهار (۲).

همچنین شرح احوال جغرافی فرغانه وکابل و هند و هرات و راههای افغانستان بر هند بهترین منبع معلومات جغرافی این ممالك در قرن شانزدهم است.

۲ـ اوضاع سیاسی ممالك مذکور وروابط سلمی و جنگی و خانوادگی فیودالان تیموری را روشن میسازد.

۳ـ احوال واوضاع وسیرت و خلق وخوی شاهزادگان و زنان و امرای دربار های تیموریان دراین کتاب دیده میشود. قواعد جنگی ودربار داری، محافل عیش و نوش، وابنیه و باغها و حتی مشاغل خصوصی مانند کبوتر بازی وشراب خوری و روابط زناشویی ایشان بوضاحت بیان میشود. مثلاً در بارهٔ اولین زنیکه سلطان حسین میرزا بایقرا پاد شاه تیموری هرات گرفته بود گوید: «بیگه سلطان

(1) Mountstuart Elpinstone: History of India 2/117-1874

(۲) بابرنامه ۱۰۵

بیگم دختر سنجر میرزای مروی بود ، بدیع الزمان میرزااز ین زائیده شده بود . بسیار کج خلق بود ، سلطان حسین میرزارا بسیار میرنجانید ، از کج خلقی او میرزا به تنگ آمده گذاشت و خلاص شد . چه کند حق بجانب میرزا بود ... الله تعالی هیچ مسلمان درین بلانیندازد، وزن بدخوی و کج خلق الهی در عالم نماند .» (۱)

۳ - بابر در اوضاع عصر وا خلاق مردم و رجال عهد خود نظر نقادی هم دارد ، دربارهٔ امیرعلی شیرنوایی و نازک مزاجی او که به غرور منجر شده بودوهم در سستی برخی اشعار و خطا های عر وضی که درمیزان الاوزان کرده ، اشاره های انتقادی لطیفی دارد و گوید : در فارسی فا نی تخلص کرد ، و بعضی ابیات او بد نیست ولی اکثر سست وفروداند (۲) .

دربارهٔ خود سلطان حسین میرزا و فسق و فجور و نتایج اعمالش چنین انتقاد مینماید :

« مثل سلطان حسین میرزا پادشاه کلان ومثل هری شهر اسلام،این عجب است که ازین چهارده پسرش سه کس آنهاو لدالزنا بودند .فسق و فجوردرخودش وپسرانش وایل والوس اوشایع بود. ازشامت همین هابود که ازین طور خانواده کلان درهفت، هشت سال غیرازیک محمد زمان میرزا دیگر اثرو علامت نماند.»

(۳) بابر درجمله رجال مشهور عصر ، اعمال شیبانی خان رابعد ازفتح هرات (۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م) بانظر ناقدانه می بیند ، وازینکه برعرض وناموس مردم تجاوز ها کرد ، وبه قاضی اختیار ومیر یوسف ملایان مشهور خراسان بد گفت، وخانزاده بیگم حرم مظفر حسین را پیش از بر آمد ن عدت بز نی گرفت و در خط ملا سلطان علی و تصاویر بهزاد مصور اصلاحاتی وارد

---

(۱) بابر نامه ۱۰۷

(۲) بابرنامه ۱۰۹

(۳) بابرنامه ۱۰۸

کرد، وشعربی مزه میگفت وبرمنبر میخواند ، اوراملامت قرار میدهد که بجهت پنجروزه دنیاي گزران اینهمه نام بد گذاشت (۱) .

بابر درنوشتن یاد داشت های خود اراده داشت که همواره را ست بگوید وراست بنویسد ودراین باره خودش چنین گوید :

« آنچنان الزام نموده شد، که راستي هرسخنی رانوشته شود ، وبیانی واقع هر کاری راتحریر نموده آید. لا جرم ازپدر وبرادر زادهگان هر نیکی دیدی که شایع بود تقریر کرد م ، واز خویش وبیگانه هر عیبی وهنر که بیان واقع بود تحریر نمودم . » (۲)

ه ـ بابر نامه درشناسایی احوال علماو شاعران وهنرمندان عصر نیز مرجع خوبی شده میتواند، ونظر خاص اودرتشریح صفات وعیوب ادبا وعلما وهنر مندان ، لطیف ودقیق وخواندنی است.مثلاً شخصیت یکی از رجال معروف دربار هرات خواجه عبدالله مروارید را چنین نقادي مینماید :

« دیگر خواجه عبدالله مروارید : اول صدر بود، آخر مقرب ومیر شده بود ، پر فضایل کسی بود ، قانون راشل او کسی ننواخته درقانون گرفت کردن اختراع اوست . خطوط راخوب می نوشته ، فاسق وبی باک بود از شامت فسق بمرض آبله گرفتار شده ازدست وپاي خود مانده چند سال عذابها ومشقت های گونا گون کشیده ، بهمان بلیه از عالم نقل کرد .» (۳)

این شخص عالم وخطاط وموسیقی نوازو شاعر وفقیه ومنشی زبردستی بود، که ما فضایل اوراازروی منابع دیگرهم میدانیم ، ولی عیوب اورا بابر با نظر نقادخود درک کرده ونوشته است .

یك امیر معروف دربار هرات شیخم بیگ است که از اهل ادارهو علم وادب بود،

---

(۱) بابر نامه ۱۳۰

(۲) بابرنامه ۱۲۷

(۳) بابرنامه ۱۱۱

وبقول امیر علی شیر « اخلاق حمیده ومعاش پسندیده » داشت و بمناصب رفیع ومراتب اعلی مشرف بود، واشعار خوبی داشت . ولیلی ومجنون رانظم کرده بود (۱)ولی بابر اورا بنظر ناقدانه ادبی خود چنین می ستاید :

«دیگر شیخم بیگ بود چون سهیلی تخلص می کرده شیخم سهیلی میگفته اند یک طور شعری میگفتند ، الفاظ ومعا نی ترساننده ، وبحور درج میکرده ،از جملهٔ ابیات اویکی اینست :

شب غم گرد باد آهم زجاسی برد گردون را

فرو برد اژدهای سیل اشکم ربع مسکون را

مشهور است که نوبتی این بیت رادر خدمت مو لانا عبدالرحمن جامی خوانده است. مولانافرسوده است «که شما شعر میگوئید یاآدم می ترسا نید » (۲) بابر درپدیده های هنری عصر خود نیز نظري نقاد دارد ، وحتی برآثار بهزاد انگشت انتقاد میگذارد وی گوید : «استاد بهزاد وشاه مظفر در تصویر بسعی وا هتمام علی شیر بیگ ، این مقدار معروف ومشهور شدند ... ازمصوران بهزاد بود ، کار مصوري رابسیار نازک کرد،اماچهره آرائی‌بی ریش را بد می کشا د، غبغب اورابسیار کلان‌میکشید، آدم،ریش‌داررا‌خوب‌چهره کشائـــــی‌میکرد» (۳)

---

(۱) مجالس النفا یس ص ۵٦

(۲) بابر نامه ۱۰۱۰

(۳) بابر نامه ۱۱۵۰

نواقص بابر نامه و ترجمه های آن

تمام نسخه های خطی بابر نامه درترکی وپارسی مکمل نیست ،ودرذکروقایع مسلسل سالهای زندگانی اوخلا ها یی دارد که عبارتست از :

۱ـ وقایع یکساله ازآخر ۹۰۸ تاآخر ۹۰۹ ـ۱۵۰۳ ـ ۱۵۰۴ م

۲ ـ وقایع یازده ساله ازآغاز ۹۱۴ تاآغاز ۹۲۵ هـ ۱۵۰۸ ـ ۱۵۱۹ م

۳ ـ وقایع شش سال از آغاز ۹۲۶ تا آغاز ۹۳۲ هـ ۱۵۲۰ ـ ۱۵۲۶ م

۴ـ وقایع شش ماهه سال ۹۳۴ هـ اپریل تا ستمبر ۱۵۲۸ م

۵ـ وقایع یکساله ازآغاز ۹۳۶ تا ۹۳۷ هـ ۱۵۲۹ ـ ۱۵۳۰ م

اگر چه ابوالفضل گوید : که بابر واقعات خود را ازابتدای سلطنت تا حال ارتحال نوشته بود (۱) ولی هیچ یک نسخه خطی ترکی یا فارسی که کاملتر باشد تا کنون دیده نشده است . نسخه حیدرآباد دکن که خانم انتی بیور ج Mrs. Annette Beueridge از روی آن ترجمه نموده، نیز همین نواقص دارد . ثابت نیست که خود بابر وقایع این سالها رانوشته ویا اینکه ضایع شده باشد . ولی ظاهراً یک نسخه مکمل تر بابرنامه پیش خاله زادهٔ او میرزا حیدر دوغلت مولف « تاریخ رشیدی » موجود بوده است (۲) .

ترجمانان اروپائی بابرنامه کوشیده اند که این خلا های کتاب را بصورت ضمایم از منابع دیگر پرسازند ، ولی با اسلوب بیان روشن ودقیق وناقدانهٔ بابر سازگاری ندارد .

چون درتمام نسخ ترکی ودری بابر نامه که تا کنون بدست آمده این خلاها موجود است ، بنابرین چنین گمان برده میشود که خودبابر آنرا ننوشته باشد

---

(۱) اکبرنامه ۱۱۸/۱

(۲) کیمبرج هستری ۴/۲۰

واین نقص وخلا کار کاتبان یادراثر وقایع دیگر نیست (۱) . وآنچه از طرف بابر یاد داشت شده بود ، د ر تمام نسخ خطی آمده است .

نسخ خطی ترکی بابر نامه در کتابخانه های شرق وغرب‌متعد داند، ویکی از آ نها نسخه‌خطی ۳۶۰ دیوان امور خارجه روسیه Russian Foreign Office بود که در سنه ۱۷۳۷ دکتور کهر Kehr آنرا ازیک نسخه ناشناس نقل کرده بود . وایلمنسکی Ilminski ازروی آن نسخه طبع قازان ۱۸۵۷ م را ترتیب کرد ، ولی این نسخه چون قدیم نیست ، اهمیتی بسزا ندا رد .

نسخه دیگر را مستر الفنستون Elphinston د رپشاور درسال ۱۸۰۹ خریده بود ، ودرکتابخانه ایدنبره Edinburgh موجوداست‌وتاریخ تحریر آن بین۱۵۴۳ تا۱۵۹۳ ماست . اگرچه نامکمل است ، ولی اهمیتی بسزا دا رد و مدار کار ارسکن بوده‌است .

نسخهٔ سوم : در کتابخانهٔ سالار جنگ حیدر آباد دکن بو د ، که مکمل تر وخوبترین نسخه‌هاست . و درحدود ۱۷۰۰ م نوشته شده با شد .

از بابر نامه سه ترجمه بفارسی شده است :

۱ ـ ترجمهٔ فارسی عبدالرحیم‌خان خانان بن بیرم‌خان که د ر سنه ۹۹۸ ه ۱۵۹۰ م (۲) تمام متن ترکی را بامرا کبر ترجمه کرده و نسخه ها ی متعد د خطی آن در کتابخانه‌های عمومی و شخصی شرق و غرب موجود است ، کـه

---

(۱) تر جمهٔ انگلیسی بابرنامه ـ مقدمه

(۲) درمقدمهٔ ترجمهٔ انگلیسی بابرنامه (ص۱۱)وتکملهٔ‌ریو (ص ۷۵) وادبیات‌فارسی ستوری (۱ ر۵۳۳) وادبیات فارسی‌اته (ص۲۹۰) همین تاریخ آمده است ، ولی در اکبرنامه (۱ ر۱۴۷) گوید : که در سا ل با ز گشت اکبر از گلگشت کابل وکشمیر (۳۴سنه الهی) ترجمه شد , واین سال‌مطابق با ۹۹۷ ه باشد(؟).

برخی ازان مصورهم میباشند . مانند نسخهٔ (Or. 3714) موزهٔ برطانیه که درعهد اکبر مصور شده ، ولی متن صحیحی نیست . درسنه ۱۳۰۸ ق ۱۸۹۰ م در بمبئی نسخهٔ بسیار مغلوط و ناقصی را از ین ترجمهٔ فارسی طبع کرده‌اند ، که بهیچ صورت قابل اعتمادنیست .

۲ ـ شیخ زین‌الدین خوافی متخلص به وفائی (متوفا ۹۴۰ ﻫ ۱۵۳۴ م در آگره) که صدر عصر بابر و منشی اوبود ، برخی از حصص بابرنامه را به فارسی ترجمه کرده ، که بزندگانی بابر در هند تعلق داشت و اکنون در چند جز و خطی در کتابخانه‌های انگلستان موجود است .

۳ ـ ترجمهٔ فارسی میرزا پاینده حسن غزنوی که درسنه ۹۹۴ ﻫ ۱۵۸۶ م (۱) بامر بهروز خان حاکم جوناگره (Juna Garh) آغاز یافته و تا وقایع شش سال نخستین و آغازسال هفتمین حکمرانی بابررسیده است وبعد ازاو محمد قلی حصاری مغل آنرا تا آخر وقایع ۹۳۵ ﻫ ترجمه نمود.

نسخه های خطی این هردو در کتابخانه های لندن ـ پاریس موجودولی طبع نشده است .

ترجمه‌های بابرنامه

---

۱ ـ ترجمهٔ انگلیسی از متن فارسی خان خانان بنام:

Memoirs of Zahir-ed-din Babur

بوسیلهٔ لیدن J. Leyden وارسکن W. Erskine طبع اول درلندن ۱۸۲۶ م طبع دوم درلندن ۱۸۴۴ م .طبع سوم باحواشی سر لوکاس کنگ (Sir-Lucas King) دراکسفورد ۱۹۲۱ م در د و جلد باتعلیقات و ضمایم وفهارس .

تلخیص های این ترجمه

الف : زندگانی بابر از کالدی کوت طبع لندن ۱۸۴۴ م M. caldecott

ب : زندگانی بابر ازتالبوت طبع لندن ۱۹۰۹ . F. Q. Talbot

۲ ـ ترجمهٔ آلمانی از متن لیدن و ارسکن بوسیلهٔ (A. Kaiser)

طبع لیپزیک (Leipzig) ۱۸۲۸ م

۳ ـ ترجمهٔ انگلیسی از روی فکسیمیلی (Facsimily) نسخهٔ خطی

ترکی کتابخانهٔ سالار جنگ حیدرآباد بوسیلهٔ خانم بیورج (A. S. Beueridge)

طبع لندن ۱۹۰۵ م - طبع ثانی در لندن ۱۹۱۲ م

۴ ـ ترجمهٔ فرانسوی نسخهٔ ترکی طبع قازان بوسیلهٔ پاوه د کورتی

(A. Pavetde Courleitte) طبع پاریس ۱۸۷۱ م

تجلی شخصیت بابر در بابرنامه .

چنانچه گفتیم : بابر شخصیت جامعی داشت ، در محیط کلتوری که پرورده شده بود ، اورا یك شخص مسلمان حنفی مذهب و معتقد به‌طریقت نقشبندیه بار آورده بود . مدنیت پروری و هنر دوستی و خصایص ادبی را از اسلاف خود بارث برده بود . سپاهی‌گری و جنگاوری در خاندان او از امیر تیمور باقی بود ، با علوم اسلامی و زبان عربی هم آشنایی داشت ، شاعردوزبان ازبکی وفارسی بود ودر هردو زبان نثری روان مینوشت . بافنون ظریفه مانند نقاشی وموسیقی وشاعری ذوقی داشت . و تمام این‌مزایا وصفات‌او دربابرنامه متجلی است .

وی بااین صفات و احساس لطیف ، سپاهی خشن و قهاری نیز بود . د رموقع ضرورت از خونریزی و چپاول و برپاساختن کله منار ها نیز در یغی نداشت ، وشخص اداره‌چی مدبر سرسختی بود .

چنانچه در سنه ۹۰۵ هـ ۱۴۹۹ م لشکر یان او در اثنای جنگ‌ نواحی خوبان سه فرسنگی اندجان بسیاری از جوانان راگرفتار کردند و بحضور بابر آورد نـد ، واین پاد شاه جوان ۱۷ ساله امرداد ، تا همه‌را گردن زدند (۱) و در سنـه ۹۱۰ هـ ۱۵۰۴ م هنگام فتح کابل ، چهار پنج کس را به تیر زد ویکدو کس راهم پاره پاره‌نمود (۲) درهنگام فتوحات خودهمواره از سرهای کشتگان کله منار (Pillar of Skulls) برمیخزانید ، واین کله منارهااکثراً ازکشتگان افغانی بوده است ، و ما ازین کله منارهابقول خودش درمواضع هنگو (نواحی کهات) و درسنه ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م از غلجیان نواحی کته وازو در ۹۱۴ هـ ۱۵۰۸ م درباجور و هم در وادی کورم خبری داریم . (۳)

---

(۱) بابر نامه ۴۵

(۲) بابر نامه ۸۰

(۳) بابر نامه ۹۴ ، ۱۲۹ ، ۱۳۸ ، ۱۵۳

دیگر از جزاهای بابر ، پوست کندن آدم زنده است ، چنانچه در جنگ کول بعد از فتح پانی پت الیاس خان اسیر شد و اورا در آگره بحضور بابر آوردنــد ، و بامر او درحالیکه زنده بود پوستش را کندند واز کله های کشتگان بربالای کوهچه آنجا کله منار را بر خیزاند ند . (۱)

در ۹۳۳ ﻫ ۱۵۲۶ م بابر بوسیلهٔ غذا مسموم گر دید و از سر تکبین ا ین دسیسه یکي پاره پاره شد ، و طباخ را زن د ه پو ست کشید ند و یک ز ن بتهم ر ا د رته پا ی فیل ا ند اخت و دیگری ر ا بـــه تفنگ زدند . (۲)

بابر از اعتراف به خطاها و اعمال نا شایست خود نیز دریغ نمیکرد ، وی از نامزدی عایشه بیگم دختر کاکای او سلطان احمد میرزا و کدخدائـــی او در خجند و غلبهٔ حیا و حجاب که بعد از ۱۰-۲۰-۳۰ روز با او ملاقـــی میشد و مادرش ازین وضع او اضطراب و تشویشی داشت ، شرحی مینو یسد . و باز عشق شدید وجنون آمیز خودرا بایك اسر د بازاری بابری نام باکمال صداقت توضیح میدهد که چگونه درطغیان عشق و محبت جوانی سروپا برهنه درکوچه وباغ بی پروا از خود و بیگانه میگشت . (۳)

بابر در ایام جوانی شراب نمی خورد ، و چون در سنه ۹۱۲ ﻫ ۱۵۰۶ م در هرات به بزمهای شراب نوشی بدیع الزمان میرزا اشتراك کرد شراب نخورد(۴) ولی بعد ازان آنقدر در شراب نوشی و معجون خوری افراط میکرد که در اکثر مواقع درسفر و حضر به صبوحی و میخوری می پرداخت و بابرنامه ازین بزمهای او تاعمر ۴۰ سالگی اعترافها و شرح ها دارد (۵) و گاهی بوزهٔ بسیار تلخ هم

---

(۱) بابر نامه ۳۱۴

(۲) بابر نامه ۳۰۳

(۳) بابر نامه ۴۸

(۴) بابرنامه ۱۱۹

(۵) بابر نامه ۱۶۰

میخورد (۱) و در بابرنامه به افیون خوری خود هم اشاراتی دارد. (۲) در موارد متعدد از بزمهای مستی و افراط در شراب خوری و استفراغ خود حکایت ها میکند (۳). واین شراب نوشی های او در مواقع راحت وجنگ ولشکرکشی ودربار نشینی و سیر و تفریح و حمله و گریز ادامه دارد. ولی وی گوید که دأب و طریقت من آنچنان نبود که بکسی که شراب نمیخور ده باشد تکلیف شراب بکنم.» (۴) و هم گاهی باحترام دیگران از شراب نوشی حذر میکرد. مثلاً در سنه ۹۳۱ ه روز ۱۹ ربیع الاخر هنگامیکه بسیر خواجه سیاران رفته بود و دربهزادی بخانه قاضی فرود آمد، شب آن انگیز صحبت شد. قاضی بعرض رسانید که در خانهٔ من اینچنین ها هرگز نشده. پادشاه حاکمند. با وجود آنکه اسباب مجلس مهیاشده بود بجهت استرضای خاطر قاضی شراب خوردن برطرف شد». (۵)

بابر تاسن چهل سالگی شراب خورد ودرسال ۹۳۳ ه ۱۵۲۶ م واواخرجمادی الاولی ازشراب خوری توبه کرد وصراحی وپیالهٔ طلاونقره وتمام آلات مجلس را بشکست وبدرویشان بخشید وشرابهای غزنی که برسه قطار شتر آورده بودند برخاك ریخته ویا نمك درآن انداخته شد تابسرکه تبدیل گردد وفرمانی اندرین باب به انشای شیخ زین منشی صادر گشت تامردم ا زین توبه او مطلع باشند (۶) ولی بعدازین تاآخر عمر به خوردن معجون نشه آورو افیون وغیره میپرداخت

(۷) شخصیت ادبی ونقاد بابر نیز دربابر نامه تجلی وظهور میکند: وی در شرح وقایع ودیدنیهای خود بسا اشعا ر دری وترکی خویشتن وشعرای دیگررا بسیا ر به موقع می آورد وهنگامیکه بعشق اسرد عشوه باز دلربا (بابری) گرفتار است

---

(۱) بابر نامه ۱۶۲
(۲) بابر نامه ۲۲۳
(۳) بابر نامه ۱۴۵
(۴) بابر نامه ۱۵۴
(۵) بابر نامه ۱۵۰
(۶) بابر نامه ۲۰۷
(۷) بابرنامه ۲۴۴

این بیت دری را سروده است :

هیچکس چون من خراب وعاشق ورسوا مباد

هیچ محبوبی چو توبی رحم وبی‌پروا مباد

روزیکه بابر درکویی تصادفا بابابری روبروشد بقول خودش «ازجهت انفعال آنطور حالتی شد که نزدیك بود از هم جداشوم راست نگاه کردن یاسخن گفتن راخود امکان نبود .بصد حجاب وتشویش گذشته شد، این بیت محمد صالح بخاطر رسید وعجب حسب حال واقع شد :

شوم شرمنده هرگه یارخود رادرنظر بینم

رفیقان‌سوی من‌بینندمن‌سوی دگر بینم (۱)

درسنه ۹۱۵ هـ ۱۵۰۹م بابر یکنفر جلیس‌همدم خود خواجه کلان رابه‌حکمرانی قلعه بجور (باجور) گماشت چون اورفت بابر درهجران یار غمگسار خودپریشان شد و این قطعه را سروده باو فرستاد :

قرار عهد به یار اینچنین نبود مرا گزید هجرو مرا کرد بی قرار آخر

به‌عشوهای زمانه‌چه‌چاره سازد کس بجور کرد جدایار رازیار آخر (۲)

درین شعر درکلمات (به جور) یا(بجور) صنعت ایهام وتجنیس بکار برده شده ومعنی لطیفی را اداکرده است .

بابر بعد ازفتح دهلی وآگره در ۹۳۲ هـ ۱۵۲۵ م به نظام خان حکمران بیانه‌بافرمان‌های وعدو وعیداین قطعه را خودش سروده وفرستاد : (۳)

باترک‌ستیزه‌مکن‌ای‌میر بیانه چالاکی ومردانگی‌ترک‌عیان‌است

گرزودنیایی‌ونصیحت‌نکنی گوش آنجاکه‌عیان‌است‌چه‌حاجت‌به‌بیان‌است »

---

(۱) بابر نامه ۴۸

(۲) بابر نامه ۱۳۸

(۳) با بر نامه ۲۰۹

د رین قطعه‌بین بیانه وبیان تجنیس زاید وهم درمصراع اخیر ضرب المثل معروف را تضمین کرده است. درسنه ۹۳۴ هـ ۱۵۲۸ م به مناسبت فتح چندیری این قطعه راسرود که از کلمات «فتح دارالحرب» بحساب ابجد همان عدد ۹۳۴ برمی آید:

بود چند ی مقام چندیری   پر ز کفار و دار حرب وضرب
فتح کردم بحرب قلعه او   گشت تاریخ: «فتح دارالحرب» (۱)

بابر گاهی شعر مطایبه آمیزهم میگفت ودربزمهای مستی با هم پیاله گان خویش شوخیها و مستی هامیکرد. درسفر جنگی ۹۲۵ هـ ۱۵۱۹ م د ر بهیره آنقدر شراب و معجون خوردند که مست لایعقل شدند وباعربده هاصحبت‌بیمزه شدو‌بیکی ازهم بزمان منوچهرخان آنقدر معجون خورانیدند که دو کس ازبازوی اوگرفته ایستاده میداشتند. ودرهمین‌سال‌درشمال کابل یکی از درباریان بابر که عبدالله نامداشت، درحالت‌مستی‌باجامه‌وخلعت‌خودرادرآب انداخت که‌مریض شد ومدتی از مستی و شراب خوری تائب گردید. (۲)
این گونه بزمهای رندانه، گاهی درسیر دریاو بالای کشتی هم روی میداد، و چون یاران بزمی اواکثراو باب ذوق ادبی‌بودند، گاهی مشاعره ها ومطایبه ها واقع میشد، وبابر هم دران بهره میگرفت وبقول خودش «نیک وبد وجدو هزل هرچه بخاطر میرسیدبطریق مطایبه‌منظوم میشد» (۳)
روزی درچنین بزم این بیت محمد صالح مذکور شد:

محبوبی هر عشوه گری راچه کند کس   جائی که توباشی‌دگری‌راچه کند کس

---

(۱) بابر نامه ۲۲۰
(۲) بابرنامه ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۵۰
(۳) بابر نامه ۱۶۴

یاران هم بزم دراین زمینه شعر گفتندوبا بر که با ملاعلی خان مطایبه هـا داشت بطریق هزل دربدیهه گفت :

ماننددتومد هوش کری راچه کند کس نرگاوکسی مادهخری راچه کند کس

دراین وقت بابربه عفت زبان وقلم وارزش حقیقی هنر متوجه میگردد وگوید: «حیف باشد ازآن‌زبان که اینچنین الفاظ رادرج کند وفکر خود رابسخنان قبیح خرج کند ودریغ باشد ازآن‌دل که اینچنین‌معانی ظهور نماید .ازآن باز ازشعر ونظم هزل وهجو تارك وتائب بودم »(۱) .

ازین نوشتهٔ بابر برمی آید که‌وی باصلاح نفس‌وتهذیب‌شخصیت خود همواره ملتفت بود وبعد ازین هنر خود راازمالایعنی وهزل به نظم سخنان‌مفید توجیه کرد وبه نظم رسالهٔ مبین پرداخت .

چنانچه گفتم بابر طبعی ظریف ونگاه جمال پسندی داشت وبحیث یکشاعـربه فنون ظریفه مانند رقص وموسیقی ونقاشی وخطاطی علاقمند بود ، وذوق نفیس نقاد اودرین‌هنر هااز بابر نامه پدید می آید ، نظر انتقادی اوبر نقاشی بهزاد درسابق گفته شد، وی درسفر هرات ازتمام هنر مندان آنجامانند میر بدر ویوسف علی رقاصان هرات وموسیقی نوازان وخطاطان وشاعران وسایر هنر مندان‌نام مـی برد (۲) ، ودرکابل هنگام صبوحی کاسه های شراب رابه کسانی میدهد ، که نغمهٔ ترکانه یاتا جیکی بسرایند.وی از نور اللهطنبورچی وملا با ویك سراینده حضور خود ذکری دارد که درسرودپنچگاه دومخمس بسته بود وبابرهم به ـ پیروی اوچارگاه راصورت بست (۳) درهند از هنرهای لولیان آنجا حظمی‌برد(۳)

---

(۱) بابر نامه ۱۱۹ - ۱۲۰

(۲) بابر نامه ۱۶۰

(۳)بابرنامه۲۲۹

و بتما م معنی یک شخص هنر دوست ا ست . وی«درنقاشی Painting و مینا تور هم ذوقی داشت ، وبا آمدن اودرهند روایات هنری تیموریان آسیای میانه که مجموعه یی از اختلاط هنرهای خراسانی وتورانی و چینی بو د ، بهند انتقال یافت ، واین شیوه ها را پرورا نید ، یک نسخه خطی مصور ترجمه فا رسی بابرنامه که درالور Alwar هند است نمایندهٔ سبک سیناتورعصراوشمرده می شود ، وبعد ازو هم فرزندش همایون ، روایات پرورش هنر پدر خو درا تعقیب نمود و میر سید علی شاگرد بهزاد هرات وخواجه عبدالصمد را بدربار خود در کابل و هند آورده بود ، وهمین سبک نقاشی درعصر اخلاف بابر در هند بسرعت پرورش یا فت ، تابه دورهٔ عروج هنر نقاشی درعصر اکبر منجر گردید . (۱)

درعصر بابر گاهی نامه رابا تکلف وعبارات ثقیل ومبهم د وراز درك وفهم می نوشتند ولی وی به سادگی وروشنی انشا ءوروانی اسلوب توصیه میکند وعقیده دارد که نویسنده باید مطالب خودرا باروشنی وروانی ووضاحت بدون تکلف وعبا رت آرا ئی بیجا بنویسد ونمایندهٔ این ذوق ادبی وانتقادی بابر مکتوبیست که از هند وستان بنام پسرش همایون بتاریخ پنجشنبه ۱۳ ربیع الاول ۹۳۰ ھ ۲۶ نومبر ۱۵۲۸ م نوشته ودرآن علاوه برهدایات عسکری واداری واخلاقی برخی یاد آوری های ادبی دربارهٔ املا وانشا واسلوب نوشتن نیز شامل است .

وی مینویسد :« نامه های نوشتهٔ خودرا غالباً بعد از نوشتن با ز نمی خو انی و اگر آنرا یکبار باز میخواندی البته بخواندن آن خودت هم موفق نمیشدی وآنرا کنار می افگندی !

من مفهوم نامهٔ اخیرت رابا زحمت زیاد درك واستخراج کر د م گو یا حل رمز ومعمایی بود ! زیرا علاوه بررسم الخط اسلوب انشایت نیز مبهم ونا قابل

---

(۱) بابر نامه ۲۲۹

(۲) ایدوانس هستر ی ۵۹۸

درك است .آیا درنثر کسی معما رادیده است ؟

اگرچه املایت بدنیست ولی بکلی صحیح هم نیست. التفات رابجای (ت) به (ط) و کلنگ رابلنگ نوشته یی ! با استعمال کلمات دوراز فهم که درنامهٔ خود جای داده یی مطالب آن بهیچ صورت مفهوم نیست وبنا برین یقینا د رنا مه نویسی طوریکه آرزو داری ومیخواهی بحداعلی مهارت خودرادرآن نمایش دهی بکلی ناکامی !باید بعد ازین بدون تظاهر باوضاحت و سادگی الفاظ نا مه بنویسی تا بخود وخوانندهٔ نامه زحمتی نداده باشی ! » (۱)

بابر گاهی بعلم نجوم هم نظری داشت . دربابر نامه ذکری ازیك منجم دربار هم آمده است .این منجم محمد شریف نام بابابر قدمت خدمتی داشت ولـی در جنگ سیوات پیش گوئی کرده بود که مریخ بطرف غرب است، هرکس ازین طرف جنگ کند مغلوب میشود.

این پیش گوئی منجم و سیلهٔ دل شکستگی وپریشانی لشکریان بابر گردید ولی وی به این سخن منجم اعتنائی نکرد اورامنجم شوم نفس نامید وچون فاتح شد منجم به مبارکباد آمد ولی بابر باو دشنام بسیار داده ودل خود را خالی نمود وچون پیشتر باو خدمتی کرده و شخص مغرور وسرکش بـود يك لك انعام داده ورخصت کرد تاازقلمرو بابر بیرون رود . (۲)

نظر با بر به خودش

اکنون که ماشخصیت بابررااز خلال بابر نامه با صفات نیك وبدش روشن ساختیم باید نظر خوداو را هم بدانیم که ذات خود را بکدام نظر می بیند ؟ وی بعد از فتح هند ،شخص خودرا درفاتحان هندوستان بعدازسلطان محمودوسلطان

---

(۱) ترجمهٔ انگلیسی بابرنامه ۲ر۳۵۳ متن این نامه در نسخ خطی به ترکی بود که درنسخهٔ مطبوع بمبئی آنرا بکلی حذف کرده اند ، و د انگلیسی از متن ترکی ترجمه شده است .

(۲) بابر نامه ۲۰۶ - ۲۱۴

شهاب الدین غوری که فاتح سومنات را نمیدیده ولی میخواهد تفوق خودرا برایشان نیز ثابت کرده است دلایل این تفوق را چنین وانمود میکند : که سلطان محمود و شهاب الدین غوری هردو پادشاهان مقتدر ودارای لشکر های فراوان وقوة الظهری د رممالک وسیع خود بودند ودرمقابل خودد ر هند یک پادشاه نداشتند بلکه راجه های خورد وریزه بوده اند ، که شکستن آنها دشوار نبود .ولسی او گوید : که کا رمن بکار آن پادشاهان نمی ماند ودرآ ن نوبت که به بهیره آمدم از ۱۰۵۰۰ تا دو هزار کس لشکر ی بیش نداشتم. ودفعهٔ پنجم که سلطان ابراهیم را بشکستم وممالک هندوستان ر ا فتح کردم دوازده هزار لشکرداشتم درحالیکه سلطا ن ابرا هیم

دارای پنجصد هزار ببردان جنگی بود . (۱) بابر با چنین منطق تفوق خودرا در فتح هند برگذ شتگان ثابت می سازد . ولی چند سطر بعد خود وی به نقض قول خود پرداخته وگوید : که دروقت فتح من پنج پادشاه مسلمان وهم کفار در هندوستان باراجه های متعدد خورد وریزه پادشاهی داشتند .(۲)

اگر چه در نبوغ شخصیت بابر شکی نیست واورا یک جهانگیر دلاور بود لیرجامع الصفات میگوییم و لی در فتح هندوستان تشتت قوای افغانان هندو نادانی وعدم لیا قت اداری سلطان ابراهیم ونفاق امراي دربار ش بلا شبهه سهیم بوده ویا بر بر مملکتی فایق آمد ه که نظام اداری ودرباری آن بحکم تاریخ محکوم بزوال بوده است .

بابر در فتح هند ، یکنفر فاتح قهار و کوشاو دانشمندی هست ، ولی طوریکه خودش مدعی است مجاهد وغازی نیست. و کار او شباهت تامی باعمل امیرتیمور درفتح استانبو ل وتضعیف قوای مجاهدسلطان بایزید ییلدیرم عثمانی دارد

---

(۱) بابر نامه ۱۷۸

(۲) بابر نامه ۱۷۸

(۸۰۰-۹۰۲ه ۱۴۰۲م) که بابر هم درهندوستان یک سلطنت اسلامی افغانی را از بین برده است وبنا برین از نظر دینی هم اورا درصف سلطان محمود و محمد غوری قرار داده نمیتوانیم.

درتجزیهٔ شخصیت بابر که ظاهراً مرد رند باده پیمای هزال وسپاهی خونریز دلاوری بود تمایل وی به درویشان صوفیه نیز دیده میشود.
واین صفت رااز اسلاف خود بارث برده بود. ابوالفضل این رباعی اورانقل نموده است:

درویشان راگرچه نه از خویشانیم لیک ازدل وجان معتقد ایشانیم
دوراست مگوی شاهی ازدرویشی شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم (۱)

ما درآغاز این رساله درشرح محیط پرورش بابر عقیدت اورابه شیخ الاسلام مولانا قاضی یکی از مشایخ نقشبندیه ذکر کردیم ودراین باره نثاری بخاری چنین مینویسند:

«نسبت ارادت بخاندان نقشبندیه داشت وجد عالیشان ووالد سلطنت نشانش در قید ارادت خواجه احرار قدس الله روحه بودند ودر تعظیم وتکریم اولاد واحفاد آن بزرگوار ساعة فساعة فزوده دقیقه یی فرونمی گذاشت وبحضرت مخدومی مولانا خواجگی قدس سره پاره زروسیم نیاز فرستاده بود واین قطعه راگفته:

درهوای نفس گمره عمرضایع کرده ایم پیش اهل الله از اطوار خودشرمنده ایم
یکنظرافگن بسوی ما که ازروی نیاز خواجگی راماندهایم و«خواجگی» رابندهایم (۲)

---

(۱) اکبر نامه ۱۱۸/۱

(۲) مذکر احباب خطی ۶۶

چون این ارادت به خاندان نقشبندیه درطول عمراز خونریزی ورندی او نکاسته است، بنابرین باید گفت : که این تظاهر به‌تدین وارادت صوفیان جزو وسایل تحصیل سلطنت وفتوحات وسیع وجهانداری اوبود . وعین همین صفت را امیر تیمور لنگ هم داشت .

بابر با عمال دینی وصوم وصلاة هم پابندبود. روزه میگرفت ونماز به جماعت هم میخواند ،پیش نمازواستاداو درفقه قاری ملامحمود بود (۱) و حتی از تراویح خوانی‌اودر ماه رمضان هم خودش ذکري دارد .(۲)

۲ رساله عروض

بابر رساله یی بر عروض اشعار ترکی نوشته بود (۳) که سال تالیف آن ۹۳۳ هـ ۱۵۲۰ م باشد . (۴)

یك نسخهٔ این رسالهٔ عروض بخط بسیار خوب نستعلیق بهنمره (۲۶) در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است که‌درآخر آن نوشته شده :

«راقمه بنده درگاه حاجی محمد سمرقندی فی شهور سنه ۹۹۰ »

و ازین برمی آید که‌این رساله سه سال بعد از وفات بابر در ماوراء النهر شهرت داشت و در سمرقند نوشته شده است .

نسخهٔ دیگر این کتاب در سنه ۱۹۵۸ م در شهر کوچار Kuchar ترکستان شرقی کشف شده . (۵) و اکنون نمیدانم کجاست ؟ و اصل متن ترکی رساله هم تاکنون طبع نشده است .

---

(۱) بابرنامه ۲۳۲

(۲) با بر نامه ۲۳۲

(۳) طبقات اکبری ۲ ر ۲۷

(۴) ترجمهٔ بابر نامه از بیورج جلد ۲ ضمیمه

(۵) مقدمه تلخیص رسالهٔ عروض بابر ص۳ طبع الماآته ۱۹۷۲ م

در سنه ۱۹۶۹ م کتابی بنام «مقالات درباره تیوری نظمهای ترکی» بزبان روسی بقلم دکتر محمد کریم همرایوف M. K. Hamraeb از الما اته Alma-Ata نشر گردید که در آخر آن تلخیص گونه یی از این رسالهٔ بابر در ۱۷ صفحه به لهجهٔ چغتائی و رسم الخط روسی نشر شده است وناشر آن گوید: که مأخذ وی تنها نسخه پاریس بوده و دسترسی به نسخهٔ مکشوفه کوچارنداشت.

رسالهٔ عروض بابر بعد از کتاب میزان الاوزان (۱) امیر علی شیر نوائی وزیر هرات (۸۴۴ – ۹۰۶ هـ) درشرح عروض اشعار ترکی چغتائی اهمیت بسزایی دارد وشاید بابر در تالیف رساله خود آنرا در نظر داشته است و بقول نثاری «رساله یی که درعروض نوشته بحر پست پردر» (۲)

خود بابر گوید: که بعد از روز جمعه دوم ذیحجه ۹۳۳ هـ (۳۰ اگست ۱۵۲۷ م) این رساله ترتیب داده شد (۳) که وزن اخیر آن در نسخهٔ خطی پاریس عدد چهارم است وشاید تمام اوزان فرعی آن به (۵۰۰) میرسید (؟) (۴)

---

(۱) طبع عزت سلطانوف در تاشکند ۱۹۴۹ م

(۲) مذکر احباب ۹۶ خطی

(۳) بابر نامه ۲۱۷

(۴) نسخهٔ مطبوع ترجمه فارسی بابر نامه درین جامغلوط ومغشوش است و چنین گوید: در پانصد وچهار وزن تقطیع کردم از بهر جهت رساله ترتیب داده شد (ص ۲۱۷)

۳ دیوان بابر

مجموعه اشعار ترکی بابر در سنه ۱۹۱۷ م در ۹۰ صفحه یسعی الکسندر ساماپلوویچ S. Sam aylovich در شهرپتر وگراد بابرخی‌میناتور ها نشر شد که در آخر نسخهٔ اصلی خطی آن نوشته شده بود :

(محرره بابر پادشاه دو شنبه ۱۵ ربیع الاخر ۹۳۵)

این دیوان مشتمل است بر غزلیات و رباعیات ترکی ، که اوزان عروضی غزلیات نیز در آن تعیین گردیده است .

این کتاب مطبوع که گویا از نسخهٔ خطی‌خود بابر بطبع رسیده ۲۰ صفحه مقدمهٔ روسی هم دارد .

در کتابخانهٔ رامپور هند نیز مجموعه اشعار ترکی بابر موجود است که بقلم خودش اصلاح یافته و یك رباعی را در آن بقلم خود نوشته است (۱)

ابوالفضل درباره این دیوان گوید :

« آن حضرت (بابر) رادرنظم ونثر پایهٔ عالی بود . خصوصاً درنظم ترکی ، ودیوان ترکی آنحضرت درنهایت فصاحت وعذوبت واقع‌شده ومضامین تازه در آن مندرجست . » (۲)

دیوان‌بابر درسنهٔ ۹۲۶ ﻫ ۱۵۱۹ م در کابل‌ترتیب‌شده بود وخود بابر مینویسد :

« پرا در کلان حافظ میر کاتب ازسمرقند آمده بود ، در همین ایام بسمرقند رخصت داده ، به پولاد سلطان (۳) دیوان خودرا فرستادم .»(۴)

---

(۱) مجله آجکل طبع دهلی ستمبر ۱۹۶۷ م

(۲) اکبرنامه ار ۱۱۸

(۳) پولاد سلطان پسر کوچوم خان اوزبک بود .

(۴) بابرنامه ۱۵۲

این دیوان بین اهل ذوق و شعر دوستان شهرت داشت و سلطان محمد فخری هروی ده سال بعد از وفات بابر گوید : « دیوانه اشعارش در میان مردم بسیار است . » (۱)

فکسیملی نسخهٔ خطی رام پور هند در ۳۸ صفحه از طرف Denison-Ross درجورنال ایشیا تک سوسایتی بنگال در سنه ۱۹۱۰ م چاپ شد و بعد از آن نسخهٔ کامل آن در کتابخانه ملی پاریس نمبر ۱۲۳۰ پیداشد که از روی آن نسخهٔ پتروگراد ۱۹۱۷ م طبع شده است . ولی در سنه ۱۳۳۱ ه ۱۹۱۳ م کپرولو Kuprulu از روی نسخه خطی پوهنتون استانبول ۳۷۴۳ اشعار اضافی دیگر آنرا نشر کرد . اگرچه نسخهٔ استانبول آخرندارد، ولی دو چند نسخه ساماپلو و یچ است که ۱۱۸ غزل و ۱۰۴ رباعی ترکی و ۳ غزل و ۱۸ رباعی فارسی دارد . (۲)

طبع جدید دیوان بابر از روی همان نسخه های سابقه در سنه ۱۹۶۶ م از طرف خانم عظیم جانوا در تاشکند نشر یافته است .

چنین بنظر می آید که بابر بعداز ترتیب دیوان مذکور ، در هندوستان هم اشعاری را گفته بود چنانچه در سنه ۹۳۵ ه ۱۵۲۸ م مجموعهٔ اشعاری را که بعد از آمدن هند گفته شده با ترجمه آن به همایون و کامران فرستاد . (۳)

(۴) مبیین Mubayyan

بابر در علم فقه نیز دستی داشت . وی درین علم درس خوانده و آنرا آموخته بود ، خود ش گوید : که روز پنجشنبه ۲۵ جمادی الاخری ۹۲۶ ه ۲۳ جون ۱۵۱۹ م

---

(۱) روضة السلاطین ۵۵

(۲) فواد کوپرولو در انسایکلوپیدی اسلام ار ۸۵۰

(۳) بابر نامه ۲۳۲

از ملا محمود خواندن درس فقه را آغاز کرده م (۱)
بابر در مسایل فقه حنفی کتابی را بنام مبین بروزن مزین بزبان ترکی منظوم کرده بود (۲)
و بغری هروي درآن باره گوید :
((وکتابی موسوم به مبین در فقه نظم کرده است و بسیار خوب واقع شده .)) (۳)
این منظومه در بحر (رمل مسدس محذوف) فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
بوده و بقول سید حسن نثاری بخاری ((مسایل فقه که در رساله مبین به ترکی نظم کرده نشانه ایست از تبحر.)) (۴)
مثنوی مبین که بنام فقه مبین یا فقه بابری نیز موسوم است در دوهزار بیت مشتمل برمسایل دینی وفقهی و اخلاقیست که برای فرزند خود کامران نظم کرده وشرحی بران بنام مبین (بروزن مقیم) ازطرف شیخ زین منشی در بارش نوشته شده است (۵)
طبع اول مثنوی مبین از روي یک نسخهٔ ناقص بسعی I. N. Berezin در شهر قازان Kazan ۱۸۶۷م در مجموعهٔ منتخبات ترکی Turetskaya-chrestomati نشر شده است .
نظم ترکي مبین در سنه ۹۲۸ هـ ۱۵۲۱م خاتمه یافته، ویک فصل آن (کتاب الزکوة) درمجموعهٔ مؤسسه اقتصاد اکادیمی علوم اوزبکستان در ۱۹۶۰م از تاشکند انتشار یافت و اصل نسخه خطی مبین! کنون در مؤسسه مردم آسیا در لینن گراد به نمره ۳۰ موجوداست که بخط عربی در مثنوی از یکی نوشته شده مودر خاتمه آن بابر ازتمام علمای ماوراء النهر خواهش میکند، که اگر خطائی بینند آنرا باوا طلاع دهند .

---

(۱) بابر نامه ۱۵۱ (۲) بابر نامه ۱۶۳
(۳) روضة السلاطین ۵۵ (۴) مذکر احباب خطی ۶۰
(۵) بزم تیمور یه ۱۶

(٥) نظم رسالهٔ والدیه

خواجه ناصر الدین عبیدالله بن محمود بن شهاب الدین احمد شاشی سمرقندی مشهوربه «احرار» ازمشایخ بزرگ نقشبندی ما وراء النهر است (رمضان ۸۰۶ ه سلخ ربیع الاول ۸۹۵ ه) (۱) که مراد پدر وخا ندان بابرو دیگر امرای آنجا بوده ودرعصرخودنفوذ وسلطهٔ روحانی بمنزلت شاهی داشت وجامی مریداوگفته بود:

چوفقر اندرقبای شاهی آمد   بتد بیر عبید اللهی آمد

از تالیفات اوانیس السالکین والعروة الوثقی لارباب الارتقاء (۲) ورسالهٔ حوراثیه وفقرات خواجه احرارورسالهٔ والدیه است که خواجه آنرا بنابامر والدین خود در شرح مسائل تصوف وعرفان نوشته، ویک نسخهٔ خطی آن در ۱۸ صفحهٔ متوسط در درمجموعهٔ رسایل تصوف کتابخانه انجمن تاریخ کابل موجود است که روز دوشنبه ۲۷ صفر ۱۰۵۸ ه ۱۶۴۸ م نوشته شده است.

بابرچون به خواجگان نقشبندیه عقیدتی داشت واسلاف اواز ارادتمندان این طریقه بوده اند، به نیت نجات ازمرض تب به نظم این رساله به ترکی در سنه ۹۳۵ ه ۱۵۲۸ م آغاز کردوی گوید:

«جمعه ۲۳ ماه (صفر) (۳) حرارتی در بدن من ظاهر شد، آنچنان که نماز جمعه را در مسجدبه تشویش گذراندم. نماز پیشین احتیاطی رادر کتابخانه آمده بعداز یک زمانی به تشویش گذاردم. هم پس فردای آنروز یک شنبه تب کرده اندک لرزیدم (۴) شب سه شنبه ۲۷ صفر (۵) نظم کردن رساله والدیه حضرت خواجه عبید درخاطرگذشت. التجابروح حضرت خواجه کرده در دل خود گذراندم

---

(۱) نفحات الانس ۲۶۱ خزینة الاصفیاء ۱ ر ۵۸۲

(۲) اسماء المؤلفین ۱ ر ۶۵۰

(۳) ۶ نومبر ۱۵۲۸ م

(۴) شاید بیماری اوتب لرزه «مالاریا» بود.

(۵) ۱۰ نومبر ۱۵۲۸

که اگر این منظوم مقبول آنحضرت میشود، چنانچه قصیدهٔ برده(۱) مقبول افتاد، ازمرض فلج خلاص شد. من هم

ازین عارضه خلاص شده، دلیل قبول نظم من خواهد شد. بهمین نیت در وزن رمل مسدس مخبون (۲) عروض وضرب گاه ابترگاه مخبون محذوف(۳) سبحه مولانا عبدالرحمن جامی(۴) هم در ین وزن است درنظم رساله شروع کردم. هم آن شب سیزده بیت گفته شد بطریق التزام هرروز ده بیت کمتر گفته نمی شد. غالبأ یکروزی ترک شد، سال گذشته وبلکه هر محل که این چنین عارضه شد اقلا یک ماه وچهل روز کشید، بعنایت الهی از همت حضرت خواجه، روز پنجشنبه بیست ونهم ماه (۱۲ نومبر) اندک فروشد ودیگر ازین عارضه خلاص شدیم. روز شنبه هشتم ربیع الاول (۲۱ نومبر) نظم سخنان رساله باختتام رسید. هر روز پنجاه ودو بیت گفته شد ... (۵)

---

(۱) قصیدهٔ برده مصدر به «بانت سعاد» در مدح حضرت محمد از طرف کعب بن زهیر متوفا ۲۸ ه سروده شده بود، که درجایزهٔ آن حضرت رسول برد (عبای) خود بدو پوشانید وگویند وی ازمرض فلج هم نجات یافت. این قصیده در ادبیات عرب مشهوراست وشروح زیاد بران بعربی وفارسی ودیگر السنهٔ اسلامی نوشته شده است.

(بروکلمن Brockelman درتاریخ الادب العرب ۱ ص ۱۵۶)

(۲) فاعلاتن ـ فعلاتن ـ فعلن رکن اول سالم و رکن دوم مخبون ورکن سوم ابتراست.

(۳) فاعلاتن ـ فعلاتن فاعلن ر ر رر ر رر رر رر رر محذوف است.

(۴) سبحة الابرار مثنوی بحر رمل مسدس است که در تصوف وعرفان واخلاق بنام سلطان حسین بایقرا آغاز وبمدح سلطان یعقوب بیگ بن اوزون حسن در حدود ۸۸۷ ه ختم گردیده ومؤلف آن عارف معروف مولانا عبدالرحمن جامی شاعر عصر سلطان حسین بایقرا در هراتست (۸۱۷ - ۸۹۸ ه)

(۵) بابر نامه ۲۲۷

کتابهای گم‌شدهٔ بابر

آقایان غلیاموف Y. G. Ghulyamov ونبی یف R. Nabiyev ناشر ان نسخهٔ ازبکی بابرنامه درمقدمهٔ خود که بر جلد اول طبع تاشکند ۱۹۴۸ م این کتاب نوشته اند، کتاب مفصل Mufassal را در عروض Prosody وکتاب هائی را در فن جنگ وموسیقی به بابر منسوب داشته وآنرا از کتب گم شده او شمرده‌اند

اگر چه رسالهٔ او بر عروض اکنون موجود است وما درین مبحث خود شرح آنرا داده ایم، ولی نمیدانیم که کتاب مفصل او بر عروض کتاب دیگری بود ویا همین رساله؟

بابر در فنون جنگی عصر خود ماهر بود وهم موسیقی میدانست ولی ما از روی تذکرات مستند معاصر نسبت کتابی را در فنون جنگی یا موسیقی ندیده ایم، وتا نسخ خطی این کتابهای گم‌شده منسوب به بابر تاکنون یافته نشده است

از کتابهای گم شدهٔ بابر مجموعهٔ اشعار منتخب اوست از چهار دیوان امیرعلی‌شیر نوائی (غرائب الصغر ـ نوادر الشباب ـ بدایع الوسط ـ فوایدا لکبر) واین انتخاب روز جمعه ۲۳ ذیحجه ۹۲۵ (۱۶ دسمبر ۱۵۱۹ م) در کابل از غزلیات آن دواوین به‌ترتیب بحور عروضی پایان یافته بود. (۱)

فتاوی بابری:

این کتاب از تالیفات خودبابر نیست، ولی به امر و نام او در مسائل شرعیه فقه حنفی تالیف شده است. مولف این کتاب شیخ نور الدین خوافی از اخلاف شیخ زین الدین خوافی است که در هرات نشو ونما یافته وبا مراجعه بر مسایل فقهی مستندی را از زاهدیه ـ کافی ـ شرح وقایه ـ شرح مختصر وقایه ـ خزانة المفتین وفتاوی قاضی خان وغیره فراهم آورد ونام آنرا فتاوی بابری نهاد، که بزبان فارسی بود. این شیخ نورالدین خوافی، شاگرد شیخ الاسلام سیف‌الدین احمد است که از اخلاف ملاسعدالدین تفتازانی باشد. (۲)

---

(۱) بابر نامه ۱۵۹ (۲) معارف طبع اعظم‌گره جولائی ۱۹۵۰ م

خط بابری

هر چند که بابر خطی اختراع کرده بود شکی نیست ولی این چگونه بود؟ و چه ضرورتی به ایجاد آن بود؟ و چه موجبی از خطوط رایج نسخ و تعلیق و نستعلیق و شکسته آن وقت داشت؟ اینهمه سوالهائیست که باید از نظر علمی تحلیل و تشریح گردد.

نخست می بینیم که بابر درباره این خط چه میگوید؟

در حوادث ۹۱۰ هـ ۱۵۰۴ م مینویسد: «در همین محل (کابل) خط بابری را اختراع کردند.» (۱) و ازین اشاره مختصر نمیتوان بشکل و مقصد این خط پی توان برد.

بعد ازین بابر در سنه ۹۱۲ هـ ۱۵۰۶ م ملاقات خود را در سرخاب هرات با قاضی اختیار ذکر میکند و گوید: باز خط بابری سخن بمیان آمد، مفردات را خواند، وقواعد او را دانسته چیزها نوشته. (۲)

ذکر سوم خط بابری در بابر نامه در حوادث ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م است وی گوید که به هندال میرزا دو جمله تحایف ... مفردات خط بابری فرستاده شد، دیگر قطعه ها بخط بابری نوشته بود فرستاده شد و به همایون ... خطهای که بخط بابری نوشته فرستاده شد (۳).

از تذکرات فوق درباره خط بابری همین قدر دانسته میتوانیم که بابر این خط را در کابل در سنه ۹۱۰ هـ اختراع کرده بود و همواره در موضوع آن با علما و نویسندگان مذاکره میکرد، در هرات آنرا به قاضی اختیار پیشنهاد کرده بود، و در سنه ۹۳۵ هـ آنرا انتشار میداد، و به فرزندان خود نمونه های نوشته آنرا میفرستاد. ولی خود بابر درباره شکل و

---

(۱) بابر نامه ۹۲

(۲) بابر نامه ۱۱۲

(۳) بابر نامه ۲۲۲

قواید و قواعد نوشتن و ضرورت آن چیزی نمیگوید.

اشارات مورخان ما بعد نیز درین باره بسیار روشن نیست. خواجه نظام الدین احمد هروی مورخ دربار اکبری گوید:

«و خط اختراع کرده خط بابری نامیده بودند، و بآن خط مصحف کتابت کرده بمکهٔ معظمه فرستاده» (۱)

و همین مطلب را عبدالقادر بدایونی نیز آورده است.

«و ازجملهٔ غرایب و اختراعات آن پادشاه خط بابری است که مصحفی بدان خط نوشته و بمکه معظمه فرستاده.» (۲)

بقول همین مورخ ازین خط در عصر اکبری اثری باقی نبود، ولی میر عبدالحی مشهدی آنرا خوب میدانست (۳) وطوریکه میرعلاءالدوله قزوینی در نفایس المآثر گوید:

میر عبدالحی: خط مشکل نویس بابری را کسی زود تر و خوبتر ازو یاد نگرفته. (۴)

چنانچه گفتیم: ازین اشارات مورخان چیزی در بارهٔ خط بابری بدست نمی آید، ولی در کتاب عجائب الطبقات تالیف محمد طاهر بن قاسم که در سنه ۱۰۵۵ هـ ۱۶۴۵ م در بلخ بامر ندر محمد خان بن دین محمد (۱۰۵۰-۱۰۶۱ هـ ۱۶۴۰-۱۶۵۱ م) پادشاه چهارم خاندان جانیان بخارا تالیف

---

(۱) طبقات اکبری ۲ ر ۲۷

(۲) منتخب التواریخ ۱ ر ۳۴۳

(۳) منتخب ۳ ر ۲۷۳

(۴) منتخب التواریخ ۱ ر ۳۴۳

گردیده. در فصل اخیر این کتاب در ضمن شرح الفبا های مختلف ۲۹ حرف خط بابری را نیز آورده است. (۱)

محمد طاهر درین فصل کتاب خود مقاصد نه قسم الفبا های مختلف را ذکر کرده، ولی از شرح مقصد و غایهٔ اختراع خط بابری خاموش است و فقط همین قدر گوید: «خط بابری اینست»

نمونه های خطوطی که محمد طاهر بلخی داده نه قسم رمز محفوظ Secret Cipher است که در ارسال پیامهای محرمانه Secret Messages بکار میرفت، ولی خط بابری برای این گونهٔ مقاصد محرمانه استعمال نشده، زیرا بابر آنرا همواره به دانشمندان و حتی مامورین دولت های دیگر (مانند خواجه اختیار قاضی هرات) و فرزندان خود (و حتی فرزند کوچك هندال میرزا) هم فرستاده بر رواج آن همت گماشته است.

معلوم است که مراد بابر ازین خط تنها نوشتن متون زبان عربی و قرآن بوده، زیرا در جمله ۲۹ حرف آن حروف فارسی (پ-چ-ژ-گ) دیده نمیشود.

در مؤسسه تحقیقات شرقی Institute of Oriental Studies اکادیمی علوم اوزبك Uzbek در جمله چهارده نسخهٔ خطی عجائب الطبقات، صرف یکی از آن خط بابری ندارد. چون این نسخه های خطی بخطوط اشخاص متعدد در اوقات مختلف نوشته شده، بنا برین در شکل برخی از حروف، اختلافات بسیار جزوی دیده میشود.

---

(۱) چهارده نسخه خطی این کتاب در مؤسسه تحقیقات شرقی اکادیمی علوم اوزبکستان شوروی موجود است و خانم صباحت عظیم جانوا در مجله Central Asia Review 1964 XII شرحی بر خط بابری نوشته است.

خط بابری الف

جدول مقایسوی حروف عربی وخط بابُری با خط مصحف مشهد

عربی	بابری	مشهد	عربی	بابری	مشهد	عربی	بابری	مشهد
ا			ز			ق		
ب			س			ک		
ت			ش			ل		
ث			ص			م		
ج			ض			ن		
ح			ط			و		
خ			ظ		*	ه		
د			ع			لا		
ذ			غ			ی		
ر			ف					

* در عکس چهار صفحه که بمن رسیده حرف ظ نیست.

بابر در یك بیت تر کی خود (۱) خط با بری را به خط سغناقی منسوب داشته وطور یکه بیورج پنداشته مراد از آن Khatt-i-Sighnaqi خط ریز A small hand writing نبوده بلکه این خط منسوب بوده به سغناق Sighnaq یك شهر کهن کنار سیر دریا Syr-darya که در حین حمله منگول Mongol بکلی تخریب گردیده، و این خط خاص الفبای ترکی بوده است. (۲)

از روی اشکال حروفیکه در عجایب الطبقات داده شده و فقط صورت ۲۹ حرف عربی را وانمود میکند، در خط با بری کدام مزیت خاصی نسبت به الفبای سابق عربی دیده نمیشود. ولی چون جز همین اشکالیکه در عجایب الطبقات می بینیم، تفصیل دیگری از خط بابری نداریم، بنابرین اکنون نمیتوانم آنرا کاملاً تحقیق و انتقاد نماییم.

در کتابخانهٔ آستان قدس مشهد، نسخه خطی قرآن به خطنا شناسی موجود است (نمبر ۵) که آنرا نوشته بخط با بری خوانده اند (۳) ولی طوریکه در فوتوهای مربوط این مقاله دیده میشود کلید خط با بری عجایب الطبقات بهیچ صورتی باخط نسخهٔ مصحف مطابقت ندارد، وما اختلاف اشکال حروف هردو خطرا در لوحهٔ علیحده مربوطه این صفحه نشان داده ایم، و بنابرین مصحف مشهد را بخط بابری نمیدانیم.

---

(۱) این بیت ترکی را انتی بیورج A. Beveridge در ترجمه انگلیسی بابر نامه از تذکرة الشعراء نقل کرده و در نسخهٔ خطی لغت چغتای و ترکی عثمانی مؤسسه تحقیقات شرقی اکادیمی علوم اوزبك (نمبر ۲۱۳) ورق ۱۹۸ هم موجود است.

(۲) عظیم جانوا در سنترل ایشیار یو یو ۲۰۳

(۳) راهنمای گنجینه قرآن ۱۷۸

شخص بابر

بابر که از شهزادگان تیموری آسیای میانه بو دقیافت مغولی اوزبکی داشت و از تصاویر متعددی که از ودرهندو کابل کشیده‌اند چنین معلوم میگردد که موی تنک وچشم نیمه میشی و بینی کشیده و وجنات وبدن نیمه چاق وقد متوسط داشت ورنگ چهرهٔ او سپید مایل به زردی باشد که میخوری وافیون ومعجون خوریهای مسلسل ومداوم طبعاً دررنگ وروی وبنیهٔ او اثری داشته است ه وی گاهی ریش خودرا تراشیده ولی در اکثر اوقات ریش تنک داشت وسرخودرا هم میتراشید . لباس بابر دراوقات عادی کلاه بلند ودستار بزرگ وجیغه وپیراهن وشلوار تنگ بابدن چسپیده و کمربند وجبه تازیر زانو و کفش بوده که این لباس را «سروپا» میگفتند (۱) وگاهی این لباسها چکن زردوزی ودارای تکمه های طلایی هم بوده است (۲) واینگونه لباسها را بطور خلعت به رجال دربار وامراء وسفرای ممالک دیگر می بخشید. (۳)

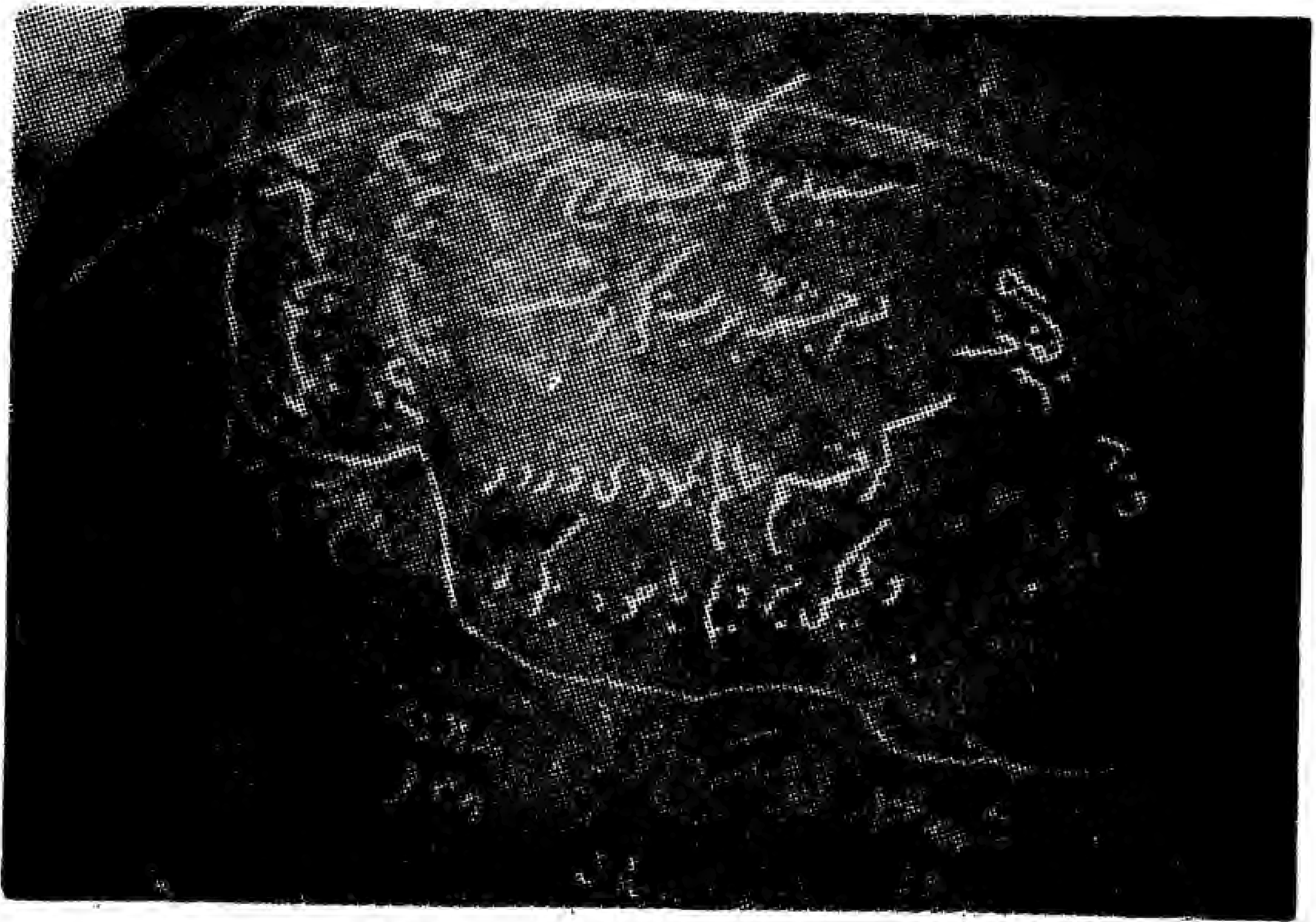
بابر دراوقات جنگ طلاو ه برجبه سلوازپنبه waist coat with cotton غربیچه (۴) gharbicheh می بست و کلاه آهنین Helmet بر سر می نهاد و کیجم Horse's Mail براسپ سواری خود می بست وجبه (زره) می پوشید. (۵)

بابر مانند ارستوکراتان ممالک آسیائی باتجمل وحشمت زندگانی میکرد و به آداب درباری وکورنش سخت پابند بود . چون سلطان بیگم دختر کلان سلطان حسین میرزا بکابل آمد وبمنزلت خواهر کلان او بود، جهت تعظیم واحترام او بابر درحین ملاقات زانوزده وایشان هم زانو زدند وبعداز ان این آداب همواره مراعات میشد. (۶) وی از بسکه در شیوه ارستوکراسی پرورده شده بود، حرکات دیگران را که بدین شیوه نبودند انتقاد مینماید مثلاً افغانان که همواره در محیط آزادی زیسته وازآداب درباری وارستوکراسی دوراند، اعتنای زیادی به اینگونه آداب ندارند

---

(۱) بابرنامه ۴۴۴ تذکره بایزید بیات ۴۴ (۲) بابرنامه ۴۲۲ و ۴۳۳ (۳) بابرنامه ۲۲۹

(۴) غربیچه plate Mail ها و تخته آهن که برای دفع ضربت شمشیر به پشت و سینه ودو پهلو می بستند .   (۵) بابر نامه ۱۲۶ (۶) بابرنامه ۱۵۰



این سنگ نبشته بخط بابـر درحدود سه صد متری جنو ب غربـی
قریه آب بردن مزار بین فلغر ومتچه تاجکستان نز دیک چشمه سار سرخ
از زیر زمین بدست آمده است .

واین طو رزانو زدن وتقدیم کو رنش را منافی‌شان وکرامت فردی‌خودمیدانند، ولی‌بابر این وضع‌آزادگی رانمی پسندد وگو ید که‌یکی ازملک زادگان‌افغانی ایستاده‌بود ودیگران که‌درمرتبه ازو پایین تر بو دند می نشستند،و بنابرین‌این افغانان بسیار روستائی وبیهوش مردمند (۱) درحالیکه طر ز تفکر بابر حاکی ا ز محیط ارستو کراسی ، وروش افغانان ناشی‌ازآزاده منشی ومساوات‌دوستی ایشان است . درمو کب بابر هموا ر ه توق و نقا ره بو د ه (۲) تو ق و یا توغ بمعنی بیر ق و نشا ن است که برا ی شکو ه سلطنت دونو ع بیر ق داشت: اول چتر توق که با لا ی چتر تخت‌شاهی افراخته‌میشددو م تمن توق که‌دراز تر ازچتر توق ودر پایه‌والاتر ازا ن بو د، وموی‌دم قو تا س ـــ قطاس یعنی غژ گاورا بالای‌آن می‌بستند(۳)واین‌اعلام ونقا ره‌گاهی بطو رامتیاز خا ص به امرا ی بز رگ هم دا د ه‌میشد (۴) و به شهزا دگان ،حق استعمال علم ونقاره درموا رد نواز ش آنها اعطا میگردید(۵) خود بابر مرد سوار کارشایق هرنوع شکار وبسیا ر جلد وتازندهٔ قوی‌بود ابو الفضل گوید «که‌بعضی‌از خصوصیات احوال این پاد شاه ازغرائب اموراست ازجمله یکی آنکه بموزه دو پا شنه‌بر کنگر های قلعه جسته‌جسته‌می‌دویدند، وگاه گاه دو آدمی دربغل گرفته ا ز کنگره‌به کنگره می جستند.»(۶)

بابر شخصاً شنا ور ماهری بود ، وباآب بازی از دریای‌گنگ‌می گذشت‌واز یک کنار دریا تا کنار دیگرسی وسه بار دست می زد((۷)وی با کشتی گیری Wrestling-match هم شو قی داشت‌وهمواره کشتی‌گیران‌ماهر راتماشامینمود (۸) وازکشتی‌گیران درباراوپهلوان‌صادق واودهی oudhi وکلال ود و ست

---

(۱)بابرنامه ۱۷۱ (۲)بابرنامه ۲۳۱

(۳)آیین اکبری ۱ ر ۴۶ فر هنگ انندراج ۲ ر ۹۷۱ (۴)با بر نا مه ۱۳۸

(۵)بابر نامه ۲۲۸ (۶)طبقات اکبری ۲ ر ۲۷

(۷)بابر نامه ۳۳۵ (۸) بابر نامه۳۳۴ ر ۲۴۵

یا سین وپهلوان لاهوری‌رامی‌شناسیم ، که اودهی بایک پهلوان هند وستانی کشتی گرفت . وروزیکه صادق وکلال کشتی گرفتند وصادق غالب آمد، باو ده هزار تنگه‌واسپ زین‌دار وسر وپا وچیکن تکمه دار بخشید،وبه کلال هم سر وپا وسه هزار تنگه‌انعام داد . (۱)

دیگر ازمشاغل تفریحی بابر،بجنگ‌انداختن پیلان مست وشتران مست است که که درجشن بزرگ ۹۳۵ ﻫ ۱۵۲۸ م بعد از فتوحات خود درهند این تماشا را دیده بود (۲)وگاهی هم در هند بشکار فیل وشیرمی‌پرداخت (۳)ودر دریاها ماهی را شکار میکرد (۴)

بنیهٔ بدن بابر بیسار قوی‌بود ،وتاآخر عمر نشاط خودرانباخت ،درسفرهای طولانی وجنگی خویش مانده نشد ،درطول عمرش کمتر مریض‌شد وبسیارکم ازوسایل انتقالی غیر ازاسپ کار گرفت، وصرف یکبارbوسیلهٔ «تخت‌روان» در یک سفر طولانی حرکت کرد .(۵)

برای شناسائی مزید شخص بابر به‌مبحث‌بابرنامه‌درین کتاب‌رجوع شود .

عیاشی های بابر

چنانچه گفته شد بابر در طول عمر خود بزمهای میگساری‌داشت ،درسیرهای‌تفریحی ولشکر کشی ها واوقات عادی همواره یاران هم پیاله‌با اوبه قدح پیمائی می پرداختند ،درمنتزهات‌وتفریحگاه‌هاومواقع خوش‌منظره کابل جایی‌نیست که‌وی دران بزم میگساری رانساخته باشد، ویا ازوسایل دیگر نشه آور مانند معجون وافیون کیفی نبرده باشد .

ولی عیاشی اوهمواره دربزم یاران میگسار بوده واطلاعی از معاشقه‌با زنان وغلمان نداریم ،جز عشق‌موقتی که اورا در اوایل جوانی باباربری در اندجان

---

(۱) بابر نامه ۲۳۳ (۲) بابر نامه ۲۲۹

(۳) بابر نامه ۲۳۵ (۴) بابر نامه ۲۴۴

(۵) بابر نامه ۲۳۳

روی داده بود. وی دربابر نامه زنا ومعاشرت با زنان نامشروع را بنظر کراهت وانتقاد می بیند وفسق وفجور راباعث خرابی خانوده های شاها ن میداند (۱) ولی با موسیقی ومناظردل انگیز وزیباعشقی دارده و دربابرنامه ازهنرمندان موسیقی ویسا ازمنتز هات وتفریح گا ههای کابل ومنا ظر دلکش آن نا م می برد. وی از زندگانی حظمی گیر دوگویند که در کابل برلب حوض تخت شا ه ا ین شعر خود را کند ه بود :

نوروز ونو بهاروصی و دلبری خوش است

بابر بعیش کوش که عالم دو باره نیست(۲)

---

(۱)بابر نامه ۱۰۸

(۲)تاریخ فرشته ۱ر۱۱۳ـ اویما ق مغل ۳۹۸



بخش سوم

شخصیت سیاسی و اداری بابر

تشکیلات ملکیه

در هندوستان از عصر سلاطین دهلی و خلجیان و لودیان نظام خاص ادارهٔ ملکی ومالیات وجود داشت، که مخصوصاً بدست شاهان خلجی و لودی که از افغانستان بهند آمده بودند، اساس آن نظام ریخته و پرورده شده بود، وبابر هم همین نظام را پیروی نمودو بجا گذاشت، وبنابرین وی مبتکر یک نظام نوین اداری شمرده نمی شود.

از نظر طرز اداره ومفکوره در سلطنت اسلامی هند سه دوره را میتوان تشخیص کرد:

اول: عصر اول سلطنت اسلامی که از لودیان ملتان وغزنویان وغوریان به خلجیان ولودیان دهلی رسید ودر تمام این دوره، مبادی اسلامی از قبیل نظام قضا و خراج و نظام لشکرداری و اقطاع (جاگیر) و نظام درباری و شاهی با اصطلاحات عربی یا فارسی آن از افغانستان به شمول مفکورهای تصوف و روحانیت اسلامی بهند آمده، که نظام اداری بابرهم در اواخر همین دوره واقع میشود ومبنی بر همین اساسهاست.

دوم: بعد از وفات بابر، شیرشاه سوری افغان، همین تنظیم را استحکام بخشید، و ترتیب و زندگانی جدید بآن داد.

سوم: بعد از مرگ همایون بوسیلهٔ جلال الدین محمد اکبر ودو باریان اکبر او این نظام رنگ خاص مقامی و ترتیب جدید گرفت که عبارت از «آیین اکبری» باشد. (۱) و این دوره تا فتح انگلیس بر هند دوام

---

(۱) صولت شیرشاهی ص ۸۰ به حواله تاریخ هند تالیف جان کلارک مارشمن طبع لندن ۱۸۶۰ م

داشت ، و بقول اکثر مؤرخان ،ترتیب آیین اکبری در اکثر مواد ،مرهون نظام اداری شیرشاه سوری است (۱)

در حقیقت نظام اداری بابر را مخلوطی از عناصر سلطنت لودی و مواد جدید فراورده بابر از افغانستان و ماوراءالنهر توان گفت ، که در طبیعت خود یك نظام لشکری بود ، و هر مامور دربار بابر در جمع لشکریان هم شمول داشت ، و پادشاه دارای قدرت نامحدود شمرده میشد.

نظامیکه در تحت قدرت نامحدود پادشاه ، و بزور تیغ و لشکربوجود می آید ، و در رأس آن هم یکنفر فاتح با اختیارات تام قرار دارد ، و او هم خلیفه و ظل الله شمرده شود ، در تحت این شرایط « طبقهٔ حاکمهٔ اشراف» بوجود می آید ، که با شخص پادشاه یادرباریان او ربطی داشته باشند ، و ما می بینیم که در دربار بابر امرای نظامی و شاهزادگان و روحانیون و هنرمندان و نویسندگان موجودند که« طبقهٔ حاکمه» را تشکیل داده اند، وبوسیله آنها طبقه عامه یعنی دهقانان - کسبه - شهرنشینان اداره و استثمار می شوند و موقع و پیشرفت و قدرت این اشراف هم به ادارهٔ خاص پادشاه وابسته است ، و اکثر این امراو اشراف درباری در مجالس شرابخوری و عیاشی با بابر همکاسه اند ، و مزاج او را باهزالی ومطربی و شاعری خوش می سازند ، و ازین راه به مدارج عالیه امیری میرسند (۲) و بابر آنقدر بر اوضاع مسلط است که در خانهٔ قاضی قریه بهزادی شمال کابل میخواهد شراب بخورد و قاضی میگوید : « در خانه من تاکنون شراب خورده نشده ، پادشاه حاکمند. » (۳) از امرای معروف دربار بابر در کابل و

---

(۱) An Advanced History of India 554

(۲) بابرنامه ۱۰۵ ر ۱۶۰ ر ۲۲۲ (۳) بابرنامه ۱۵۰

هند یکی خواجه دوست خاوند است که به موجب خود بابر نامه (ص ۱۴۴ ر ۱۴۵) در بزمهای عیاشی و باده پیمائی بابر داخل بود، ولی همین شخص القاب « هدایت مآب ولایت انتساب » داشت (۱)

این اعیان و اشراف درباری و امراکه داخل « طبقه حاکمه » واشراف درباری بودند، و بدین وسیله اموال فراوانی بدست می آوردند وموقع خود را حفظمیکردند، گاهی تحفه های گرانمایه بدربار تقدیم میداشتند، و بدین وسیله پادشاه راخوش می ساختند، و موقع خودرا همحفظ میکردند چنانچه بروز آخر ماه ربیع الاول ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸م بابر در آگره بخانه سلطان محمدبخشی رفت و در آنجا معجون خورد، و از بخشیمذکور درضمن پذیرائی مجللی بیش از دو لک نقد و جنس پیشکش گرفت. (۲)

بابر امرأ دربار خود را از اشخاص زبده که در جنگها بااو همراهی کرده بودند، انتخاب میکرد. و درین جمله رجال ماوراالنهر و افغانستان و هند داخل بوده اند. در بابر نامه ازمأمورین ملکی: بخشیان (۳) و دیوانیان و شقدار و چؤدهری (۴) کلانتر (۵) میرآخور (۶) پیاده (۷) کوتوال (۸) منشی (۹) عسس (۱۰) تعلیق چی (۱۱) داروغه (۱۲) یامچی (۱۳) تمغاچی (۱۴) وازمربوطین درباری: مهر

---

(۱) بابرنامه ۲۱۱ (۲) بابر برنامه ۲۲۸

۳ بخشی: اصلاً کاتبان حروف اویغوری و در هند آمرادای تنخواه Pay Master (۴) رکنتشکیلاتمالی (۵) کلانتر رئیسیک صنفورئیسقبیله (۶) میرآخور: رئیساصطبل و اسپان. (۷) پیاده: مامورتحصیلمالیات دردهات (۸) کوتوال: کلمه پشتو است بمعنی قلعه دار و محافظ امنیت شهر. (۹) منشی: نویسنده نامهوفرامین شاهی. (۱۰) عسس: مامور حفظ امنیت درشب. (۱۱) تعلیقچی: فرمان نویس و حکم نویس. (۱۲) داروغه: آمر یک اداره یاحاکم یک شهر و ناحیه. (۱۳) یامچی: آمر پسته خانه (۱۴) تمغاچی: مامور گمرک Custom Officer

دار، علمدار، کتاب‌دار، رکابدار، جامه‌دار، بکاول (۱) شربت چی، خزانچی، قورچی (۲) جاندار (۳) یساول (۴) سؤچی (۵) ایچکی (۶) کیر کیراقچی (۷) شقاول (۸) تواچی (۹) پروانچی (۱۰) قراول (۱۱) آخته بیگی (۱۲) اوغلاقچی (۱۳) باشلیغ (سالار) وغیره نام برده میشود (۱۴)

امرای دربار بابر بعد ازفتح هند بموجب فرمان مؤرخ شهر جمادی الاخری ۹۳۳ ه مارچ ۱۵۲۷ م بالقاب آنها عبارت اند از (۱۵)

مقرب‌الحضرت السلطانی، اعتماد الدوله نظام الدین علی خلیفه (بحیث صدرا عظم) که کار سلطنت می راند، وحکم اومثل حکم سلطان بود. (۱۶)

چین تیمور سلطان بلقب برادر

---

(۱) بکاول: داروغه‌مطبخ شاهی.

(۲) قورچی: سلاحدار محافظ موکب شاهی با لباس زرد یا سرخ آرمی آف دی اندین مغلز ۱۶۹ (۳) جاندار: محافظ خاصه شاهی در دربار. (۴) یساول: حاجب و نگهبان مسلح محل شاهی

(۵) سوچی: آبدار (۶) ایچکی: داروغه شهر و مقرب دربار

(۷) کیر کیراقچی: محافظ توشه‌خانه. (۸) شقاول: ناظر قاضیان و ملایان وایلچیان. (۹) تواچی: یاورحضور شاهان که‌اوامرایشانرااجرامیکرد

(۱۰) پروانچی: خزانه دار. (۱۱) قراول: دیدبان پیشرو لشکر

(۱۲) اخته‌بیگی یااختاچی: شخصی که‌بااسپ‌شاهی یکجامیرفت. (۱۳) اوغلاقچی

(۱۴) بابر نامه ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۴۵، ۱۳۳، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۲۸، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۲۷، ۴۴، ۹۷، ۹۸، ۲۴۲، ۲۴۷، ۴۴۳.

(۱۵) بابر نامه ۷۱۱ ببعد

(۱۶) تاریخ شاهی ۱۲۱

سلیمان شاه به لقب برادر

خواجه‌دوست خاوند به لقب هدایت مأب ولایت انتساب

یونس علی معتمد السلطنه مقرب خاص

شاه منصور برلاس عمدة الخواص

درویش محمد ساربان

عبد الله کتابدار

دوست ایشک آقا محمد خلیل اخته بیگی

سلطنت‌ماب خلافت انتساب سلطان علاءالدین عالم خان بن‌سلطان‌بهلول لودی.

شیخ زین خوافی‌منشی دستوراعاظم ومویدالاسلام

محب علی‌بن شیخ زین

تردی بیگ برادرقوچ بیگ

شیرافگن ولد قوچ بیگ

خان معظم آرایش خان

خواجه حسین دستوراعاظم

قاسم حسین سلطان سلطنت ماب

احمد یوسف اوغلاقچی

هندو بیگ قوچین معتمدالملک

خسروکوکلتاش معتمد الملک

قوام بیگ‌اردوشاه

ولی خازن قره‌گوزی

پیر قلی سیستانی عمدة‌الخواص

خواجه پهلوان بدخشان عمدة الوزراء

معتمد الخواص عبدالشکور

نتیجة‌السلاطین جلال خان وکمال خان او لاد سلطان علاءالدین (هند)
عمدة الاعیان نظام خان بیانه (هند)
علی خان شیخ زادهٔ فرملی (هند)
سیادت ماب میر همه (میر هامه Hameh)
عمدة الخواص‌محمدی گوکلتاش
خواجگی اسدجان‌دار
عمدة الملک خان خانان دلاور خان (هند)
ملک دادکرانی عمدة الاعیان (هند)
شیخ المشایخ گورن هند
نقابت پناه سیدمهدی خواجه با جهٔ بابر
برادر اعز محمد سلطان میرزا
سلطنت ماب عادل سلطان بن مهدی سلطان
معتمد الملک عبد العزیز میرآخور
معتمدالملک محمد علی جنگ جنگ
عمدة الخواص قتاق قدم قراول
شاه حسین یارگی (بارکی؟)
جانی بیک اتکه
معتمد الخواص تردی بیک
ملک‌قاسم برادر با با قشقه
معتمد الخواص مؤمن اتکه
رستم ترکان با شلیغ
عمدة الخواص سلطان محمد بخشی
بقرار با برنامه: امرای دربار، بشمول دیوانیان‌وکارکنان‌دربار تماماً‌بدون‌فرق

ملکی وعسکری در جنگها اشتراک داشتند (۱) ودر اوقات اداره وصلح هم مطابق انتخاب پادشاه به امور ملکی وحکمرانی و لایت گماشته میشدند، ودر انجا امور دیوانی ولشکری هر دو را با اختیارات کامل اجرا میکردند مثلا عبدالله کتابدار ویا یز یدبکاول طباخ وخواجگی اسد جاندار وکمال شربتچی از امرای لشکری بابر بوده اند که در جنگها دسته های نظامی را قیادت میکردند (۲) وملا محمد مذهب با ایلچی بنگاله بمذاکرات سیاسی ولشکری میرفت (۳)

این وضع خلط وظایف ملکی وعسکری و دربار ی تا آخر سلطنت بابر ادامه داشته، ولی بعد از فوت او در عصر فرزندش همایون امور مملکت بسه سهم تقیسم یافت:

اول: سهم سعادت مشتمل برامور قضا واهل علم ومشایخ وتعیین وظایف وسیورغالات حدد معاش آنها که آمر سهم سعادت شرف الملک مولانا محی الدین محمد فرغری بود .

دوم: سهم دولت واقبال مشتمل بر امور متعلق به تقرر مأ مورین و تعیین مراتب وحقوق آنها باتعیین علوفات عساکر که در رأس آن عمدة السلطنه شجاع الدین امیرهندو بیگ بود.

سوم: سهم مراد که عبارت از امور دربار وحرم شاهی است وجلال الدوله امیر او یس محمد صاحب سهم مراد بود. (۴) وهم همین همایون برای تقسیم وظایف دیگر چهار سر کار آتشی-هوائی -آبی -خاکی رابوجود آورد که در رأس هر سر کار یک وزیر بود .وبا سر کار اول امور جنگی، وبا دوم امور مطبخ وغذا واصطبل شاهی، وباسوم امور شراب خانه وجریان انهار وبحار، و با چهارم امور زراعت وعمارت وضبط خالصات وبیوتات یعنی اراضی وعمارات دولتی تعلق داشت (۵) .

---

(۱) بابر نامه ۲۱۱
(۲) بابرنامه ۳۴۳ ،۲۱۱
(۳) بابرنامه ۳۸
(۴) قانون همایونی ۴۰
(۵) قانون همایونی ۴۸

بهر صورت چون بابر عمری را در میدا نهای جنگ وغارت‌وحمله وگریز گذ رانده بود وبعد ازفتح هند هم فر صتی برای‌اصلا ح تشکیلات‌اداری‌ویاوضع نظام جدید نیا فت، بنابرین درعصر اوهمان نظامهای سابقهٔ د و رهٔ خلجیا ن ولودیان افغانی تعقیب‌شد، وابتکاری‌در امورادا ر ه نداشت.

وی شخصاً به‌همکاری امرای در بار یک نوع حکو مت عسکری داشت و تشکیلات خاص را نیافرید. نامهای برخی ازما مو رین ملکی نیمه عسکری اوطرز اداره‌اورا وانمو د میکند. در۹۳۵ ه چون هلال عیدشوال راچندنفردیدند پیش قاضی‌گو اهی دادند (۱) وازین برمی آید که‌قاضی شریعت هم وجو د داشت ودربابرنامه ازقاضی‌ضیاء مکر راً ذکر رفته که د رجو نپو ر ۲لک باوبخشیده شده‌بو د (۲)

ا گر چه در بابر نامه ودیگر تو اریخ معاصر او به ((نظام‌خاص‌ادار ی)) در عصر بابر اشاره مو جو دنیست‌ولی ازمطالعه اوضاع عمومی آن عصرودربار بابر بدین نتیجه میر سیم که‌حکو مت عصر بابر مرکب بو داز:

۱- دربار شاهنشاهی وکار کنان مر بوطآن که ما نامهای برخی ازایشان راذکر کردیم. ودرر ا س این عمله ء در بار بعد ازبابر شخصی‌بنام خانه سامان یا میر منزل واقع بو د. (۳)

۲- امراء: که ازمقر بان دربار بو ده وامو رعسکری و ملکی را به‌حیث سر لشکر ان شاهی بد ست داشتند ودر تحت امر ایشان ما مو ر ین دیو ان مالیا ت و میر بخشی military-pay officer و کو تو ال(آمر پلیس‌وامنیه) وداروغه ومحتسب وغیر ه بوده اند وبابر از جاسو س‌فر ستادن خو دهم‌ذکری دارد (۴) که‌بعد ازودراداره هند جاسو س خفیه را« هر کاره» واطلاع دهند ه علانیه را (واقعه‌نو یس)میگفتند. (نیزرجو ع کنید به مبحث تشکیلا ت مالی)

---

(۱)بابر نامه۲۴۴ (۲) بابرنامه ۲۰۸

(۳) ایدوانسد هستری۵۵۷ (۴) بابرنامه ۲۳۴

۳ـ دارالقضا judiciary درتحت اداره‌ء قاضی وقاضی‌القضات، که زیرنظارت او متفحص قضایارا تحقیق میکرد، مفتی در باره ان از روی فقه حنفی فتوا میداد، وبالاخر قاضی دربارهٔ آن حکمت وقضیت میگفت وحکم را صادرمیکرد، ومیرداد به اجرای آن همت می گماشت و پولیس (حسبه) و محتسب هم درتحت نظر امیر داد ، کار حفظ مساجد وپلها وقلعه ها و امور عامه‌میکرد واخلاق ونرخ‌ونوا را نگرانی مینمود ،برای حل و فصل دعاوی هنو دیکنفر منصف judge هندویا پنچایت panchayat یعنی juries غور وحکم میهمود(۱)شخصیت‌فعال بابر از کارنامه های لشکری اوظاهر است، وی‌مرد سپاسی فعال وفاتح ولشکر کش هوشیار ودانا به‌امور سوق الجیشی و تاکتیک‌حربی‌عصرخودبود، مخصوصاًد راستعمال‌توپخانه Artillary وسلاح گرم وتفنگ امتیازی داشت. فعالیت‌او به‌درجه یی بود که از سن‌یازدهسالگی تافتح هند ،دوعید رمضان راسالی در یکجا نگذرانده بود(۲)

باشخصیت فعال بدنی دینامیک بابر فعالیت عقلی وسیاست مداری او رانیز فراموش‌نتوان کرد،وی‌باسیاست‌مآبی‌شبیه به رویه‌ء مکیاولی Mackiavellism تمام امرای‌دربار سلطان ابراهیم‌را باهمدیگر مخالف‌و بدبین گردانیده وازین عمل خود درتضعیف وتزلزل بنیان‌امپراتوری لودی‌نتیجه گرفت

بابر باشاه‌اسمعیل‌صفوی که رقیب‌زبر دست‌وکهن‌سال‌او شیبانی‌خان‌را ازبین برد روابط دوستانه‌نگهداشت‌ومانندیك سیاست مدار هوشیار باوجود یکه سنی محکم راسخ‌العقیده یی بود ـ باآن‌شاه شیعی مذهب آنقدر نزد یکی کرد که شعار خاص کلاه سرخ قزلباش راهم‌برای خود وسپاهیان خود برگزید و اعمال ظالمانه‌او راکه با سنیان‌خراسان کرده بودنادیده‌گرفت .

بابر در هندهم بارعایای غیرمسلم‌خود بعد از شکست های جنگی ایشان‌

---

(۱) Some cultural aspects of Musl im Rule in India 29

(۲) بابرنامه ۲۱۷

رویهٔ نرمی داشت و بامدار او انصاف پیش آمد که او را یك نفر سیاستمدار بصیر توان گفت ونمونه این مفکوره عدم تعصب او وصیت نامه ایست که دراواخر عمر به فرزند بزرگ و لیعهد خود هما یون نوشته است. و در ان میگوید

۱ـ هموار ه از تعصب مذهبی پرحذر باش و جذبات دینی و رسوم مردم را درنظر بگیر وبدون تبعیض ورعایت خاص باتمام طوایف به انصاف رفتار کن .

۲ ـ ازذبح گاو بپرهیز تا که در دل مردمان جای گیری واز راه احسان مردم مطیع تو باشند (۱) .

۳ـ پرستشگاه هیچ قومی راتخریب مکن وبار ارباب همه مذاهب انصاف نما تاروابط رعیت باپادشاه خوددوستانه باشد و بدین صورت در مملکت امن و امان بر قرار گردد .

۴ـ نشر واشاعه اسلام بجای ظلم وشمشیر بوسیلهٔ لطف و احسان بهتر است.

۵ـ اختلافات شیعه وسنی را هموار ه صرف نظر کن که وسیلهٔ ضعف اسلام است .

۶ـ خصوصیات رعایای خود را در مواسم مختلف سال درنظر داشته باش ، تا سلطنت تو ازبیماری وضعف محفوظ باشد (۲)

انتسا ب این وصیت نامه تا چه اندازه محل وثوق واعتماداست؟ این مسئله در خور غور وتحقیق است .ولی ما از اعمال خود بابر هم میدانیم که باید چنین مفکوره داشته باشد ،زیرا او دراوقات فتوحات خود در هندهیچ معبدی را از ارباب ادیان دیگر تخریب نکرد ،و هم همین وصیت اورا اخلافش در

(۱) دراینجا رعایت عقاید هندوان مراد است که گاو کشی رانا جایز شمارند.

(۲) رود کوثر ۱۲ بحواله اندین اسلام، یك نقل این وصیت نامهٔ بابردر ستیت لایبری بهوپال هند موجود است . دکتور راجندراپرشاد رئیس جمهور اولین هند در کتاب India devided طبع ۱۹۴۶ م نیز همین وصیت نامه را آورده است که تاریخ اصل نسخه یکم جمادی الاولی ه ۹۳۵ باشد.

نظر داشتند وحتی اکبر آنرا عملا درجهانداری خود تطبیق میکر د ،وهند و ان زیادبدربارش محشوربودند، ودورهٔسلطنت او کاملا یك دو رهٔعدم تعصب مذهبی است .

دوم :بابر به طبقهٔ صوفیان عقیدتی داشت ومخصوصاً با ارباب طریقت نقشبندیه روابط ارادت او از عصر اجداد وپدرش محکم بو د ومامیدانیم که صوفیان ودر ویشان رانسبت به علمای ظاهروقشری، نظروسیعی بود وبه «صلح کل» عقیدتی داشته اند .بنا برین بعید نیست که بابر در مسایل مذ هبی ، آ نقد رمتعصب نباشد ،که وسیلهٔ آزار ارباب ادیان د یگر گردد. و هم شخصی که سیاست مدارباشد، نمی خواهد بدین وسیله رنجش وتعصبی را درمقابل خویش ایجادنماید.

بابر مقاومت های عسکری را جگان هند ورا با فشار لشکر وجنگ ازبین میبرد ولی عین همین رویه را بافرمان روایان مسلمان وافغان نیز داشت .وبنا بر ین او رافاتح وسیاست مدار وجنگ آور نیرو مندی گفته میتوانیم ،ولی شخص متعصب ومخربی نبوده است .

بابر درعین اینکه شخص مهذب با کلتور وسپاهی فاتحی بود ،د ر قسمت اداره واد منستر یشن نیز تجارب موروث خاندانی و از سن طفو لت آزمایش های عملی درآسیای میانه وافغانستا ن داشت ،وی از هند وکش تا و لا یت بها ر هندوستان حکمرانی میکرد که مالیات قسمت هندی آن از بهیره تا بهار ۵۲ کرور تنکه «درحدود یك ونیم ملیون سترلنگ » بود و از ین جمله ۲۹ کرور به راجه های مطیع درتحت اقتدار بابر تعلق داشت که تما م ولایا ت کشو ر با بری عبارت بود از :

سرهند ،حصار فیروزه ،شهردهلی و میان دواب ،میوات، بیانه، آگره ،ولایا ت مر کزی، گوالیار ، کالپی ،قنوج ،سنبهل ، لکهنو ،خیرآباد ،ا و دهو بهر ا یچ، جونپور، کره ومانکپور، بهار، سیروهی، سارون، چیپاران، گوند یگه، نلگور، رن تمبهور (۱)

---

(۱) در نسخه مطبوع ترجمهٔ فارسی شرح این و لایات نیست در نسخه ترکی با مقدار مالیات هرو لایت موجوداست (ترجمه انگلیسی بابرنامه ۲ ر ۲۴۴)

این ولایات کشور شامل پرگنه ها بود، که عدد آن درعصر بابر معلوم نیست ولی درعصر شیر شاهی تمام مملکت او بقول آیین اکبری عبارت از ۹۷ سرکار و ۲۲۶۷ پرگنه بود وعدد قریه های مربوطهٔ این پرگنه ها درحدود یکصدوسیزده هزار تا یکصدو شانزده هزاراست .(۱)

راجه های ماتحت امپراتوری بابر:

راجه موتنه، راجه روبارین، راجه بکرماجیت رنتمبهور راجه کلنجری راجه سنگک دیو ، راجه بکمدیو راجه بکمچند (۲)

بابر بعداز فتح یکک قسمت افغانستان از بدخشان تاقندهار حکمرانان خود را براساس اعتماد روابط خانوادگی از پسران و اقارب خود وشهزادگان دودمان تیموری مقرر میکرد ولی بعداز فتح هند مناصب حکمرانی ولایات را علاوه برافراد فامیلی خویش به برخی از درباریان مقرب و معتمد که باو خدمت کرده بودند هم سپرد و برخی از راجگان وامرای مقامی هندرا بشرط قبول اطاعت و دادن مالیات بر حال خود گذاشت .

بابر درافغانستان به تشکیلات خاصی نپرداخت و در عصر شقندهار ،غزنی و گردیز- کابل و ننگرهار -بدخشان اجزای خاص اداری بودند، که یکی ازشهزادگان مانند همایون-هندال،عسکری، کامران ویا امرای بزرگک دربار شدرآن حکم میراندند و مالیات را مطابق رواجی که ازاسلاف تیموری او درین سرزمین ها بود میگرفتند.

ولایت کابل در عصر بابر مشتمل بر ۱۴ تومان (باصطلاح هند پرگنه) بود اگرچه نواحی سوات و باجور و پرشاور و هشتنغر نیز از توابع کابل بوده ولی درین زمان در تصرف افغانان بود و بوسیله کلانتران و خوانین قبیلوی اداره میشدند .

---

(۱) سالنامه نیرنگک خیال طبع لاهور ۱۹۳۰م بحواله تاریخ شیر شاهی عباس سروانی و اقعات مشتاقی خطی

(۲) بابرنامه ۲۰۵

ولایت‌دیگر لمغانات : دارای ٥ تومان و دو بلوک‌بود که کلانترین تومان آن ننگرهار شمرده میشد و دارو غه‌نشین آنجا آدینه‌پور از کابل ۱۳ فرسنگ فاصله‌داشت. تومان‌های دیگر لمغان علیشنگ والینگار ومندرور و کنر و نورگل است و مالیاتی که از کابل و لمغان و صحرا نشین بدست می‌آمد ، هشت لک شاهرخی (۲۰ لک روپیه) بود. (۱)

اما ولایت قندهار : غرباً تا زمینداور و گرمسیر و شرقا تاقلات و ترنک و شمالاً تاتیری و دهله و جنوبا تادوکی و مستنگ و شال شمرده‌میشد. (۲) که‌در این جمله در عصر بابر فقط شهر قندهار باملحقات آن بین قلات ومجری هلمند به حکمرانان او تعلق داشت ، وما از حکمرانان عصر او در افغانستان این رجال را از روی بابرنامه می شناسیم :

کامران وعسکری حکمرانان قندهار

ناصرمیرزا حکمران قندهار و غزنی

عبدالرزاق میرزا حکمران ننگرهار

خواجه کلان حکمران غزنی و گردیز

سنجر برلاس حاکم ننگرهار

قیام اردو شاه حاکم ننگرهار

هندو بیگ حکمران بهیره

محمد علی جنگ جنگ حکمران میان بهیره و دریای سند

لشکر خان جنجوهه حاکم خوشاب (پنجاب)

بابر اتانومی داخلی قبایل یوسفزائی را برسمیت شناخته بود ، چون در ۹۲۵ ه ۱۵۱۹ م ملک شاه منصور با ٦ نفر کلانتر یوسفزائی درکابل بحضورش رسید ، بایشان خلعت های فاخر داد و او گوید : که آنچنان مقرر است که بولایت سوات دخل نکنند وجمیع رعایا را از میان خود برارند و

(۱) بابرنامه ۸۹ (۲) آیین اکبری ۲ ر ۱۸۹

دیگر افغانان که در باجوروسوات زمین می کارند، شش خروار شالی بدیوان بدهند (۱)
این وضع بر هوشیاری وسیاست مداری بابر روشن دلیلی است که با درک روحیات آزادی خواهانه افغانان قبیلوی با ایشان رفتار داشت ، در حالیکه در موارد دیگر رقیبان وسرکشان را بزور وعنف خاضع وبزانو زدن مجبور می ساخت چنانچه در ۹۳۲ ه ۱۵۲۵ م علی خان افغان راکه درهند اسیر شده بود ودروقت آوردنش بحضور بابر در زانو زدن تأخیر میکرد ، امر شد که پایش راکشیده وبزور مجبور به زانو زدن سازند (۲)

بابر روابط خود را با دربار صفویان ایران ، صمیمانه نگهداشت و باین وسیله بطور یک سیاست مدار ، حمایت دربار صفوی را درمقابل رقبای خود شیبانی خان و امرای اوزبک بدست آورد ، و ما می بینیم که ایلچی (سفیر) پادشاه قزلباش مراد قورچی در هند بدربارش حاضر است ، و بعد از گرفتن خلعت ودو لک تنکه بطرف ایران حرکت می کند. (۳) همچنین ایلچی بنگاله اسماعیل میتا بدربار او در مسایل صلح وجنگ حرف میزند (۴) . وچون درسنه ۹۳۵ ه در باغ خود بار عام داد درین طوی ایلچیان متعدد قزلباش (ایران) و اوزبک (ماوراءالنهر) وهندوان بوده اندو بابر از ایلچیان ایران وامرای متعدد ماوراء النهر ذکری دارد که ایلچیان قزلباش در دست راست وایلچیان اوزبک بدست چپ دربار قرار داشتند ویونس علی و عبدالله از امرای دربار بابر از ایشان پذیرایی میکردند (۵) همچنین سلیمان آقا ایلچی عراق وحسین ایلچی سیستان

---

(۱) بابر نامه ۱۵۱
(۲) بابر نامه ۱۶۸
(۳) بابر نامه ۲۴۵
(۴) بابر نامه ۲۳۸
(۵) بابر نامه ۲۲۹

بدر بار بابر بوده اند .(۱)

در سنه ۹۳۳ ه خواجگی اسدجاندار بعراق به ایلچی گری فرستاده شده بود که ازآنجا با ایلچی عراق سلیمان ترکمان آمد و واپس بطرف شهزاده طهماسب با سوغاتها با یلچی گری ارسال شد (۲) و همچنین در سنه ۹۳۵ هـ کمال الدین قناق از طرف کستن قراحکمران ازبکی بلخ و امین میرزا ز طرف کوچوم خان اوزبک بطور ایلچی بحضور بابر رسیده بودند (۳) وازین بر می آید که بابر با حکمرانان ایران و آسیای میانه وهند روابط سیاسی داشته است .



(۱)بابر نامه ۲۱۱
(۲)بابر نامه ۲۱۷
(۳بابر نامه ۲۳۲ و ۲۳۳

مقدار در آمد و نظام مالیات

Revenue-System

بابر درافغانستان بعد از فتح کابل، نظام خاصی را برای مالیات وضع نکرد، و حسب ضرورت از مردم مالیات ستد. وی گوید که: کابل محقر جا ییست سیفی است وقلمی نیست. یعنی: مصارف زیاد لشکری دارد ومالیات آن کمتر است. وی ازولایات کابل وغزنی سی هزار خروار غله مالیه ستد، و نیز در سفر ۹۲۵ هـ ۱۵۱۹ م بر مردم درهء کهراج پنجگو ره چهار هزار خروار شالی تحمیل کرد(۱)
بابر عادت داشت که برای مصارف لشکر وتمویل رجال خود به گماشتن (تحصیلداران) به جمع آوری اموال می پرداخت وگاهی هم برسم (چاپقون) یعنی (تاخت و تاز ناگهانی عسکری سوار) بر قبایل می تاخت واز انها اموال و گوسفندان وحیوانات رابصورت چپاول میگرفت. ودر بابر نامه ازین چاپقونهای خود ذکرها دارد (۲) واموالیکه بوسیله تحصیلداران و بوضع سلم وصلح بدست می آمد، ویادرچاپقون، غارت میشد بمصارف درباری ولشکری میرسید. اما تقسیم این اموال غنیمت چنین بود که: ازاشخاص غارت کننده یک خمس در حصه بابر میرسید، ودرحق برخی ازانها که رعایت خاص میشد، یک خمس را به ایشان می بخشید. چنانچه درسنه ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م در غارت قبایل غلجی افغانان حدود غزنی، یک صد هزار گوسفند بغارت گرفته شده بود که از انجمله ۲ هزار

(۱) بابر نامه ۹۲ و ۱۳۸

(۲) بابر نامه ۹۲ و ۹۳ و ۹۶ و ۹۷ و ۱۲۸ و ۲۲۹

رعایتاً بحساب نیامد ، واز جمله هشتاد هزار باقی یک خمس یعنی شانزده هزار نصیب بابر بود. (۱)

علاوه براین مالهای تاراجی که در چاپقو نها بدست می‌آمد ، بابر مالیات مستقیمی هم داشت وچنانچه ذکر رفت از کابل ولغمان هشتصد هزار شاهرخی مالیات داشت (۲) وبرقبایل کهراج (حدود پنجگوره) چار هزارخر وار شالی‌راتحمیل کرده و به تحصیل آن سلطان ویس سواتی را گماشته بود (۳) و همچنین در سنه ۹۲۵ھ ۱۵۱۹م تمام مالیات اراضی باجوروسوات شش هزار خروار شالی بود (۴) و تمام مالیات هند از بهیره تا بهار به ۵۲ کرور تنکه (در حدود یك و نیم ملیون ستر لنگ) میرسید که ازین جمله ۸ یا ۹ کرور آن از راجه های تحت اقتدار بابر اخذ می شد . (۵)

بابر در هندوستان علاوه بر مالیات معین ، خزاین هنگفتی از لودیان وامرای هند بدست آورد ، ولک بخشی هانمود و تحایف گرانبها را بکابل و ماراءالنهر فرستاد و یك سیرطلا بهمیر همه بخشید (۶) و چون در

---

(۱) بابرنامه ۱۲۹ (۲) بابرنامه ۸۹. هرروپیه هندی مساوی دونیم شهرخی بود که هر شهرخی مساوی ده پنس وبنابرین تمام مالیات ۸ لک مساو یست با ۳۳۳ر۳۳ سترلنگ (ترجمه‌انگلیسی بابرنامه ۱ ر۲۴۳)

(۳) بابر نامه ۱۳۸

(۴) بابر نامه ۱۵۱

(۵) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲ ر ۴۴۲

(۶) بابر نامه ۲۰۵

هندوستان از عصر لودیان نظام بسیار مرتبی برای مالیات موجود بود.
بنا برین بابر هم همان نظام مالی را جریان داد.
در هند اساس اجتماع انسانی بر دیه استوار است و در هر دیه یکنفر چودهری Chaudhri (مقدم) به نمایندگی دهقانان و بازگوی خواهش های آنها وجود داشت که اوضاع مردم را باهل حکومت روشن میساخت، با این چودهری یک نفر بنام پتواری هم بود، که اندازه محاصل زمین و مالیات آنرا تعیین میکرد، و او یک دفتر ثبت مقادیر مالیات زمین را بنام بهی Bahi داشت (۱).
در قرن شانزدهم که بابر هند را فتح میکرد، از دورهٔ سلاطین خلجی و لودی تشکیلات اداری و مالی چنین باقی بوده، و بابر هم همین ترتیب و تنظیم را پیروی کرد، و بمجموعه کارکنان این تنظیم را بابر «بخشیان و دیوانیان» نامیده است (۲). در آن عصر واحد مهم اداری و مالی پرگنه Pargana بود، در عصر شیرشاه سوری بعد از مرگ بابر تمام مملکت ۴۷ ولایت و یکصد و شانزده هزار پرگنه داشت (۳) بدین موجب:
۱ - واحد کوچکتر شق shiqq بود که ادارهٔ آنرا شقدار shiqdar میکرد (۴) و این شق در زمان بابر یک پرگنه شمرده میشد (۵) که اکنون در هند تحصیل گویند.
۲ - چند شق (پرگنه) عبارت از یک سرکار (ضلع) بود، و آمر آن شقدار شقدار ان یاصدر شقداران نامیده میشد. که گاهی فوجدار هم میگفتند.
۳ - چند سرکار یک «صوبه» یا ولایت Provence را تشکیل میداد، که آمر آن بعد از زمان بابر «صوبدار» بود. (٦)

(۱) تاریخ فیروزشاهی از برنی ۲۸۸ فرشته ۱۰۹
(۲) بابر نامه ۱٦۵ (۳) صولت شیر شاهی ۸٦ (۴) برنی ۴۷۹
(۵) طبقات اکبری ۱ ر ۳۱۰ (٦) صولت ۸٦ وسلطنت دهلی ٦ ر ۴۵

بابر در ذکر واقعات خود از ین تشکیلات نام‌میبرد و گوید که مطابق «قاعدهٔ پرگنه» از هر هزار نفر یك سوار برای لشکر داده میشد (۱) و شقدار حصار فیروزه که حمید خان نامد اشت در مقابل بابر لشکرکشی میکرد (۲) و همچنین در حدود بهیره پنجاب از سرکارها ذکری دارد (۳)؛

در هر پرگنه برای جمع آوری مالیات مامورین ذیل بوده‌اند:

۱- عامل اصطلاح قدیم فقه‌اسلامی، که‌در قرن ۱۶ بنام شقدار در رأس ادارهٔ مالی پرگنه‌واقع بود.

۲- مشرف یا امین یا منصف که معاون شقدار بود و بین حکومت و مردم حکم شمرده میشد، وزمین‌را پیمایش میکرد.

۳- خزانه‌دار یافوطه‌دار Fotdar (District Treasurer)

۴- دونفر کلرکن برای ثبت مالیات که یکی را «فارسی نویس» ودیگری را «هندی‌نویس» میگفتند.

۵- یکنفر قانون گو Qanun-go که ریکارد محصولات زراعتی را ترتیب میکرد (۴). بدینصورت از هر ده یکنفر پتواری Patwari به کمك چودهری مقدار زمین کاشته شده را به‌شقدار مربوط خوداز روی دفتر بهی Bahi اطلاع میداد، وشقدار بوسیلهٔ معاون خود که مشرف بود زمین مذکور را پیمایش میکرد و مقدار محصول ومالیهٔ آنرا تعین مینمود، واگر بین حکومت ودهقانان اختلافی در آن بوجود می‌آمد مشرف بحیث یك شخص امین در آن حکمیت میکرد وبوسیلهٔ کارکن فارسی یاهندی به‌دفتر مالیات ثبت میشد ومقدار مالیه را به‌خزانه دار میسپردند، وتمام این اسناد وریکارد را قانون‌گو حفظ میکرد وخود بابر گوید: که این کارکنان دولتی از عامل ومستأجر و

---

(۱) بابرنامه ۴۱۰ (۲) بابرنامه ۴۷۱ (۳) بابرنامه ۳۸۳

۴- The Dehli Sultanate ۵۴۳٫۶ بحواله برنی ۲۸۸-۴۳۱ تاریخ داوٴدی ۷۹ ومشتاقی ۴۹ وسروانی ۶۹

کارگذار تمام هندوست (ص۲۰۴) در قرن۱۴-۱۵ زمین های مزروع هند وستان ازطرف دولت بانواع ذیل ادا ره میشد:

۱-خالصه: زمین های مزروعی که مستقیماً بدولت تعلق داشت Crown-Land وحصهٔ بزرگ درامد این اراضی به حشم «لشکر» پرداخته میشد (۱)

۲- انعام Inam زمینی که درمقابل ادای خدمات به خدمتگاران دولت بخشش و یا بنام مددمعاش داده میشد.

۳-ادرارات Pensions بعد ازگذراندن دوره طویل خدمت دولت به صورت حق تقاعد به اشخاص مستحق داده میشد.

۴- وقف Endowments اراضی مزروعی که برای امور خیریه وقف میشد

۵- اقطاع Assigned اراضی مزروعی که بامر ابطور جاگیرداده میشد واز متصرف آن مالیه معینی سالانه میگرفتند و وی در اراضی تصرف مالکانه میکرد ولشکری هم داشت.

۶-خوط (Aformer of land-revenue Khot) این کلمه زبان مراهتی است بمعنی اجاره دار زمین (۲) که زمین دولت رادر مقابل ادای مبلغ معینی به اجاره میگرفت.

۷- برخی از راجگان هند وهم از اراضی متصرفه خود مبالغی را بطور خراج به سلطنت دهلی می پرداختند. (۳)

گاهی به اشخاص روحانی وعلما: زمین مدد معاش وانعام بدون ادای مالیات بخشش میشد و حکم میدادند که او را از جمیع ابواب دیوان مالیات معاف دارند (۴) وگاهی زمین های جدید از تصرف و اقطاع امراء کشیده میشد

(۱) برنی ۳۲۳

(2) Some aspects of Muslim Administration 292

(۳)- ایضا

(۴)صولت ۱۰۲

وآنرا در جمع خالصه داخل میکردند(۱)

چنانچه در سنه ۹۳۵ ه بابر به‌حکم خو دولا یت کا بل راخالصه کرد که از پسران اوهیچکس‌طمع‌آن نکند(۲)وهمچنین درهمین‌سال‌از بهاریک‌کرور خالصه نمو ده ،پنجاه‌لک به‌محمود خان‌نوحانی وپنجا لک دیگر به جلال خان افغانی داده شد(۳)وبه یحیی نوحانی هم ازسروار پانز ده لک وبه اسما عیل جلو انی هفتادودو لک خالصه تخصیص شده بو د(۴)

مالیاتی که‌از زمین های مملو که شخصی درعصربابر گرفته‌میشد،اندازه آن معین نیست .ولی بعداز مرگ‌اوشیر شاهسو ری‌درضمن اصلاحات اداری خویش این‌مقدار راچنین تعیین کرده بود: که‌از پیداوار زراعتی نصفی‌به د هقا نان و کاشت کاران داده میشد ،واز نصف باقیمانده‌هم نیمه مالیه دولت ونیمهء دیگر حق مقد م بو د واونگران عمو می دیه‌و مهیا کننده ء نیا زمند یهای د هقانان ودرمنازعات دیهاتی حکم و درتادیه ما لیا ت معاون ماسو رین مالیات‌بو د (۵) که‌به زبان هندی او را چو د هری میگفتند .

وازین رو باید گفت که‌در عصر بابر ما لیات زمین یک ثلث درامد ویایک ربع آن‌بوده است زیرا مو ءلف مخزن افغانی درعصر شیرشاهی وابو الفضل‌د ر آیین اکبری درعصر سلطنت ا کبر یک‌ثلث گفته است ، وماميتو انيم مقدار مالیه عصر بابری را ازان حدس زنیم.

اصلا مدراک عایدات‌دولتی Taxation در قرن۱۵-۱۶ مطابق‌فقه‌حنفی چنین‌بود:

(۱) خراج-باج: Land Tax ازراجگان‌هند و زمیدارانی که‌اطاعت‌سلطنت‌اسلامی راقبو ل کرده بو دند ، واین‌خراج مطابق به مقاوله ء طرفین تعین میشد.

---

(۱) تاریخ‌داودی خطی ۷ وطبقات اکبری ۱ر۲۹۷

(۲)بابر نامه ۲۳۳ . (۳)بابرنامه ۲۴۲ (۴)بابرنامه ۲۴۴

(۵)صولت۸۶

(۲)عشر یعنی ده یک از تمام زمینداران مسلمان(این مقدار گاهی ازطرف شاهان زیاده میشد که یعربی طسق می گفتند)

(۳)زکاة: مطابق شریعت اسلام، که از نقود چهل یک وازمواشی وزیورها واموال تجارتی ومحاصیل زراعتی بمقادیر معین گرفته وازروی فقه اسلامی بر مسلمانان غریب و غیره تقسیم میشد.

(۴)جزیه: Pol—Tax که از ذمیان غیر مسلم در مقابل حفظ جان ومال آنها ده تا چهل تنکه گرفته میشد.

(۵) خمس از اموال غنیمت یک خمس One-fifth of spails بحکومت میرسید وباقی چهار حصه برسپاه تقسیم میشد، و از معادن (رکاز) نیز یک خمس بحکومت وچهار حصه دیگر به مالک اصل تعلق داشت.

(۶)ابواب: انواع عایدات از محصول شرب یعنی آب رسانی و محصول منازل و محصول اموال تجارتی (مکس) که در مملکت حمل و نقل میشد، ومالیات اراضی موات که نو زیر زراعت می‌آید و محصولات بر قمار خانه وشراب فروشی و نمک و ذبح گاو وصابون سازی و حیوانات بارکش و غیره (۱)

از جمله این محصولها که درعصر خلجیان ولودیان تحصیل میشدند، بابر در سنه ۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م بوسیله فرمانی رسم تمغا Stamp Duty یعنی محصول راه های تجارتی ومعابر بحار که از تجار گرفته میشد ازبین برداشت. وی گوید: تمغای جمیع ممالک را از مسلمانان که حاصل آن ازحد حصر فزون است باوجود استمرار از منهء سلاطین سابق فرمان شد که در هیچ شهرو راه گذر وممر تمغا نگیرند زیرا ازضوابط شریعت محمدی بیرون است(۲)

نظام مالی که در افغانستان ازعصر تیموریان هرات ودرهندوستان ازشاهان افغانی

---

(۱) سالنامه نیرنگ خیال ۱۹۳۴؛ وایدولنسد هستری ۱۹۳۴ وکالچرل اسپکت ص مفاتیح العلوم ۵۸

(۲) بابرنامه ۲۰۷/۲۰۸

باقی‌مانده بو د، با اندک تغییر ازطرف بابر هم پیر وی شد ، ولی در افغانستان فقط در حو الی شهر ها واراضی تطبیق میشد که مستقیماً زیر اثرحکومت‌بودند ور نه درقبایل کو هساران پښتو ن نشین مانند حو ا شی‌سوات‌و باجو رو اراضی سمه‌یوسفزائی‌وافغانان واد ی پشاور، نظام‌اجتما عی‌دیگر ی‌بنام دوتر Dawtar = دفتر Dafter رواج داشت که‌ماشرح‌آنر ادر مبحث‌طبقات‌اجتماعی میدهیم

مد ارس و تعلیم

در خر اسان و ماو راء النهر ، رسم تاسیّس مد ار س و تـر و یج تعلیم و پرو ر ش‌آن‌از طر فـمر دمو شا هان‌وشا هزادگان‌و ار باب اقتدار ر واج‌داشت، بابر در عصر خود چندین مدر سه را در سمرقند و هر ات دید ه بو د (۱) که از مؤ سسات عام المنفعهٔ آنو قت بشمارمیر فته ودر تحت نظر و حمایت شاهان و مقتدر ان پر و رده میشد . در هندو ستان نیز سلا طین اسلا مـی ا ز عصر غز نو یان بدین امر اهتمام دا شتند ، وچو ن قاضی منهاج سراج جو زجانی مؤ لف طبقات ناصری در سنه ۶۲۴ هـ ۱۲۲۶ م به‌هند آمده ، باسر سلطا ن ناصر الدین قباچه مدر س مدر سهٔ فیر و ز ی‌اوچه مقر ر شد ، و بـعد از آن در حدود ۶۳۷ هـ ۱۲۳۹ ر ئیس مدر سهٔ نا صر یهٔ د هلی بو د (۲) و ما در کتب تار یخ نامها ی مدارس د یگر ر ا ما نند مد رسهٔ معزی (دهلی) مدر سهٔ سلطان ایلتتمش (دهلی) مدر سهٔ خر م آباد (د هلی) مـد رسهٔ مسجد قو ة الا سلام (دهلی) مدر سهٔ حو ض خاص (دهلی) مدر سه‌فیر وز

---

(۱) بر ا ی شر ح مدارس سمر قند و هر ات به خلا صـة الا خبا ر و حبیب‌السیر و مطلع سعد ین‌و ر وضات الجنات فی او صاف مد ینة هـر ا ت ر جو ع شو د .

(۲) طبقات نا صر ی ۲ ر ۲۵۰

شاهی (دهلی) می یابیم (۱) .

بابر در هند مؤسسه یی بنام شهرت عام Shuhrat-i-'Am برای امور رعامه ساخته بود ، که یکی از وظایف آن تاسیس مدارس بود و این مطلب را از کتاب « تواریخ سید مقبر علی Maqbar-Ali یکی از وزرای بابر نقل کرده اند . (۲)

رجال دانشمند دربار بابر هم به تأسیس مدارس می پرداختند ، چنانچه شیخ زین الدین « وفایی » صدر و منشی دربار بابر ، بر انطرف جون مدرسه ساخته بود ، که بعد از وفاتش (۹۴۰ هـ ۱۵۳۳) هم در آن مدرسه دفن شد (۳)

داك چوكی

نظام پوسته رسانی در عصر پادشاهی لودیان در هند موجود بود ، و ابن بطوطه گوید که بین سند و دهلی مدت پنجاه روز فاصله بود ، ولی خطوط واقعه نویسان یعنی جاسوسان Intelligences بدربار دهلی از سند در مدت ۵ روز بوسیلهٔ پست میرسید (۴) و راپور تمام نرخهای اجناس و وقایع پرگنه ها و ولایات بسرعتی بسلطان سکندر لودی داده میشد ، که مردم تصور میکردند که سلطان بوسیلهٔ جن Jinn این اطلاعات را بدست می آورد (۵) .

---

(۱) برای شناسائی مدارس اسلامی هند رجوع کنید به بزم مملوکیه تالیف سید صباح الدین ندوی و درسگاه های قدیم هند از ابو الحسنات ندوی

(۲) اید و انسد هستری ۵۷۸

(۳) منتخب التواریخ ۱ ر ۳۷۱

(۴) سفر نامه ابن بطوطه ۱۸۳

(۵) فرشته ۱ ر ۳۵۶

بابر نیز به تقویم نظام پست توجه خاصی داشت وی روز پنجشنبه چهارم ربیع الاخر ۹۳۵ ﻫ ۱۵۲۸ م مقرر داشت که چقماق بیگ بانویسندهٔ شاهی تمغاچی از آگره تا کابل فاصله ها را پیمایش کنند و در هر نه کروهی یك منار به بلندی ۱۲ گز بر پا دارند، و در ۱۸ کروهی شش اسپ یام برای داکچوکی (پسته رسانی) با محافظ و یامچی Courier به لوازم و علوفهٔ اسپان مهیا دارند. واین جای مرکز پست و حفظ اسپان آن اگر نزدیك پرگنهٔ خالصه سرکاری میبود، داخل آن شمرده میشد و اگربه امیری تعلق میداشت درعهدهٔ او گذاشته میشد و مسئول حفظ آن بود.

بموجب این امر بابر چقماق بیگ از اگره بر آمد و این فواصل داك چوکی را بوسیلهٔ طنابی در هر ۱۸ کروهی (یا ده کروهی) معین کرد (۱) که این طناب پیمایش Measuring Tanab چهل گز طول داشت و هرگز مطابق نه مشت طول بود (۲) و با ین حساب صد طناب یعنی چهار هزار گز یك کروه می‌شد. پس اگر مافاصلهٔ یک داك چوکی (پست خانه) را از دیگری ده کروه فرض کنیم مساوی چهل هزار گز نه مشتی باشد.



(۱) در نسخه های خطی بابر نامه اختلا فست در برخی ۱۸ و برخی هم ده کروه است.

(۲) بابر نامه ۲۲۸

تعمیرات بابر

بابر در تعمیر وبنا و باغ سازی ذوقی سرشار داشت .وی در حدود کابل د ست به آبادی وتعمیر ابنیه وباغهازد. وباغ استالف را قبل از والغ بیگ میر زا ا ز مردم غصب کرده بود ،وی بعد از پرداخت بهای باغ ،جویها و خیا با نهای آنرا بساخت .

همچنان در موضع خواجه سیاران وارغوان زار آنجابربا لای پشته صفهٔ گردی احداث کرد وازآبهای چشمه سارجوی نوی بساخت ، که تا ریخ ساختن آن در کلمات «جوی خوش» ۹۲۵ھ ۱۵۱۹ م یافته شده وی نهال های آلوبالو رادر کابل تعمیم داد (۱) وبعد از فتح هندوستان بوسیلهٔ خواجه کلان، برای تعمیر بند سلطان غزنه زرها فرستاد(۲) .بابر ا ز باغهای کابل ما نند :باغ نور و زی بوستان سرای - چهارباغ -باغ بهشت - باغ بنفشه -با غ نـور -باغ گل کنه باغ خـلو ت -بـاغ صورت خانه - باغ حیدرتقی دربابر نامه ذکر ها داردوا ین باغها درعصر اوآباد ومحل استفاده وتنزه وبزم سازیها بود ه است (۳)

بقول عبدالحمیدلاهوری: بابر در کابل با غها ئی بنام شهر آرا- چار با غ جلو خانه اورته باغ ،باغ صو رت - باغ مهتاب ،باغ آ هوخانه وسه باغچه ساخته و

(۱)بابر نامه ۸۱-۸۶-۸۷

(۲)بابرنامه ۸۸

(۳)بابرنامه صفحات متعدد.

دیوار های خام گرد آن کشیده بود(۱) ودر چار باغ دیوان خانه وخانهٔ سفید و صورت خانه وقوع داشت (۲) ازبقایای تعمیرات عصر او در کابل تخت بابر است که بر فراز کوه جنوبی مجرای دریای کابل «عقب رو غتون ابن سیناء امروز» صفه یی ساخته بود ودران حوضی مدور کنده بود ند، که قریب دو من هندی شراب میگرفت و کتیبه یی برا ن درسنه ۹۱۴ هـ ۱۵۰۸ م نوشته شده که :

«تختگاه پادشاه عالم پناه ظهیر الدین محمد بابر ابن عمرشیخ کورکان خلدالله ملکه فی سنه ۹۱۴ » وطوریکه نورالدین جها نگیر کواسهٔ بابر می نویسد: این صفه سنگی به «تخت شاه» شهرت داشت، وبابر بر انجا نشسته شر اب میخورد. (۳) وهم جهانگیر گوید که باغ شهرآرارا شهر بانو بیگم عمهٔ بابر ساخته بود که از طرف جهانگیر به «جهان آرا » موسوم شد .(۴)

---

(۱) پادشانامه ۲ ر ۵۸۵

(۲) بابرنامه ۱۵۱

(۳) تزك جهانگیری ۱ ر ۵۳ گویند که برین حوض این بیت کنده بود:

نوروز ونو بهار ومی ودلبری خوش است

بابر بعیش کوش که عالم دو باره نیست

(اویماق مغل ۳۹۸) درسنه ۱۰۱۶ ق جهانگیر یك حوض مدور دیگر درا ینجا کندوا کنون این عبار ت در انجا خوانده میشود :

«تختگاه پادشاه بلاد هفت اقلیم ، جهانگیر پاد شاه ابن اکبر شا ه »

« سراج الاخبار سال ۶ شماره ۱۷-۱۹ حمل ۱۲۹۶ ش »

(۴) تزك جهانگیری ۱ ر ۵۲ . این باغ درقرن ۱۹ به «باغ علم گنج» مشهور بود ، و امیر عبدالرحمن خان درآن فابریکه ساخت .

دیگر از بنا ها یی که در عصر سکونت بابر در کابل معمورو مسکون بود «قلعهٔ ارگ» است که اکنون بالاحصار گویند . بابراین بنا رامی ستاید که این ارگ غریب مرتفع وخوش هو ا و اقع شده و بر یك کو ل کلان و سه سبز ه زار مشر ف است که منظر خو بی دار ند ، و بطر ف شمال آن خانه ها و در یچه ها دار د و بسیا ر خوش هو است و ملاطا لب معمایی در تعر یف آن به بدیع الز مان میر ز ا گفته بو د .

بخو ر در ارگ کـابل می، بگر دان کاسه پی در پی

که هم کوه است و هم دریا، و هم شهر است و هم صحر ا (۱)

بمو جب تو ضیح خو د بابر در ار گ کابل « دیو ان خانـهٔ کهنه » هم و اقع بو د که وی در ایو انهای آن بار میداد (۲)

کو هیکه ارگ بالاحصار بران بنا یافته، آنر ادرز مان سابق «شاه کابل» می گفتند که بالای آن «عقابین» بود . شهر کابل د و قلعهٔ گلین دا شت(۳) و «ارگ بالا حصار» دارای قلعه جداگانه یی بو د ، که میراز کامران پسربا بر آنرا ترمیم کرد ، وبعد ازان جهانگیردرانجا محل مناسب بساخت وحصا ربیرونی کابل رابه گچ و آهک ترمیم نمود (۴)

حصار کابل بسیار استوار بود ودر وازهٔ های متعدد داشت، مانند: دروازه دهلی ازطرف شرق دروازهٔ یارک (بارک) دروازهٔ طا قیه دوزان، دروازهٔ آهنین (طرف غرب) ودو جوی روان درشهر میگذ شت : یکی جوی خطیبان که از للندر

---

(۱) بابر نامه ۸۱ (۲) بابر نامه ۱۲۷ (۳) آیین اکبری ۱۹۱/۲

اکبر نامه ۲۶۲/۱ (۴) تز ك جهانگیری ۵۷/۱ پادشاه نامه ۵۹۱/۲

به‌شهر آرا وشهر کا بل میگذشت.جوی دیگر ازتنگی‌ده یعقوب پیش‌دروازهٔ دهلی جاری بود، که‌جوی پل مستان‌هم گفتندی.وهم ازکوه کابل سه‌چشمه بشهر جاری‌میشد:چشمهٔ خواجه همو ،چشمه‌قدمگاه‌خضر ،چشمهٔ‌خواجه‌روشنائی . (۱)

باغ صفا:

باین نام باغی‌درعصر بابر در ولایت ننگرهارنزد یک بهسود بر راه‌قدیم کابل بناشده بود(۲) که‌تاعهد شاه جهان‌هم شهرت داشت،وابو الفضل‌این باغ راچنین می‌ستاید :«آنرا بهار چمن آرایش ،طرب افزای خواطر ، وصفا بخش نگارستان بوا طن توان گفت ،که نزد یک جلال اباد بود» (۳)بقول عبدالحمید : باغ‌صفا براه راست ازبگرامی ۳۲ کروه دوربود،باغی بود درکمال صفا ورنگینی(۴) .که‌اکنون همین نام‌بر قریهٔ«باغ‌صفا »در حکومتی سرخ رود بیست کیلومتری غربی جلال‌ابادباقی مانده‌است. وموقعیت باغ صفارانمایندگی میکند و «چهار باغ‌صفا »هم دران حدودواقع است. همچنین بهمین نام در ایالت پنجاب درده کروهی بهیره‌ومیان کوه جود بر کنار چشمه ساری که مشرف به‌یک کول بود ،ازطرف بابر باغی بنا شده که جای‌قابل‌دیدوخیلی خوش هوا وباصفا بود.(۵)

باغ وفا:

درسنه ۹۱۴ ه ۱۵۰۸ م درپیش قلعه آدینه‌پور سیزده‌فرسنگی کابل،طرف جنوب‌بربالای یک‌بلندی‌ازطرف‌بابر ساخته شده‌بود ،که رود دربین‌آن‌میگذشت، ودربین‌باغ تپهٔ خوردی‌بود که بابر درانجاخیابانهاوجاده‌ها وحوض های‌خوبی ساخت ودرختان نارنج وانار نشانید ،این باغ دردامنهٔ‌سپین غر واقع بود،ولی دران برف نمی بارید وچون بر راه کابل وننگرهار واقع بود بابر درسفرهای

---

(۱) آیین اکبری۲ر۱۹۱ ،اکبرنامه ۱ر۲۶۶و۳۰۴(۲)آیین‌اکبري۲ر۱۹۲
(۳) اکبر نامه ۳ر۱ ۳۲ وآیین‌اکبری۲ر۱۹۲ (۴) پاد شاه نامه ۲ ر۳۰۶
(۵) بابر نامه ۱۴۲ ر ۲۳۸

خودبدین باغ می آمد، ودر ۱۷ صفر ۹۳۲ھ ۱۵۲۵م هنگامیکه بابر برای جنگ اخرین خود، عازم فتح هند بودنیز درین باغ اقامت ورزیده بود(۱) و اکبر نیزدرراه رفتن بکابل درسنه ۹۹۸ھ ۱۵۸۹م مدتی درباغ وفا بوده وبسیرو شکار می پرداخت(۲). باغ وفا بقول خودبابربین جوی شاهی وگندمک واقع بود (۳) وراه طرف کابل ازقرا سو گذشته به باغ وفاوبعد ازان به سلطان پور میرسید ۴) وصحن های این باغ تمام سبزه زار وپرازدرخت های نارنج وانار بود (۵) وبابر گوید: که بسیار بصفا باغی واقع شده، هرکس بچشم خریداری بیبند خواهد دانست که چطور جائیست. صفا و لطاف آن بی نظیر است. (۶) ابو الفضل هم موقعیت باغ وفا را بین گندمک و کوشکک ذکرمیکند(۷) که این هر دوجای و قرا سو اکنون بهمین نامها برراه قدیم کابل وننگرهارموجودند، ونهرشاهی را هم اکنون مردم اینجا می شناسند، و حدود باغ «وفا» را هم میدانند که باغهای انار وچنار های کهن سال آن تااین اواخر باقی بود. واین جای اکنون در ده کروهی غرب جلال اباد متصل قریهٔ باغوانی واقع است سرخ روددر نزدیک آن جاریست ومعلوم است که آدینه پور بابر (دنپورتاریخ بیهقی والبیرونی) هم درین نواحی واقع بود، و ابو الفضل هم گوید:

---

(۱) اکبر نامه ۱ر۹۳

(۲) اکبر نامه ۲ر ۵۷۰

(۳) بابر نامه ۱۴۸

(۴) بابر نامه ۱۵۵

(۵) بابر نامه ۱۵۷

(۶) با بر نامه ۱۶۳

(۷) اکبر نامه ۳ر۵۷۰ نام کوشکک دراکبرنامه بصورت مغلوط کو شکل چاپ شده است

که باغ وفا نز دیک آدینه پورا زآثار بابراست(۱) که هم وی بعدازسرخاب (سرخ رود کنونی)درحدود قراسو با غی دیگر سا خته بود . (۲)

چهل زینه وابنیه دیگر در قند ها ر

بر فراز کوه سر پو زه طرف غرب شهر قندهار طاقی سنگی در کوه تراشیده شد ه که مردم آنرا چهل زینه خو انند ،ومحمد معصو م آنرا «عما رت پیش طاق » خو انده است و گو ید : که بفر مودهٔ بابر پادشاه د ر کو هی کـه موسو م به سر پو زه است از سنگ بریده اند ، و آن طاقیست در غایت ارتفاع و در مدت نه سال هشتاد نفر سنگترا ش هر ر و ز در انجا کار کر ده با تمام رسانید ه اند . الحق جا ی نفیس و فرح فزاست ... و در آنجا کتابه یی بنام بابر پادشاه و میر زا کامران و میر زا عسکر ی و میر ز ا هنـدا ل که صا حب اهتمام بو ده اند نو شته اند (۳) . وخود با برد ر ین باره فقـط همین قـد ر میگو ید که : در بینی گاه کو ه قند هارعما رتی سا خته ام (۴)

درطاق چهل زینه کتابه هایی بخط ز یبا ی نستعلیق نقر شد ه ا ست ، و در دو سطر دیوا رسمت غر بی نو شته اند : که بتار یخ ۱۳ شو ال سال نه صد و بیست و هشت محمد بابر پاد شاه فتح قند هار نمو د ، و د ر همین سال امر عالی به بنا ی این ایو ان شرف نفا ذ یافت ... و اهتمام اتمام آنر ا به محمد کامران سپرد ، و او استا دان ماهر و مهند سان صاحب هنـر را بـه احداث آن گما شت ، ولی و ی هم د ر قندها ر نماند ، و حکمر ا نی آ نـر ا بـه بر ادر ش محمد عسکری بازگذ اشت ،و در ایام ایالت او در نه صد وسی ...

---

(۱)آیین ا کبر ی ۲ ر ۱۹۲

(۲) بابر نامه ۱۴۹

(۳) تار یخ سند ۱۳۱

(۴) بابر نامه ۱۳۲

(۱) و از میامن الطاف شا هزادهٔ فیر و ز بخت در نهصد و پنجاه و سه با تمام رسید .

بعد ازین در عصر جلال الدین محمد اکبر هنگامیکه شاه بیگ خان کابلی (۲) حکمران قندهار بود سید معصوم (۳) یکی از امرای دربار اکبری بقندهار آمد ، ودرین بنا کتیبه بمضمون ذیل نوشت :

«مملکت قندهار در تصرف آبای جلال الدین محمد اکبر خلدالله ملکه بود ولی درحین تسخیر مجدددهلی قندهار ازتصرف همایون بیرون رفت تاکه در سنه ۱۰۰۲ ه (۱۵۹۳ م) باز بتصرف ملازمان اکبر شاهی آمد ، ودرحالیکه شاه بیگ خان کابلی حکمران آنجا بود ، محمد معصوم بن سید صفایی در سنه

---

(۱) در متن کتیبه برخی از سطور تراشیده شده و جائی که ذکر اراضی وقفی بود آنرا در ازمنهٔ ما بعد حک کرده اند . از مضمون باقی ماندهٔ کتیبه چنین معلوم میشود که در حدود ۹۳۰ ه ۱۵۲۳ م کار ساختن این طاق آغاز شده و در سنه ۹۵۳ ه ۱۵۴۶ م بپایان رسیده است .

(۲) وی از رجال دربار شهزاده محمد حکیم در کابل بود ، و بعد از وفاتش درسلک امرای سه هزاری دربار اکبر آمده ، و مدتی حکمران قندهار بود (طبقات اکبری ۲ ر ۴۴۰)

(۳) سید معصوم متخلص به « نامی » بن سید صفائی بن میر مرتضی از اخلاف باباحسن ابدال مدفون قندهار است (تولدش در بکهر ۷ رمضان ۹۴۴ ه وفاتش ۶ ذیحجه ۱۰۱۹ ه مدفون بکهر) وی مرد جنگی و اداری و ادیب و مولف و شاعر است که دردربار اکبر مناصب عالی داشت ودرسنه ۱۰۱۲ ه ۱۶۰۳ م به سفارت دربار صفوی ایران از راه قندهار با صفهان رفت و در سنه ۱۰۱۵ ه ۱۶۰۶ م به منصب امین الملکی بکهر مقرر شد و مؤلف تاریخ سند است .

۱۰۰۷ھ (۱۵۹۸م) این کتیبه رابنام جلال الدین محمد اکبروپسران اوشاه‌سلیم وشامراد ودانیال شاه وخسرو شاه وپرویز شاه نوشت ونام تمام ولایات مملکت اکبر شاهی را در اینجاثبت کرد. (۱)

چهار باغ قندهار:

بابر درحوادث ۹۱۳ھ ۱۵۰۶م هنگام فتح قندهار درحدود شمال غربی این شهر جائی را بنام «چهار باغ فرخزاد» ذکر میکندوگوید که درین تاریخ ازاواثری نمانده است (۲) این فرخ زاد که چهار باغ باومنسوبست معلوم نیست که کیست؟ ولی احتمال میرود که آنرا فرخزاد پادشاه دهم غزنویان (۴۴۴-۴۵۱ھ ۱۰۵۲-۱۰۵۹م) پسر سلطان مسعود بن محمود ساخته باشد؟

بقول ابوالفضل این چهار باغ نیز ازعمرانات بابر و منزلی دلکشاست وهمایون پسر بابر هنگامیکه از ایران برگشت و قندهار رابگرفت، درین باغ توقف داشت (۳).

این جای اکنون هم بنام چهار باغ درشمال غربی قندهار بر کنار چپ دریای ارغنداب واقع شده، وجای سرسبز وشاداب خوش منظریست.

ابنیه درهندوستان:

هندوستان پیش از بابر سابقهٔ بسیار روشنی درفن تعمیر Architecture داشت ودرآنجادرعصر سلاطین دهلی وپادشاهان افغانی سبکهای تعمیر اسلامی باهندی خلط گردیده ومخصوصا در دورهٔ خلجیان ولودیان وسوریان بناهای معظمی بدین سبک بوجود آمده بود، که نمونه های آن در ابنیه وقبورلودیان وآرامگاه شیرشاسوری درسسرام Sasaram موجودند وبقول دکتر سر Mausoleum هنری هراس پروفیسور تاریخ وارکیالوژی پوهنتون بمبئی: «هندوستان) هزارها آثار تمدن افغانی را داشته، وبران افتخارمیکند. آثار وتعمیرات شاهان جونپور

(۱) تلخیص ازعین کتیبهٔ قندهار (۲) بابر نامه ۴۳۰ (۳) اکبر نامه ۱ر۲۳۹

ومالوه نمونه بلند وقشنگ معماری افغانی است .مقبرهٔ شیرشاه سوری در سسرام آنقدر عالی وبزرگ وباعظمت است که آدم ازدیدن آن دچارحیرت میشود.شیرشاه سوری که افغان بود ،درینگونه مقبره جای گرفت،تا بزرگی هند وکش وجبال افغانستان در لحدهم پیدا باشد بعقیده من این مقبره در عظمت و صلابت خود ازتاج محل هم بلند تر میباشد.» (۱)

بابر که ذوقی به عمران داشت در مدت کوتاه زندگانی خود در هند دست بکاربردودر اگره بناها ساخت که تنها ۶۸۰ نفر سنگ تراش دران کارمیکردند ودر شهر های دیگر هر روز یک ونیم هزار نفر سنگ تراش برای ابنیهٔ جدید بابر سنگ می تراشیدند (۲)

چون پیش ازبابر هنر تعمیر در هند ،سوابق درخشانی داشت و هم وی در سمرقند وهرات نمونه های ارزنده معماری را دیده بود ،ویا تقلید میکرد، بنا برین دوره بابر را درهند زمان ابتکار ورنسانس معماری نشمرده و آن را دوام همان سبک معماری دور های خلجیان ولودیان افغانی گفته اند ، که نمایندهگی سبک مخلوط اسلامی + هندی را می کنند .

اگر چه گفته شده که بابر شاگردان سینان Sinan معمار معروف البانی را برای تعمیر مساجدوابنیه ازاستانبول Constantinople بهند دعوت نموده است،ولی چون اثری از فن معماری بیزانتین Byzantine در سبک بنای مغولیه هند دیده نمیشود ـ بنابراین این روایت ضعیف بنظر می آید (۳). اما طرز باغ آرائی وتعمیر کابل ،بوسیله بابر بهندانتقال یافته بود ،واحمدیادگار گوید: که طرح بندی خیابان ،اول در هندوستان ازبابر نمودار شد.والادر هندوستان پیش از این طرح

---

(۱)مجلهء کابل نومبر۳ ۱۹۳ (۲) بابر نامه ۲۰۵

(۳)ایدوانسد هستری آف اندیا ۵۸۴. سالادین در کتاب گزارش هنر مسلمانان (ص ۵۰۹) بحوالت کتاب معماری عصر عثمانیان تالیف مونتانی می نویسد که بابر از شاگردان سینان که در استانبول بودند، درباره ء طرز ابنیهء خود مشوره خواست (کیمبرج هستری ۳ ص ۵۲۳)

بندی خیابان نبو د(۱)و بنابرین مردم هند باغهای ایجاد کرده اورا به آن طرف جون ((کابل))نامیدند (۲) و هم باغی در پانی پت به ((کابلی باغ))مشهور شد(۳).

بنا های عصر بابر بقول خودش درهند اینست :

۱ - چار باغ آگره با چاه آب و حمام و حوض سنگ مرمر سفید و تالار و با غچه خلوت خانه (مجلس شوراء) که فرش این بناها از سنگهای سرخ بیانیه بود ۹۳۲ هـ ۱۵۲۶ م (۴)

۲- ایوان کلان داخل قلعهٔ آگره ۱۰ × ۱۰ وعمارت سه طبقه دار ای سه ایوان دار ای آب جاری از چاه و یک مسجد سنگی و چندین گنبد(۵)

۳ - ساختن یک صفه مثمن درمیان(کول سیکری(۵ -

۴ در یک کروهی غرب دهالپور بنای چهار باغ وعمارتی در بینی گاه کوه سنگ سرخ ، با حوض مثمن بوسیله شاه محمد سنگتراش و بنای یک مسجد درانجا (۶) .

۵ -بنای باغ نیلوفر و حمام در دهولپور که در ان جا امرا او نزد یکیان بابر هم عمارتها و باغها ساخته بودند و بنای باغ زرافشان به آنطرف جون(۷)

۶ - بنای زهره باغ و رام باغ و هشت بهشت در آگره (۸)

از ابنیه بابر در هند اکنون بنای معظمی نمانده و چند بنای کوچک باقی است:

۱ - مسجد یادگار: در باغ کابلی پانی پت بنای ۱۵۲۶ م

۲ جامع مسجد در سنبهل بنای ۱۵۲۶ م

۳ جامع مسجد روهیل کهند .

---

(۱)تاریخ شاهی ۱۲۰ (۲)بابرنامه ۲۱۱ (۳) ا یدوانسدهستری ۵۸۴

(۴-۵) بابر نامه ۲۱۰ - ۲۱۱ و فن تعمیر اسلامی درهند ۲۸ شیخ جمالی در مدح این چهار باغ بابر گفته بود: چهار باغ پادشه دار دنشان هشت خلد آب جو آمد مثال سلسبیلش در کنار

(۵) بابر نامه ۲۱۸ (۶)بابر نامه ۲۲۳ (۷) بابرنامه ۲۳۱ (۸) بابر نامه ۲۴۵-

۳ مسجدداخل قلعه کهنه‌لودیان درآگره برسبک ابنیه هندی (۱)
از نامهای باغها ئی که‌بابر در هند ساخت‌بر می آید، که کابلی باغ ، چهار باغ ،باغ نیلوفر و باغ زرافشان ، هشت بهشت و باغ و فل ، از افغانستان باخیابانها و طرح ریزیها ی آن‌بوسیله بابر بهند انتقال یافته بود.واین خود یک تاثیر جدید افغانی رادر سبک معما ری هندافزوده است، که‌نتیجه فتح بابر در هندبا شد .



(۱) اید و السد هستری ی ۳۸۵ کیمبرج هستری ی ۳ ر ۵۲۳

نتایج فتح بابر در هند

گفتیم که بابر شخصیت جامع و برازنده و دارای مزایای کلتوری آسیای میانه بود. این کلتور منابعی از کلتور اسلامی و بقایای کلتور زیبای آسیای میانه مخلوط بامنابع مغولی داشت، که یك ذخیرهٔ لطیفی هم از فکر تصوف نقشبندی و ادبیات وسیع زبان فارسی در آن آمیخته بود.

بابر با این ذخایر کلتوری به هند آمد. اگر چه کلتور اسلامی در هند سوابقی از فتوحات محمود و منابع غزنه وغور داشت وسلاطین اسلامی از غزنویان و غوریان و خلجیان و لودیان ذخایر عظیم فکری و فرهنگی را از راه غزنه و سند به هندوستان انتقال داده بودند، و حتی لاهور را «غزنی صغیر» بدین سبب میگفتند: که مجمع ارباب فضل و تقوی و زهد گشته (۱) و یك آبادانی نو از مردم بخارا و غزني و سمرقند و غیره در آن پدید آمده بود (۲) و امیر خسرو دهلوی درین باره گوید:

خوشا هندوستان و رونق دین ... شریعت را کمال عز و تمکین
ز علم با عمل دهلی، بخارا ... ز شاهان گشته اسلام آشکارا
ز غزنین تالب دریا درین باب ... همه اسلام بینی بر یکی آب (۳)

بابر علاوه بر ذخایر سابقهٔ کلتور اسلامی برخی مزایای دیگری را هم به هندوستان انتقال داد: با فتح وی بهند راه آمد ورفت اهل علم و

---

(۱) تاج المآثر بوسیله بزم مملوکیه.

(۲) آب کوثر ۷۲ ماخوذ از تاریخ سلاطین آل غزنین.

(۳) مثنوی خضر خان و دیول رانی.

هنرمندان از آسیای میانه و ایران بهند کشوده شد، ولی در هند بسا از سنن مدنی آسیای میانه رواج داد، باغها طرح کرد، عمارت‌ها ساخت و سبک تعمیر هند را به اختلاط این عناصر غنی ترگردانید. وی گوید:

« یک عیب کلان هندوستان اینست که آب روان ندارد، هر جای که قابل بودن باشد چرخهای ساخته و آبهائی روان کرده، طرح و اروسیاق وار جاها ساخته شد. بعداز آمدن آگره بعدازچند روز، به‌جهت همین مصلحت از آب جون گذشته، جاهای باغ ملاحظه کردیم. آن چنان بی صفا و خراب جاها بود، که بصد کراهیت وناخوشی ازآن‌جا عبور کردیم. از جهت مکروهی و ناخوشی این جاها خیال چار باغ از خاطر بر آمد. غیر ازین دیگر اینچنین جای چون نزدیک آگره نبود ضرور شد بهمین جا درست کرده شد. اول چاه کلان که آب حمام از آن‌چا هست بنیادشد دیگر این پارچه زمین که درختهای املی وحوض مثمن است، بعدازین ها حوض کلان وصحن اوشد. بعد ازآن حوضی که در پیش عمارات سنگین است وتالار شده، بعد از آن باغچه خلوت خانه و خانهای اوشد. بعدازآن حمام شد.

درین طور بی‌صفا وبی‌سیاق هندی طور، طراحیها و باغچه‌ها سیاق وار پیداشد، درهر گوشه چمن های معقول، در هر چمن گل ونسترین موجه وفریبا مکمل‌شد.» (۱)

بدین طور بابر ذوق باغ ارآئی و تعمیر خراسانی (۲) خود رابکار

---

(۱) بابرنامه ۲۱۰ (۲) بقول بابر هندوستانی غیرهندوستان راخراسان میگوید، ودر میان خراسان وهندوستان برا مخشکی دو بندراست یکی کابل ویکی قندهار درمیان خراسان وهندوستان واسطه این ولایت هاست (بابر نامه ۸۱) شیخ جمالی (متوفا ۹۴۲ ه ۱۵۳۵ م) خطاب به‌بابرگوید:
ازخراسان‌چون بهندوستان‌شدی‌آمد ترا ✿ بخت ودولت‌در یمین وفتح ونصرت‌دریسار

بر د . و ی ساختن حمام راهم در ابنیهٔ شاهی خود روا ج داد و خود او گو ید : که ما از سه چیز هند و ستان رنج می بر د یم :از گر می - بادهای تند - گر د وخاك . که حمام دافع هر سه بود ، و تمام آن ا ز سنگ ساخته شد (۱)

بابر در هند لطافت و ز یبائی‌های مدنی آ سیای میا نه را ندید وی‌گوید: هند و ستان کم لطافت و ا قع شد ، د ر مر د مش حسن نی ، حسن ا ختلا ط و آ میز ش و آمد و رفت نی ، طبع نی ، اد را ك و ادب نی ،کر م و مروت نی . در هنر ها و کار ها ی او سیاق و اند ام و ر جه و کو نیانی ، اسپ خو ب نی ، گو شت خو ب نی ، ا نگو ر و خر بو ز ه و میو ها ی خو ب نی ، یخ‌وآب‌سر د نی ، در باز ار ها ی‌او طعام خو ب و نان خوب‌نی، حمام نی ، مدر سه نی ، شمع و مشعل نی ... در باغها و عمار تها آبهای ر و ان نی ، درعمارات او صفا وهو ا و اندام و سیاق نی ، ر عیت‌ومردم ر یزه تمام پا ی بر هنه می گر دند ...ولی‌ولایت کلا ن ا ست‌طلا و ز ر او بسیار است (۲) .

در چنین صو رت ، کنو ن فاتح جدید هند و شهز ادهٔ با ذوق و مدنیت پر و ر آ سیا ی میانه ، یعنی بابر و ظیفه داشت که از ثر و ت سر شا ر هند در تعمیر آ ن کـا رگیر د ، و مبا د ی مـدنیت آ سیـا ی میا نـه ر ا بدانجا انتقال دهد . ونتیجهٔ روشن و سفید فتوحات او هم همین‌است که‌با بر در مدت کمی بعد از فتح هند، عمارات وباغهاو تفر یح گا هها و حو ض ها ساخت ، وآبها جاری کرد، تاحد یکه مر دم هند چون این طرحهای باندا م وزیبای مدنی راند یده بود ند،آن طرف جون راکه این عمار ت ها در ان شده بو د « کابل » نام نهادند (۳) .وبد ینصورت مد نیت وکلتورکابل به‌آگره و

(۱)بابر نامه. ۲۰۱ (۲) بابر نامه ۲۰۳

(۳) با بر نا مه ۲۱۱

قلب هند انتقال یافت .وی نبا تات ودر ختان خرا سانی راهم به هند بردوحتی برای کاشتن خربوزه یکنفر پالیز وان بلخی رادر اگره گماشت که پالیزخربوزه او بار داد ، ودرباغ هشت بهشت‌تا کهای‌انگو ر را پرورانید، وازجهت‌خربوزه وانگور شدن د ر هند ستان بسیار خورسند بو د (۱) .

وی‌میو های‌هندی را هم به افغانستان انتقال دا د، وکیله ونیشکرر ا ازهند آورده‌درباغ وفا در آدینه پور کاشت (۲) وفعا لیت تعمیری‌او د ر هند آنقدر سریع ووسیع‌است که دراگره‌هرروز ۶۸۰ نفرسنگ‌تراش‌ودرسیکری Sikri وبیانه Biyana ود هول پور Dholpur وگوالیار Gwaliar وکول Kiul یک هزار وچها رصدونود ویک سنگ تراش هر روز بکار ترا شید ن سنگهای ابنیه با بری مشغول بودند. (۳)

آمدن بابر بهند برجریان ادبی وعلمی وهنری هم اثرافگند.بدین معنی‌که بسا از علماءوشعرأومورخان وهنرمندان خر اسانی بهند آمدند ،وازین ر و د ر کلتور هندو ادبیات‌ومحیط علمی آنجاازنظر فکر وسبک‌آثارجاویدی‌وارد کردند، که ما بعدازین درعصر اخلاف‌بابر ،نتایج بسیار روشن آنرا درتاسیس مکاتب هنری‌و فکری وادبی عصر مغولیه‌د ر هند می بینیم.

درسنه ۹۳۵ ه ۱۵۲۸ م‌خواند میرمؤرخ و مو لانا شهاب الد ین معما ئی ومیر ابراهیم قانو نی که یکی مؤ رخ‌وعالم ،ودیگری‌ادیب وشا عروسومین هنرمندموسیقی نوازی بو داز هرات بدربار با بر رسید ند(۴) واین خودانتقا ل مبادی کلتوری رااز خراسان بهند ثابت میسا زد.

ازنتایج کلتوری فتح بابر برهند اینست که و ی ودر بار یان واخلا ف او

---

(۱) با بر نا مه ۲۴۵

(۲) بابر نامه ۳ ۸

(۳) بابرنا مه ۲۰۵

(۴) بابر نامــه ۲۲۲

مبادی کلتوری ماوراالنهر وافغانستان راباکلتو رهنددر آمیختند، و یک مجموعهٔ زیبایی ازکلتور مغولیهٔ هند بو جود آورد ند، که تا کنون هم در ادبیات اردوو ساحه های مختلف زندگانی مردم بر صغیرهند و پا کستان دیده میشود و ازین روبابر رایک شخصیتی بمنزله حلقهٔ وصل بین آسیای میانه و هند شمرده اند که در فاصله ساببنی دسته های غارتگر وامپرا طوری واقع بود.

زبان بابر واکثر درباریان اوازبکی بود واوا ز آسیای میا نه بسا کلمات ازبکی یاترکی شرقی راباخود گرفته وبه هندآورد ،این اکثر به اموراداره ولشکر کشی ودربارتعلق داشت ،وبنابرین علاوه بر کلمات ترکی که قبلاً درعصرسلاطین اسلامی باآمدن عناصرترکی نژاد در هند رواج داشت، یک عدهٔ کلمات دیگر هم در ادبیات هند وزبان فارسی آنجادا خل گشت،مانندقورچی (سلاحدار) توق (بیرق) بکاول (طباخ) سا جق (پیشکش) سوچی (آبدار) طوی (جشن)[۱] ایچکی (اهل بزم وخلوت) گو کلتاش (دایه زاده) چاپقون (غارت) النگ (مرغزار) اردو (لشکرگاه) وصدها لغت دیگر که اغازاستعمال آن درهند ازبابرنامه است.

رواج تجارت وسبادلهٔ اموال تجارتی ورفت وامد کار وانهای بازرگانان نیز مؤیدخلط کلتور هند باخراسان بود که بافتوح بابر این کار تسریع پذیرفت چنانچه بسا از مصنوعات هند به آسیای میانه و ایران صادرمی گشت ومبادلهٔ های فرهنگی صورت میگرفت.

با فتوحات بابر در هند بسا عناصر مغولیهٔ آسیای میانه و اوزبك به هند راه یافتند و بمرور ایام در انجا هندی شدند وبنا برین کلتور و مدنیت هند که پیش از بابر دو عنصر قوی + هندی اسلامی داشت اکنون در ان یك عنصر دیگر مغولی هم افزوده شد.

---

(۱) بابر نامه ۸۱

عنصر اول هندی از مواریث اسلاف هندوان و دین و فرهنگ قدیم هنداست. و عنصر دوم که ما اسلامی نامیده یم ، بوسیلهٔ عرب از راه سند وباز بوسیلهٔ غزنویان و افغانان و رجال پرورده در بار غوریان بهند رسیده بوده، و با بر عنصر سوم مختلط مغولی و آسیای میانه را بران افزود. و ما می بینیم که ازامتزاج این عناصر در هندوستان زبان اردو با ادبیات وسیع آن بوجود آمده، و در عالم سیاست هم در قرن بیستم مملکتی بنام پاکستان عرض وجود کرد که بر مواریث فرهنگی همان سه عنصر قوی اتکاء دارد.

فتح بابر درنصف اول قرن ۱۶ قوت و موجودیت سیاسی عناصر هند و راجگان آنها را از بین برد ، و بعد ازان در مدت سه قرن تسلط اخلاف بابر - مخصوصاً در سلطنت نیم قرنهٔ اورنگزیب - بحیث یك نیروی مستقل سیاسی باقی نماندند، و اگر بعد از فوت اورنگزیب در هندوستان جنوبی بصورت جنبش مرهته ظهور کردند، باز هم قوهٔ آنها مصروف جنگ عناصر اسلامی هندی و احمد شاه ابدالی گردید. بنا برین در آغاز قرن هژدهم وضع داخلی هندوستان از نظر عدم وجود یك نیروی متحد سیاسی خیلی آشفته بود . پادشاهان اخلاف بابر در دهلی آنقدر ضعیف بودند که برای دفاع خود از حمله های قوای مرهته، کمك احمدشاه ابدالی را از افغانستان خواستند (۱) .

با این وضع در هندوستان «نیروی متحد داخلی» وجود نداشت ، و از افغانستان وماوراءالنهر هم امدادی به پادشاهان بابری دهلی نمیرسید، و آنها در مدت سه قرن از منشاء خود یعنی ماوراءالنهر و افغانستان دور شده بودند . و نتیجهٔ تمام این اوضاع همین بود که زمینه فتح انگلیس در هند فراهم آمد .

---

(۱) مکتوبات سیاسی شاه ولی الله دهلوی ۵۲ خلیق احمد نظامی طبع علیگره ۱۹۵۰م و سیرالمتاخرین ۹۱۳

اوضاع اجتماعی

در اواخر قرن پانزدهم اوضاع اجتماعی آسیای میانه و ایران و هندشبیه یکدیگر بوده درین منطقهٔ جهانی، اقتصاد و زراعت و تجارت و اداره وهنر و تمام مظاهر حیات اجتماعی به دورهٔ نضج و پختگی نبود لیزم یعنی تشکیل شاهنشاهی های متمرکز که دران شهزادگان وزمینداران و سرمایه داران ورو حانیون سهمی داشتند، رسیده بود.

درآسیای میانه یعنی ما وراءالنهر و خراسان شهزادگان تیموری در اوج اقتدار بودند، در ایران شاهان قبیلهٔ آق قویونلوی ترکمن حکم می راندند و درهند که شرقی ترین ممالک اسلامی بود، لودیان افغانی شاهنشاهی عظیمی تشکیل داده بودند.

درین وقت قدرت مرکزی فیودلیزم از افغانستان آنوقت (مراد سرزمین بین دریای سند و دریای هیرمند است) دور ماند، ومراکز قدرت غزنویان وغوریان در افغانستان از بین رفت.

چون این سرزمین در بین این امپراطوریهای بزرگ وقوی وسیلهٔ ارتباط اقتصادی و تجارتی بود، بنابرین تنها شاهراههای تجارتی و بلاد وصل کنندهٔ این راهها، در دست این حکومت های امپراطوری بوده وقبایل افغانی که در کوهساران و نشیب های آن بطور نیمه کوچی زندگانی داشتند، از تسلط حکومتها دور ماندند.

ایشان مطابق رسم و رواج خود درتحت اصول «جرگه» میزیستند و امورخود را بوسیله جرگهٔ قبیلوی که عبارت ازمجلس مشورهٔ

مشران و ریش سفیدان ایشان بود، اداره میکردند و مجموعهٔ تمام این رسوم و قواعد عبارت بود از «پشتنواله» یعنی: اصول ادارهٔ ملی افغان و بنابرین فیودلیزم در بین قبایل افغانی با تأنی و بطائت پیش میرفت.

اما روابط اقتصادی و تمایل معنوی این قبایل باامپراطوری لودیان در هندوستان بیشتر بود، زیرا رفت و آمدکوچیان، هرسال درموسم سرما بطرف هند بود، و امپراطوران لودی دهلی هم همواره ازین مردم دلیر وقوی، نیروی انسانی رابه‌نفع خودبرای سرکوبی مردم هندوستان جلب میکردند، و دسته های بزرگ این قبایل را در هندوستان بطور جاگیر دارجلب و ساکن می ساختند. تا تکیه گاه ایشان باشند. چنانچه دردورهٔ شاهی لودیان بسا از کتله های قبایل سور و فرملی و جلوانی و سروانی و کاکړ وغیره را در هند بارجال نامی ایشان در دربارهای لودیان می بینیم.

درین اوقات، قبایل ابدالی درحوضهٔ ترنك و ارغنداب از کوچی گري و صحرا نشینی به حیات زراعتی قدم گذاشتند، و روابط آنها بادربارهای تیموریان هرات و دربار لودیان هندپیش میرفت، وبه‌مرحلهٔ آغاز اقتصاد فیودالي رسیده بودند، و در بین ایشان خانان و ملکان بمیان آمدند، که ازانجمله در دودمان ابدالیان قندهار ملک بامی پوپلزائی از دربارسلطان سکندر لودی (۸۵۵ - ۹۰۰ھ ۱۴۵۱ - ۱۴۹۴م) بحیث بر زبان قندهار برسمیت شناخته شده بود. (۱)

(۱) راورتی، درمقدمهٔ گرامر پشتو به حواله تذکرة الملوك خطی

و بعد از آن ملک صالح از نواده ها ی بامی باشیر شاه سوری چنین روابط داشت و ایلچیان خود را بدر بار او فرستاده بو د . (۱)

در حوادث ۸۲۰ هـ ۱۴۱۷ م عصر شاهرخ ، بین قندهار و گرمسیر وآب سند و غزنی از پسر سیفل قند هاری و ملك محمد و افغانان خر شو انی (۲) و سو ری ذکر میرود (۳) و از ین برمی آید ، که امپر اطو ری تیمو ر یا ن هر ات باقبایل افغانی که بزندگا نی نیمه ز ر اعتی آغا ز کر ده بـود نـد ، باستعمال سلاح و لشکر پیش آمد ه ، و ایشانر ا بدادن خراج مجـبو ر وا ستثما ر مینمو دند .

این قبایل افغانی که نفوس آنها در تزاید بوده و مراتع وا دیهای هلمند و ار غنداب و تر نک ، کفایت رمه داری ایشا نرا نمیکر د ، و از طـر ف د یگر در تحت فشار نظام قوی فیو د الی تیمو ریان هر ات بودند ، در اواخر قرن چهار دهم به واد یها ی مستعد و سر سبز در یای کابل هجرت و انتقا ل مکان مینمو د ند (۴)

در عصر حکو مت الغ بیگ بن سلطان ا بو سعید کو ر گا ن که سر کز حکو مت او کابل بود (۸۱۲ - ۸۵۳ هـ ۱۴۰۹ - ۱۴۴۹ م) عشایر کند و ز مند افغان بنابر عوا مل اقتصاد ی و کمی مراتع از و اد ی ار غسان قندهار

---

(۱) را ورتی به حو اله تذ کر ة الملو ك خطی

(۲) خر شو انی Kharaxavani ا ز شعبهٔ قبا یل سره بن افغانست که مؤ رخان ما بعد آنر ا خر شبو ن Kharaxbun نو شته اند و قبایل کند Kand و ز مند Zamand و کا سی Kasi ا ز ین عشیر ه است (مخز ن افغا نی خطی) خر شوا نی در پشتو بمعنی دار نـده خـو ی نیکو ست : ښه (خوب) + رشه (خو ی) + و ان (دا رند ه)

(۳) مطلع سعدین ۲ ر ۳۵۶ ببعد . (۴) پته خز انه ۲۱

کوچیده وبه همراهی قبایل گومل در وادیهای دریای کابل وارد شدند. رئیسان این قبایل مداد و مد و و شیخ عثمان و ملک سلطان شاه بودند. میرزا الغ بیگ تمام این سرکرده گان قبایل را فراهم آورده و بکشت، و تنها ملک احمد برادرزادهٔ سلطان شاه یوسفزائی نجات یافت و با یوسفزائیان به طرف شرق حرکت کرده و وادی پشاور را تا سوات بگرفتند و قبایل دلازاك را از انجا بر اندند، و تمام زمین های زراعتی وادی دریای کابل و سوات را تصاحب نمودند. (۱)

درینوقت است که این مردم، از حیات کوچی گری به حیات زراعتی قدم نهادند، و ملک احمد که بحیث یک سرکردهٔ مرحلهٔ اولین فیودالی ملک آنها بود، بعد شیخ آدم معروف به شیخ ملی بن یوسف از عشیره سره بنی پشتون که مقام پیشوایی داشت، نظام اجتماعی دوتر را درین این قبایل آغاز نهاده و به حیات زراعتی ترتیبی داد.

شیخ ملی بحیث یک مقنن Law-Giver کتاب «دو تر شیخ ملی» را در قوانین اجتماعی درحدود (۸۲۰ ه ۱۴۱۷ م) بزبان پشتو نوشت و چون این قبایل در وادی دریای کابل بین پشاور و سوات دریای سند بحیات ده نشینی و زراعت آغاز کرده بودند، شیخ ملی برای اصول تقسیم زمین و مسکن وچراگاه قوانینی را بر اساس عدالت و مساوات وضع کرد که درآن زمین زراعتی وآب و سراتع و دیهات افغان نشین بر عدد نفوس خانواده ها تقسیم میشد، ولی بعد از هر ده سال بر حسب افزایش یا کاهش افراد خانواده ها و نوعیت زمین زراعتی و سراب

---

(۱) برای شرح مهاجرتهای قبایل افغانی رجوع کنید به تاریخ مرصع - تذکرة الابرار و الاشرار - حیات افغانی - تواریخ حافظ رحمت خانی ومخزن افغانی و غیره

و پایا ن آب ، این تقسیم تجد ید میگشت . در این تقسیم تما م ا را ضی به شش تپه Tapa بخش گر دید :

۱-یوسفزی (۲)محمد زی (۳)گگیانی (۴) داوءدزی(۵)خلیل (۶)مهمند

هر یکی از این تپه‌ها به دفتر و برخه‌وپتی تقسیم‌می یافت که حصهء هرفرد را دروپتی‌یعنی‌زمین‌زرا عتی وند Wand ودر حصهٔء چرا گا هاو رشو Ursho گفتندی که بو سیله هیسک Hisk یعنی قرعه در تحت نظر کلی جرگهٔ داده میشد،ودر هر برخه‌مقداری‌از زمیین‌زراعتی‌رابنام سیری Seeray بیرون‌ازویش یعنی تقسیم میگذاشتند ،وازمحصولات‌این قطعه زمین‌برای‌امور عام‌المنفعه مانند مسجد و تعلیم اطفال ودم یعنی خانوانه خدمتگار امو رعامه‌دیه‌از قبیل دهل ز نی، اطـلاع عامه ومطـر بیو د لا کی و طـباخیو هـم بـرای مصارف حجر • Hujra (مهما نخانه دیه) کا ر میکر فتند .

برای تقسیم مسا کن ودیهات نیز در (د فتر شیخ ملی)چنین تر تیب بو د که هر کلی (قر یه) به محله ها تقسیم میشد که آ نر ا چـم Cham گـفتندی هـر چـم دا را ی حـو یـلی هـای متعد د ی بنام «کندر» بود وهر کندر ا طا قها بنام کوته Koota وصحنی‌بنام‌غولی Ghoolay داشت‌ودرهرچم یک‌مسجدویک هو جرهو یک برج.(برای نگرانی اوضاع و دفاع)بو د،و هر کندر تامدت ده سال درتصرف‌یک خانو اده می‌ماند. حصه یک فرد را از ز مین‌ز راعتی بگری‌و نه Bagray—Wand و تمام مملوکات ده سالهء او را که در ویش میگر فت موتی Moti می گفتند .

بعد از ترتیب دفتر کاریکه شیخ ملی در تاسیس سیستم ز راعتی و ر یفارم اجتماعی‌انجام‌داد برخی ازتپه های فرمی دیگر هم ازقبایل‌دیگر افغانی تشکیل شدند وزمیں هائی‌هم آباد ومز رو ع گردیدند که آنرا ((بانده)) Bandah

می نامیدند(۱) این وضع اجتماعی درعصر بابر هم در تمام قبایل افغانی موجود بود، ومردم آنرا دوتر Dawtar گویند، و لی با آمدن بابر وفتوحات او که از کانون فیودلیزم آسیای میانه برامده بود، این نظام اجتماعی دراراضی نزدیک به شهرها و شهر اهها با پیدا شدن نیمه فیودالان قبیلوی ضعیف گردید، و ما می بینیم که از قندهار تا سوات در بین این قبایل فیودالان سازش کار با قوای اسپرا طوری ای هرات و هند بوجود آمدند که وسیلهٔ تحصیل مالیات وتحمیلات در بارومر بوطین آن از طبقات عامه ودهقانان و رمه داران بودندوالقاب «مرزبان» و «سلطان» و «ملک» و «خان» و غیره را از دربار میگرفتند. چنانچه از بین همین قبایل یوسفزی ملک شاه منصور و طاوس خان پسران ملک سلیمان شاه بگفتهٔ خود بابردر مقام «دولت خواهی» بودند، و بابر بجهت مصلحت الوس یوسفزی دخترشاه منصور راگرفت واورا با «سال یوسفزی» در صحبت شراب بحضور بابر آوردند. در حالیکه خود وی در همین اوقات برافغانان صحرا نشین یوسفزئی ومحمد زی که در سمه (همواری) یوسفزی در تحت قوانین دفتر شیخ ملی زندگانی ده نشینی دهقانی صلح آمیزی داشتند باایلغار وچاپقون می تاخت، ولشکریان بابری غله های آنهارا تصاحب مینمود (۲). وبوسیلهٔ سلطان ویس سواتی که یکی از فیودالان سازش کار بود بر مردم ده کهراج چهار هزار خروار شالی تحمیل شد و بقول خود بابر چون مردم روستائی وکوهی این چنین تحمیلها نکشیده بودند غله را نتوانستند داد و ویران شدند. (۳)

بدین طور مردم قبایل از مراحل ابتدائی اقتصادی: کوچی گری ورمه داری به حیات زراعتی قدم گذاشته بودند وپیدایش مدارج فیودالی درحالت انکشاف

---

(۱) تاریخ پشاور ۶۰-۳۳ ودپشتو ادبیا تو تاریخ ۲ ر ۲۳۵

(۲) بابر نامه ۱۳۹

(۳) بابر نامه ۱۳۸

بود وفتوحات بابر ورسم ورواج درباری او که باقوت وزور برمردم عامه ودهقانان تحمیل میشد، درنواحی شهرها وشهراههای هندوستان به پرورش فیودالان مقتدر کمک کرد ودرقبایل یوسفزئی مالکان بزرگ زمین هارا مانند گجوخان رانی زی وطاووس خان وشاه منصورو سلطان ویس سواتی آفرید ولی در نواحی دور دست وکوهساران اصول دوتر باقی ماند تاکه درسنه ۸۶۹ ام بعد از استعمار انگلیس طرز جدید مالکیت زمین ومالیات آن بنام ((بندوبست)) جای آنرا گرفت و زمینداران بزرگ ونوابان را برای اغراض استعماری خود بوجود آوردند.
یاد اصول اجتماعی دوترشیخ ملی، تاکنون هم در پیرمردان کوهسار ان باجور وسوات ومهابن وغیره باقیست، ایشان از بین رفتن دوتررا ابتداء تاریخ خود قرار داده اند، مثلاً گویند: این واقعه ... سال بعد از دوتر واقع شده است.
چون وضع مالیات وتملیک اراضی، منافی عنعنات قدیم افغانی ورسم دوتر بود بر مردم آزادمنش پشتون آن قدر گران و ناگوار افتاد، که در بارهٔ این واقعه الیم مرثیه ها سرودند. واز انجمله «عزیز» ساکن باجا کلی تپه یوسفزی که شاعر پشتوبود، شعری سرود ودران میگوید: «مردم عامه را تاراج میکنند وباج میگیرند. داد وفریاد کسی رانمی شنوند، وزمین داران بتنگ آمده اند. این ظالمان انگلیسی، استخوان مردم را می شکنند وبنام مالیات، خون مردم رامی مکند واز یشان بزور وظلم پول میگیرند ...»
این بود مرثیهٔ آخرین نظام اجتماعی دوترشیخ ملی.

اما در هندوستان:

وضع اجتماعی براساس دورهٔ اقتصاد زراعتی کاملتر به حیات دیه نشینی منظم رسیده و اکثریت مردم در دیهات، باموز زراعتی اشتغال داشتند واز زمان مهاجرت قبایل آریائی بشمال هند یعنی عصر ویدی Vedic times گرامه Grama (روستا) اساس اجتماع آریائی بود، در عصر سلطنت دهلی که پادشاهان افغانی درمدت چندقرن بر هندوستان حکمراندند

سازمان‌های دیهاتی Valage Communities بطور منظم بوسیلهٔ پنچایت Panchayat System و نمایندهٔ آن چودهری و مقدم بادستگاه فیودالان جاگیردار ارتباط داشتند، وایشان هم در تحت اثر مستقیم دربار شاهنشاهان بودند. بنابرین بورژ و ازی متوسطه کاپیتالیزم ابتدائی پیش می‌رفت و طبقهٔ کشاورزان به صورت منظم سیستماتیک استثمار می‌شدند، و در جنگهایی که همواره بین فیودالان مقتدر یا پادشاهان درمیگرفت جان میدادند، و نظام جاگیرداری در «خالصات دولتی» در پیدایش سازمان فیودالی ونیمه بورژوازی مؤثر بود.

بابر باصطلاح خود این سرزمین را «قلمی» میخواند درحالیکه کابل و افغانستان «سیفی» بود (۱) یعنی نظام فیودالی سیستماتیک در هند زیر ادارهٔ «دیوان و قلم» بود و مانند افغانستان به‌استعمال شمشیر اداره نمی‌شد، بنابرین بابر همواره در افغانستان، بقول خودش «دغدغه هند» درخاطر داشت و میخواست حکمران چنین مردم مطیع و منظم شده یی در تحت فیودالی منظم باشد.

با آمدن بابر بهند، این سازمان فیودالی منظم قویتر شد، و مخصوصاً هنگامیکه اخلاف او مانند اکبر و جهانگیر و شاه جهان و اورنگزیب در تمام هند، شاهنشاهی نیرومندی را در تحت نظام های مترقی تشکیل دادند، و از تجارب لودیان و شیرشاه سوری استفاده‌های شایانی نمودند.

بافتح بابر در هندیک نوع حس اشرافیت ما فوق بشری هم در طبقات بالاتر مربوط دربار و مبنی بر تفوق نژادی ایجاد شد، زیرا بابر ترکان ماوراءالنهری خود زا بیشتر ارزش می داد و به حکمرانان بیانه نظم‌خان، برسبیل افتخار به نژاد ترکی خود نوشته بود:

با ترک ستیزه مکن ای میر بیانه
چالاکی و مردانگی ترک عیان است (۲)

---

(۱) بابر نامه ۹۲ (۲) بابرنامه ۲۰۹

وحتی وی بقول خودش به طرفداری اندجانیان متهم بود (۱) ولی پادشاهان افغانی پیش از و مانند خلجیان ولودیان چون مدتها در هند زیسته وبخوی و بوی هندیان عادی بوده اند ، رویهٔ بسیار دیموکراتانه ومدارای اجتماعی Toleration داشتند.مثلاً [redacted] ! !

چون خطیب چنین سخن طعنه آمیز گفت ، سلطان سکندر رومال خود را بردهان گرفته خندید وگفت : « ملا قادن ! البته ما هم بندگان خداییم » (۲)

مگر رویهٔ مغل در هند با هندوستانیان مانند با دار و غلام بود ، و بابر به ترك بودن خود افتخار میکرد ، ومباهات به ترك ومغل را با هم آمیخته بود ، وتفوق و اشرافیت مغل در هند آنقدر بروز وظهور یافت ، که از آن کلمهٔ تمغل Mughulization را ساختند ، و اگر هندوستانی به تقلید ، شیوه مغل را میگرفت ، او را شایان آن مقام و تمغل نمی دانستند . میرزا عبدالقادر بیدل (متوفا ۱۱۳۳ ه ۱۷۲۰) که خود از قوم بیر لاس مغل بود ، هندوستانی را مادون قوم مغل شمرده و تمغل هندیان را مورد لخریه قرار میدهد وگوید :

خنك تر ز زاغ است تقلید کبك   که هندوستانی تمغل کند . (۳)

---

(۱) بابرنامه

(۲) مرقع افغان ۱۳ به حواله تاریخ داؤدی خطی ۱۲ وطبقات اکبری ۱ ر ۲۹۸

(۳) دیوان بیدل ۳.۳ طبع کابل .

مسکوکات ، اوزان ، فواصل ، اوقات

مسکوکات :

عصر شاهی ظهیر الدین بابر و سالیان نخستین شاهی همایون درحقیقت زمان جنگ و اشغال عسکری Military-occupation بود بنا برین دار الضرب Mint مرتبی‌مانند اخلاف خود نداشتند . بابر و همایون مسکوکی سیمین بنام‌شاهرخی یا درهم داشته اند، که‌به تقلید مسکوکات شهزادگان تیموری آسیای میانه صرف درزمانی‌که ضرورت‌می افتاد در آگره یا لاهور و دهلی و کابل ضرب شده است .

شاهرخی سکهٔ سیمین یک مثقال نقره بوده منسوب به شاهرخ پسر امیر تیمور که درتمام خراسان و ماوراالنهر تا مجاری دریای سند رواج داشت یك شاهرخی مساوی بود باده پنس انگلیسی و ۱۸ دام هندی و هر روپیه هندی دو نیم شهرخی میشد (۱)

بر یك مسکوک بابر « ضرب اردو » دیده میشود که عبارت از دار الضرب لشکرگاه Camp Mint باشد و ازین برمی آید که وی در ایام لشکرکشی ها سکه های ضروری خود را درلشکرگاههای خود ضرب کرده است (۲)

بر این مسکوکات کلمه توحید و نامهای خلفای اربعه اسلامی و سنه و نام القاب پادشاه و نام شهر یا جاییکه درآن ضرب شده بـا خط نستعلیق یا نسخ نوشته میشد . که بعد از آن در عصر اخلاف بابر ازحیث زیبائی سکه و مقدار و زن و نام ، متنوع زیاد یافته و گاهی علامۀ خاصی Mint-marks از قبیل اشکال حیوانات (بروج آسمانی) و دیگر چیز ها دارد .

---

(۱) ترجمه انگلیسی بابرنامه ۱ / ۲۳۳ ابوالفضل علامی گوید که روپیه در عصر شیرشاهی رواج یافت ، که بعد از مرگ بابر باشد .

(۲) The coins of India C.J. Brown Culcutta

از عصر سلطنت لودیان در هند مسکوکاتی رواج داشت که تا عصر بابر ادامه یافته است بدین طور:

یک دام = ۲۵ جیتل

دام (پیسه یا فلوس مسی بوزن ۵ تانک = ۵ / ۳۲۳ گرین.

هر ۵ دام مساوی = ۲ انه عصر انگلیسی بود، که دام را بهولی هم گفتندی منسوب به سلطان بهلول لودی.

۴۰ دام = یک روپیه سیمین (۳) = ۲ شلنگ و سه پنس.

تمام حساب مالیات و بخشش ها و اقطاع بابر که درین کتاب آمده بحساب دام بهلولی بود. و بابر از مسکوک سرخ و سفید و سیاه ذکری دارد (۴) که مراد سکه های طلا ـ نقره مس باشد. (۵)

---

(۱) آیین اکبری ۱ / ۱۸ واید وانسد هستری ۵۷۵

(۲) بابر نامه ۲۲۹

(۵) ترجمهٔ بابرنامه ۲ / ۳۵۸. در هند از زمان قدیم سکه یی بنام دلنی و ان Delhi Wol رواج داشت که مؤلف تاج المآثر از آن ذکری دارد، ولی بعد از آن در عصر سلطنت اسلامی جیتل بجای آن مستعمل شده است. و کلمهٔ تنکه هم از زبان سنسکریت آمده و در مقابل درهم عربی رواج یافته که بر درهم هندی سلطان محمود ۴۱۸ هـ ۱۰۲۷ م دیده می شود، وزن آن در آغاز صدرتی هندی = ۱۷۵ گرین نقره بود = ۶۴ جیتل مسی.

همدرین عصر یك هشتگانه مساوی هشت جیتل و هشت هشتگانه یك تنکهٔ سیمین بود که جیتل بهلولی یك ربع تنکه ارزش داشت وبهای طلا درمقابل نقره، در عصر شیر شاه یك مقابل نه و کسر چهار بود.

ابن بطوطه تنکهٔ معمولی هندی را دینار گوید و بقول صاحب مسالك الابصار یك تنکهٔ طلا یی سه مثقال وزن داشت و یك هشتگانه مساوی درهم مصری و شامی بود. (Some cultural aspects 221) وحاشیهٔ ترجمهٔ اردوی سفرنامهٔ ابن بطوطه ۲ / ۱۲ طبع لاهور ۱۸۹۸ م)

اوزان:

درعصربابر در هند اوزان ذیل مروج بود :

۸ رتی = ۱ ماشه

۴ ماشه = تانگ (۳۲ رتی)

۵ ماشه = ۱مثقال (۴۰رتی)

۱۲ماشه = ۱ توله (۹۶رتی)

۱۴ توله =۱سیر (۱۱۲رتی)

۴۰ سیر = ۱من (۴۴۸۰رتی)

۱۲ من = ۱ مانی (۵۳٫۷۶۰ رتی)

۱۰۰ مانی =۱میناسه (۵٫۳۷۶٫۰۰۰ رتی)

جو اهرو مرو ارید رابه مقدار تانگ وزن میکردند (۱)وسنگ معیاری‌وزن‌طلا ۴۰۰مثقال مساوی یک سیر کابل‌بود، درحالیکه سنگ نقره د و صد و پنجاه مثقال = نیم سیر کابل وزن داشت. (۲)

اعداد صعو دی :

درعصر بابر رواج اعداد در هند چنین بود، که با بر آنرا دلیل بسیاري ما ل هندوستان میدا ند :

صد هزار- ۱ لک

صد لک - ۱ اکرو ر

صد کرور - ۱ارب

صد ارب -۱ کرب

صد کرب- ۱ نیل

صد نیل- ۱پدم

صدپدم - ۱سانگ (۳)

---

(۱) بابر نامه ۴۰۲ (۲) بابر نامه۲۲۹ (۳) بابرنامه ۴۰۲

اوقات :

به‌قرار شرح خود بابردرهندو ستان‌سه‌فصل بود. که به‌حساب‌مروج عصراوچنین‌است:

(۱) چهار ماه‌تابستان‌چیت‌ـ بیسا کهـ جتهه‌، اساره = حوت‌ـ حمل‌ـ ثورـ جوزا .

(۲)چهار ماه‌بر شکال‌ساون،بهادون،کوار،کاتک=سرطان‌ـ اسدـ سنبله‌ـ میزان.

۳ـ چهار ماه زمستان اگهن‌ـ پوس‌ـ ماگهـ پهگن = عقرب‌ـ قوس‌ـ جدی ـ دلو.

بیک اعتبار دیگر از جمله ۱۲ ماه دو دو ماه را یک فصل میشمارند که جمله ۶ فصل باشد. روز ها مانند ملل دیگر هفت بوده وشبانه‌روز رابه(۶۰)قسمت کرده اندهر قسمت ر اگهری Ghari (۱)

گو یند. که عبارت از (۶۰)پل باشد ،ویک شبانه روز سه هزاوشش صدپل بود که هر پل شصت چشم ز د ن حسات میشد ، وبدین حسات یک شبا نه روز ۲۱۶۰۰۰ چشم زدن بود .و نیز هر شب و روز را به چهار چهار حصه تقسیم کنند، که هر یک ر اپهر Pahar (و بفار سی پا س)شمارند (۲) که هر پهر عبارت از ۷۱/۲ نیم گهری باشد (۳).

در تمام شهر های هندو ستان یک طبق بر نجی آو یخته میباشد ، بنام گریال Gharial و سر د ی مقر ر بود ، او ر ا گر یالی میگفتند ,وی طاسی‌داشت که ته آن شکاف بود، و چو ن‌در آ ب‌میگذ اشتند ، در یک گهر ی پر میشد وآنگهی گریالی همان طبق بر نجی (گهریال)رابه میخ کو بی بصدا می آورد ودرگهری اول‌یکبار و در دو م دو بار و همچنین بعد ا ز هفتم هنگا میکه پهر میگذشت زو د زود می نو اخت وپس ازان باز ازیک آغا ز میکر د .

چون دُر ین ترتیب امتیاز عدد پهر نمی شد ، ومخصو صاً کسانی که شبا نه

---

(۱)هر گهری ـ ۲۴ دقیقه

(۲)بابر گو ید که کلمه پاسبان فارسی ازاین ریشه است .

(۳)پهر ـ۳ ساعت

از خواب بر می خاستند نمی دانستند که کدام پهر است ؟ بنابرین بابر مقرر داشت که بعد از نو اختن عدد گهری بفاصلهٔ کمتر عدد پهر را هم بنوازند ، تا در نواختن گهریال عدد پهر وعدد گهري هردو معلوم باشد . (۱)

فواصل :

در عصر بابر برای تعین فواصل کروه Kroh (کوس Kos) مقیاس طول بود که در حدود دو میل کنونی باشد ، و هر کروه را به دهوه Dhawa تقسیم میکردند (۲) بابر بعد ازفتح هند در ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م طناب پیمایش را چنین تعین کرد :

۹ مشت ــ ۱ گز

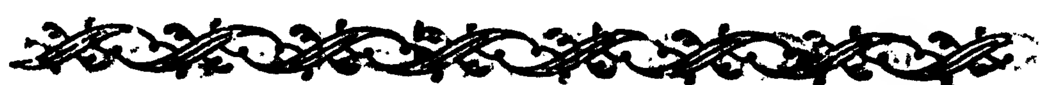
۴۰ گز ــ ۱ طناب

۱۰۰ طناب = ۱ کروه (میل آنوقت)

بابر در سه بیت ترکی این مقیاس طول را نظم کرده و گوید :

«چهار هزارگزم یک میل است، که مردم هندوستان آنرا کروه گویند، وهرگزمساویست بایکنیم کیوبت (کاری = ذراع) که هر کاری شش مشت (توتام) Tutam باشد ، وهر مشت هم بطول شش ایلک (Ailik) (انج) است که هر انج درازی شش برنج دارد. (۳)»

بدینصورت در عصر بابر طول یک کروه ۱,۲۹۶,۰۰۰ برنج بود.



---

(۱) بابرنامه ۲۰۴

(2) Some aspects 224

(۳) ترجمهٔ انگلیسي بابرنامه ۳۵۷/۲

تشکیلات عسکری:

از خصایص بسیار مفید ادارهٔ بابر، تنظیم عسکری او بود، که در اکثر جنگها وسیلهٔ پیروزی او بوده است. این گونه تنظیم لشکری از عصر تیمور در خانوادهٔ بابر باقی بود، وامیر تیمور در کتاب تزک خود آنرا شرح داده است، وبابرهم درهمین تنظیمات، تجربه وسابقه یی داشت، وهمواره‌درأس این تنظیم، امرای عسکری باتجربه وآزموده‌ٔ خود را می گماشت.

بابر لشکریان خودرابرده ده وپنجاه نفر تقسیم میکرد، که هر دسته سرداری داشت ودر میدانهای جنگ مواقع خود را چنین میگرفتند:

۱ـمیمنه(برنغار) (۲ـمیسره (جرنغار)

(۳ـقلب (قول) که برراست آن اونگ قول وبرچپ سول قول بود. ودر مرکز قول یک دستهٔ خاص لشکروجود داشت، که‌قسمت راست آنرا اونگ یان وچپ راسول یان میگفتند.

ولی باخود بابر هم درمرکز قول، جوانان‌خاصه بنام «تابین» می بودند، که یمین ویسار آنها را صرف بنام اونگ وسول نامیده بود. (۱)

بابر بدین ترتیب درجنگ قندهار ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷م وجنگ پانی پت ۹۳۲ هـ ۱۵۲۵ م عساکر خود را اترتیب وبمیدان جنگ‌حاضر کرده بود. (۲) ولشکر او عبارت از سه صنف پیاده Infantry وسوار Cavalry وتوپچی Artillery بود که‌درصنف توپچی ضرب‌زن‌ دیگ‌فرنگی‌ـ‌ارابه‌وتفنگ شامل میگردد، واین صنف درصف اول محاربه قرار میگرفت، وآتش‌باز ـرعد انداز‌ـتفنگ‌اندازفرنگی‌اندازکارکنان این دسته بودند.

درهر سه‌صنف، سپاهیان عادی درتحت قیادت «امرا» بوده اند، وگاهی‌سپاهی عادی نظر به دلاوری ولیاقت خود به «تابین خاصه» می آمد، که‌این جماعت

---

(۱)بابر نامه ۱۳۲

(۲)با برنامه ۱۳۳-۲۱۱

را «نزدیکیان وایچکیان» می نامیدندواز همین درجه به «مرتبه امرائی» میرسیدند (۱) که عبارت از منصب دار Officer باشد.

درجنگ هائی که بابر رابه کنار های دریای گنگ با بنگالیان روی داد (۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م) علاوه بر استعمال صنوف ثلاثهٔ لشکری، کشتی های زیادی در دسترس سپاهیان بابر بود، که آنرا بنامهای ذیل ذکر میکند:

۱- کشتی، گنجایش، پیشکش سلطان جلال الدین که دو طبقه داشت.

۲- کشتی آسایش، برای اباته و آرام که سابقاً کشتی بابری نام داشت.

۳- کشتی فرمایش، برای رسانیدن اوامر واطلاعات و کارهای متفرق دیگر.

۴- کشتی آرایش، که بنام پیش کش کنندهٔ آن آرایش خان نامیده شده بود. این کشتی ها تالار های کلانی داشت. (۲)

در عصر بابر درهندوستان مطابق «قاعدهٔ پرگنه» برعدد نفوس یکصد هزاری صد سوار به عسکر می آمد که هر کرور راده هزار سوار شمار میکردند وبدین حساب درفرمان جمادی الاخری ۹۳۳ هـ ۱۵۲۷ م عدد عساکر مخالف خود را دوصد ویک هزار سوار بقلم میدهد (۳) که متعلق به عدد نفوس ۲۰ کرور وده لک باشد، درحالیکه تمام لشکریان بابر در جنگ پانی پت دوازده هزار بود. (۴)

سنگ، ضرب، توپ، فرنگی، تفنگ:

درجملهٔ آلات واسباب جنگ که بابر بر شمرده یکی ضرب زن است (۵) که در تخریب ابنیه و قلاع دشمن ازان کار گرفته میشد. در جنگ خانوا ده ۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م نادر العصر استادعلی قلی سنگهای عظیم را بجانب آن حصار انداخت

---

(۱) بابر نامه ۱۳۳

(۲) بابر نامه ۲۳۷ و ۲۴۰ ببعد

(۳) بابر نامه ۲۱۰

(۴) بابر نامه ۱۷۸ (۵) بابر نامه ۲۲۸

و باند اختن سنگ وضرب زن وتفنگ بسیاری از ابنیهٔ کفار را منهدم ساخت (۱) پس درینجا سلاح سر د وگرم هر دواستعما ل شده وشاعری در ان بار ه گفت :

همه هند وان گشته خوار و ذلیل Yan بسنگ وتفنگ همچواصحاب فیل (۲)

این سنگ بو سیله دیگ اندا خته میشد ، وبابر د رسنه ۹۳۴ ه ۱۵۲۷ م این فن را تجر به کرد، واستاد علی قلی به دیگ کلان سنگ انداخت ، اگر چه سنگ اودور رفت ، امادیگ پاره پاره شد هرپاره اوجمعی رازیر کرده وهشت کس بمرد (۳)

کلمهٔ دیگ که در متن فارسی بابر نامه آمد ه در تر جمهٔ انگلیسی Yan یا battery ا ست (۴) وشاید یکنوع توپ رادران وقت د یگ میگفتند، که برارابه نصب میشد، زیرابابرگوید : که برای آوردن آن را ه ارابه روهموارانتخاب شد. (۵)

در بابر نامه در فن ضرب ز نی و سنگ اند ازی وتو پچی ، د و نفر مصطفی ر و می و استاد علی قلی ر ا می شناسیم ، که هر دو در جنگ پانی پت ضرب ز نی میکر دند (۶)

درجنگ در یائی بالا ی ر و د گنگ ۹۳۵ ه ۱۵۲۸ م با بر ا ز ا سلحهٔ گو نا گو نی که ا ستعمال کرده چنین ذ کر ها دا ر د :

ا ستاد علی قلی دیگ فر نگی و ضرب ز ن را گذ اشته با تفنگ دا ر ان انگیز جنگ کند . (ص ۲۳۸) استا د علی قلی و مصطفی به ضرب ز ن اند اختن و د یگ ماند ن امر شدند . (ص ۲۳۹) استاد علی قلی و مصطفی به تو پ و تفنگ و ضرب زن و فر نگی بجنگ مشغو ل شد ند (ص ۲۳۹) من خود ر فته فر نگی وضرب ز ن انداختن استاد علی قلی را دیدم و ا ستاد علی قلی بسنگ فر هنگی دو کشتی زده غرق کر د ، و د یگ کلا ن ر ا

---

(۱) بابرنامه ۲۱۳

(۲) بابر نامه ۲۱۴

(۳) بابر نامه ۲۱۸ (۴)ترجمهٔ انگلسی بابرنامه ۲ ر ۳۲۳

(۵)بابر نامه ۲۱۹ (۶) بابر نامه ۱۲۵

بجای جنگ برد (ص ۲۳۹) استاد کس فرستاد که سنگ تیار شده است. فرمان شد که این سنگ را نیند ازند و باز یک سنگ دیگر تیار کنند . . . استاد یک نوبت سنگ کلان انداخت، باز چند مرتبه فرهنگی انداخت (ص ۲۴۰)

از ین بیانات بابر معلوم میشود، که توپ و دیگ فرهنگی و ضرب زن و تفنگ هر یکی اسلحه جدا گانه یی بودند، که در جنگهای میدانی و قلعه گیری و جنگ های دریائی استعمال شده اند.

تیر اندازان:

تیر و کمان از اسلحهٔ سرد عصر بابر است که از زمان قدیم مسورد استعمال جنگاوران بود، خود بابر هم در تیر اندازی مهارتی داشت، و در حین فتح کابل در ۹۱۰ ه ۱۵۰۴ م به تیر خودش چهار و پنج کس را زده بود (۱) در بابر نامه در شرح جنگها از استعمال تیر و کمان خبر های زیادی موجود است (۲)

ارابه و توره

بابر درجمله آلات جنگی ارابه Carriage را با ضرب زن و تفنگ یکجا نام میبرد (۳) و این تاکتیک جنگی را تقلیدی از طرایق جنگی غازیان روم (ترکیهٔ عثمانی) می شمارد، که بجهت پناه تفنگچیان و رعد اندازان که در پیش سپاه بودند، صفی از ارابه ترتیب نموده با یکدیگر بزنجیر اتصال می دادند (۴) در جنگ پانی پت ۹۳۲ ه ۱۵۲۵ م بقیادت استاد علی قلی هفت صد ارا به ترتیب شد و بدستور روم ارابهارا بجای زنجیر به خام گاو بافته Twisted bull hides با یکدیگر بستند ودر میان هر دو ارابه شش یا هفت توره Tura بود،

---

(۱) بابرنامه ۸۰ — (۲) مثلا ص ۱۲۷ و ۱۳۷

(۳) بابر نامه ۲۲۸ — (۴) بابر نامه ۲۱۱

که تفنگ اندازان درعقب این ارابه ها و تورها ایستاده تفنگ می انداختند (۱).

بابر در اسباب قلعه گیری Besieging-inplements تور و شاتو Scaling Ladder را ذکر میکند (۲) که این تورها را به Testudos یعنی سپر یا پرده یا Palisade ترجمهٔ کرده اند (۳) واکنون در افغانستان کلمه تور بضمهٔ اول و واو مجهول، بمعنی مشبک Reticulatus تارهای نخی است و البته برای مقاصد دفاعی از حمله تیر وشمشیر سپری را از شاخه های درختان و نباتات سبد می بافتند، وآنرا در دست می گرفتند، و یا پیش روی دشمن حایل می ساختند.

بقول بداونی: در بین دو ارابه شش هفت توبرهٔ پرخاك تعبیه مینمودند، تا تفنگ اندازان در پناه ارابه و توبرهٔ پرخاك تفنگ اندازند، سواران ازاطراف وجوانب بیرون تاخته به مدافعه و مجادله قیام نمایند، ووقت ضرورت بازبعقب ارابه معاودت کنند (۴)

تفنگ اندازان:

تفنگ (تفک) از اسلحهٔ ناریه، همواره در لشکر بابر بوده و در جنگ با جور ۹۲۵ هـ ۱۵۱۹ م استاد علی قلی و ولی خازن تفنگ انداز ان ما هر لشکر بابر بودند و علی قلی ۵ کس را به تفنگ زده انداخت و بابر گوید که دیگر تفنگ اندازان هم در تفنگ اندازی جلادت بسیار وی نموده و تاشام ۷ - ۸ نفر باجوری را بضرب تفنگ کشتند. در پس

(۱) بابر نامه ۱۷۳

(۲) بابر نامه ۱۳۷

(۳) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲ ر ۸۰ و ۱۸۲

(۴) منتخب التواریخ ۱ ر ۳۴۳

معاربه علی قلی دو مرتبه فرهنگی هم انداخت . (۱) از ین سلاح بنام فرهنگی در بابر نامه مکرراً ذکر میشود و ظاهراً مراد تفنگ ساخت فرنگ (اروپا) باشد که با باروت Gun-powder فیر میشد و بنا برین بداونی مؤرخ ، استاد علی‌قلی را « آتش باز » گفته‌است (۲) .

بابر در سنهٔ(۹۳۵ھ ۱۵۲۸ م) بعد از فتوح اراضی آن طرف گنگ ، در محفل جشن و طوی به تفنگ انداز ان خاص خود پهلوان حاجی محمد و پهلوانان بهلول و ولی یار و دو پسر استاد علی قلی یك یك خنجر Dagger انعام داد (۳) و از ین هم پدید می آید که صنف تفنگ اندازان جزو لشکر های بابر بوده اند و او تفنگ را از آلات خاص جنگی قرار میدهد (۴) . و تفنگچیان‌در جبهه نخستین میدان جنگ پیش سپاه مقام میگرفتند (۵) .

رعد اندازان :

در فتح نامه جنگ خانوه که در جمادی الاخری ۹۳۳ھ ۱۵۲۷م صدور یافته با تفنگچیان ، کلمهٔ رعد انداز ان هم ذکر شده (۶) که پیش از سپاه بودند . این کلمه را برق انداز هم آورده اند که در هندوستان برای Matchlock-man استعمال میشد و معنی رعد انداز Thandr-darter باشد که به Gunner هم آنرا ترجمه کرده اند (۷) و باید رعد انداز غیر از تفنگچی یا تفنگ انداز باشد ، که بگمان من همان ضرب زن و توپچی است که سنگهای کلان را بوسیلهٔ توپ بر دشمن میزد و مانند صاعقه و رعد میبود .

---

(۱) بابرنامه ۱۲۸ ر ۱۷۱

(۲) منتخب التواریخ ۱ ر ۳۴۳

(۳) بابرنامه ۲۲۹ (۴) بابرنامه ۲۲۸ (۵)بابرنامه ۲۱۱

(۶) بابرنامه ۲۱۱ (۷) ترجمه انگلیسی بابرنامه ۲ر ۲۹۶

فیل:

درجنگهای هند، راجگان و امرای آنجا فیل را هم در لشکر کشی های خود درمقابل بابر استعمال میکردند وگاهی این فیلها درجملهٔ اموال غنیمت بدست لشکریان فاتح بابر می افتاد، وبنابرین جزوی از لشکر بابربود. درجنگ پانی پت لشکر سلطان ابراهیم هزارفیل داشت(۱) و درجنگی که همایون با حمید خان در حدود انباله کرد هفت و هشت فیل رابه غنیمت آورد (۲) ودرسنهٔ (۹۳۵ هـ-۱۵۲۸م) بابربه پسر خود عسکری درجملهٔ انعامات دیگر ده فیل هم بخشید (۳).

چاپقونچی:

یکی ازعملیات خطرناک جنگی دوطول زندگانی عسکری بابر رسم «چاپقون» است که معنی آن شبخون وحملهٔ ناگهانی وچاپیدن اموال وغارت مواشی دیگران باشد. واین کار همواره داخل تاکتیک حربی نبود، بلکه برای بدست آوردن خوراکه ومواشی واموالیست که به لشکریان در اوقات لازمه داده میشد.

بابر همواره، چه در افغانستان وچه در هندوستان، دسته های «چاپقونچی» داشت که ناگهانی برسر قبایل افغانی ویا در هندبرمردم می تاختند، ودر اکثر این تاخت وتاز، خود بابر هم حصه میگرفت.

در بابرنامه باچاپقونهای متعدد بابر بر قبایل افغانی غلجی ودر کورم و بنو وغیره برمیخوریم که در هر چاپقون به هزاران عدد مواشی وحیوانات بار بردار را بغارت ودربین لشکریان خود تقسیم کرده است (۴).

---

(۱) بابر نامه ۱۷۴

(۲) ببر نامه ۱۷۱

(۳) بابر نامه ۲۲۸

(۴) بابر نامه ۲۳۹

جای تعجب است که این رسم چاپقو ن در هندوستان که بابر در انجادارای خزاین وافر وحشم وطمطراق شا هانه است نیز تعقیب میگر دد و ازان جملهٔ چاپقو نهای است که در هندچندماه پیش از جنگ پانی پت بعمل آورده است (۱) رسم چاپقون درقبایل آسیای میانه واز یک رواج داشت وبابر آنرا از انجا باخود انتقال داده بود. که علاوه بربدست آوردن اموال وآذو قه وسیلهٔ ترس وتعجیز خصم هم بود .

فتح نامه ها :

بابربعداز فتح جنگهاي گرم ،بکارهاي تبلغی نیزسی پر داخت واطلا عا ت فتو حات خو درا به اطر ف کشور خودمی فرستا د، واین یک نوع جنگ سر دي بود که درمقابل رقیبان ومخا لفان خودانجام میکر د،وهم طرفداران وحکمرانان خود را در نواحی دور دست کشور دلداري میداد . در سنهٔ (۹۳۲ھ ۱۵۲۵م) بعد از فتح همایون برحمیدخان ،ازشاه آباد حصار فیر وزه فتح نا مهٔ خو د را بو سیلهٔ رحمت پیاده به کابـل فرستاد(۲)ودرسنهٔ (۹۳۳ھ ۱۹۲۶ م) بعد از فتح پانی پت ودیگر بلاد هند،فتح نامه یی رابه انشاي شیخ زین نشرداد، ودران ازفتح نامه هاي سابق هم ذکـري داد (۳). این فتح نامه با انشاي متکلف ومز ین مستندبه آیات قران ومقولهٔ هاي عربی، مشتمل بر شرح جنگها وفتو حات نوشته ووانمـود میشد که این همه فتوح وپیرو ز یها ،نتیجهٔ الطاف خدا وندي بود ه ودرطغراي آن بانام بابر لقب «غا زي» هم نوشته شد (۴) .

---

(۱) بابرنامه ۱۷۰

(۲) بابر نامه ۱۳۸ ،۱۷۱، ۲۱۵

(۳) بابر نامه ۲۰۹

(۴) بابر نامه ۲۱۴

کنگاش :

این کلمهٔ ترکی بمعنی مجلس مشورت است وبابر همواره د را سو ر جنگی وتاکتیک آن با امراء ولشکرداران خود کنگاش میکند .چون زندگانی بابر تا آخر عمر درکابل وهند به جنگها وفتوحات گذشته ، د رامو ر ملکی کمتر کنگاش داشته ، ولی در ترتیب نقشه هاي جنگی وتفوق برد شمن همواره از کنگاش کارگرفته واز کسانی که دران جنگها بااوبوده اند «یک مجلس مشورهٔ حربی» تشکیل میداده است . وي گو ید : که پیش از جنگ پانی پت و ترتیب لوازم جنگی «تمام امرا وجوانانی که سخن میدانستند به کنگاش طلبیده کنگاش عام کرده ونظر به ترتیب ووضع جنگی شهر پانی پت را یها قرار گرفت(۱). وهمچنین در جنگ(۹۳۵ ه ۱۵۲۸ م) جو نپور امراي ترک وهندو را بمشورت طلبیده درباب گذشتن آب کنگاش کرده شد (۲)وهم د ر جنگ رانا سانگا پیش ازآغازجنگ ،کنگاش کرده شد وبابر برخلاف راي امر اقدام بجنگ کرد وفتح نمود وهم درین مجلس نطقی ایرد داشت که رجال دربار رابه اقدام جنگ تشجیع وقانع نمود (۳)در قصر هاي شاهی هم بنائی بنام «خلوت خانه» براي مجلس مشوره وکنگاش وجود داشت (۴)که درارگ بالا حصار کابل واگره ازین بناها خبري داریم .

مصارف عسکری :

بابر اکثر عوايد سلطنت خود را در امور عسکر و لشکر کشی صرف میکرد ، وی علاوه برمالیات هند که درحدود ۵۲ کرور تنکه بود خزاین دهلی وآگره را که سلاطین لودی افغانی فراهم آورده

(۱) بابر نامه ۱۷۳

(۲)بابر نامه ۲۳۸ ۱۳۸ (۳) منتخب التواریخ ۱ ر ۳۳۹ واکبرنامه ۲ ر ۲۵

(۴) بابر نامه ۲۳۰ و ۲۳۱

بودند در دست داشت ،ولی در سال ٩٣٦هـ ١٥٢٨ م تمام آنرا صرف کرد وفرمان داد ،که درفیصد ، سی را بر مالیات گذشته اضافه کنند (١) وی گوید :

درهمین فرصتها خزانهای دهلی وآگره اسکندر وابراهیم تمام شده ، بجهت یراق لشکر و بجهت دارو وماهیانهٔ توپ وتفنگچی روز پنجشنبه هشتم صفر ، از وجه جمیع وجه داران فرمان شد که صدوسی بدیوان فرود آورده ، باین اسباب وآلات صرف و خرج کنند .»(٢)



(١) ترجمهٔ انگلیسی بابرنامه ٢ ر ٣٣٥

(٢) بابرنامه ٢٢٦

تجارت

افغانستان از زمان قدیم بر سر چهارراه تجارتی هند وچین باممالک غربی آسیائی واقع بود، راههای معروف تجارتی ابریشم Silkroad وراه‌عقاقیر Spice Road هر دو از هند در ین کشور می‌گذشت. وامتعهٔ تجارتی هندبوسیلهٔ کاروانهای بزرگ انتقال ومبادله می‌یافت .

این مبادلات تجارتی از وقتی که بر صغیر هندبوسیلهٔ غزنویان وغوریان مفتوح گردید با افغانستان واز راه افغانستان به ممالک شمال وغرب آن جریان داشت وعموماً از سه شهراه کاروان روبازرگانی صورت میگرفت :

اول : ازوادي پنجاب ودریاي سندعلیا از گذرنیلاب ووادي پشاور به کابل .

دوم : ازوادي دریاي سندو سطی وبنگش برراه هاي کاروان رووادي گومل وکورم وکوتل پیوار به گردیز وغزنه وولایت جنوبی کابل .

سوم : ازوادي ملتان وسندوبندرهاي بحري آن برراه دره بولان یاوادي ژوب به قند هار وهرات .

از جملهٔ این راهها شهراه شمالی پنجاب به کابل بعدازفتح این شهر بدست بابر درتصرف اوبوده وکابل یک مرکزمهم تجارتی بین هندوماوراءالنهر بود وبقول خودش از فرغانه وترکستان و سمرقند وبخاراوبلخ وحصارو بدخشان کاروانهاي تجارتی بکابل می آمدوسوداخانه خوبی بود، که هرسال هفت وهشت هزاراسپ بکابل می‌آمد ازجانب هندوستان هم پانزده‌وبیست هزارخانه‌وار کاروان بکابل وارد میگشت و متاع هندوستان از راه کابل به ممالک دیگربرده میشد واز هندرخت سفیدوقند ونبات وشکر وعقاقیر می آوردند .

معاملات تجارتی کابل چنین پرنفع بود که‌سودا گران‌برده تاسی و چهل فایده می ستدندودرکابل ازانواع کالاي تجارتی خراسان‌وعراق(ایران کنونی) و روم (ترکیهٔ عثمانی) و چین یافت میشد (۱).

---

(۱) بابر نامه ۸۱

وازدات مهم تجارتی هند ازین راهها طلا ونقر ،ابریشم، اسپ، فلزات،عاج، مرجان Coralعنبر Amber احجارنفیسه، بخمل velvet چکمن Brocade البسه،عطر یا ت، ظرف چینی، غلامان افریقی نباتات طبی Drugs و صادرات آن انواع منسوجات و کاغذ ونیل وافیون وعقاقیر واموال گوناگون دیگربود . (۱) طوریکه بابر گو ید :از هندو ستان درحدود ۲۰ هزار خانوارکارو ان بکابل می آ مدند که مراد ازان مردم پوند ه (کوچی) باشند، این مردم ازافغانستان گوسفند روغن، اسپ شتر وبرخی عقاقیر کوهی مانند هنگ، وموبیائی وانواع منسوجات ابریشمین هرات وماوراء النهررابهند می بردندوازانجاشال وپتوي کشمیري وانواع منسوجات وپاي پوش ملتانی وپشاوري راانتقال میدادند .

این راههاي تجارتی هنداکثر در مناطق افغان نشین بین کابل وغز نی وقندها ر ودریا ي سندمیگذ شتند و کاروانیان د رتحت بد رقهٔ این قبایل افغانی درمقابل ادا ي حقوق خاص گمرکی (باج راه) عبورومرورمیکردند، وگا هی بابربرا ي تصفیه راه کاروانها ي تجارتی براین قبایل تاخت وتازي مینمود. (۲) تا کاروانها بسلامت به شهرهاومرا کز تجارتی بر سند .



(۱) ایدوانسد هستري ۵۷۵

(۲) بابر نامه ۱۵۲

خاتمه

عایله و فرزندان بابر

بابر زنان منکوحهٔ ذیل داشت :

۱ـ عایشه سلطان بیگم دختر سوم سلطان احمد میرزا پادشاه سمرقند عم بابر که درسن ۵ سالکی بااو نامزدشده بود واورابعد از لشکر کشی اول بر سمرقند عروسی کرد وی یک دختر داشت که در خوردی بمرد .

روابط بابر بااین زن خوب نبود وبالاخراو راخواهر کلانش را بعه سلطان بیگم بفریفت واز خانه بر آمد .

بابر درین باره مینویسد: «عایشه سلطان بیگم نام دختر سلطان احمد میرزا راکه در زمان حیات پدر وعم بمن نامزد کرده بودند، درخجند آمده بود، در ماه شعبان (۹۰۵ھ مارچ ۱۵۰۰م)اورا گرفتم دراوائل کدخدائی اگرچه مهر من بدنبود ،ولی اول کدخدائی از جهت حیاو حجاب در هرده روز وپانزده روز وبیست روز یک مرتبه می‌رفتم آخر آن خود مهر هم نماند و لی حجاب هنوز بیشتر شد در یک ماه وچهل روز ما در من خانم بحصلتها سر زنش کرده به تشویشها میفرستاد .» (۱)

ازین بر می‌آید که بابر بحیات جنسی بسیار ولوغ نبود زیرا در همین حالی که اولین ازدواج او بود ،ازملاقات بازن نو جوان خود گریزان گشت، و حتی دل به امرد بازاري(بابري) نام هم بست ، و بقول خودش در عشق او آشفته و سر وپا برهنه بیقرار وبی اختیار میگشت (۲) پس در چنین حالت عایشه بیگم که کفو همسر ودختر کاکاي اوبود حق داشت خانه را پدرود گوید واز زنا شوئی با چنین مرد بگذرد .

---

(۱) بابر نامه ۴۸

(۲) بابر نامه ۴۹

۲-زن‌دوم بابر زینب سلطان بیگم نامد اشت که بعد از فتح کابل به نکاح اوآمده‌وعمزاده اوبود دختر پنجم سلطان محمود میرزا پادشاه حصار. این زن را بابر به خواهش ما در خود گرفته بود که بعد از دو سه سال به مرض چیچک درگذشت.

۳-زن سومش معصومه سلطان بیگم خواهر زن اولین عایشه‌سلطان بیگم ودختر پنجم‌سلطان احمد میرزا بود که‌در هرات بابر را دید وبر او عاشق شد ودرکابل بعقد زنی او آمد و یک دختر بنام معصومه داشت که حین زایش اودرگذشت ومعصومه در هند باپدر پیوست و در انجا بمرد.

۴- زن چهارمش دختر شاه منصور با جوري بنام بی بی مبارکه ازقوم یوسفزئي افغان بود که‌گلبدن بیگم در همایون نامه او را «افغانی اغاچه» مینامد وهم‌وی‌نعش‌بابر رادر عصر شیر شاه‌سوری بکابل آورده ودفن کرده بود وی درهند تاعصر اکبر زندگی داشت ولی بابر را ازاو فرزندي نبود وگویند که برادرش میر جمال از طرف بابر منصب ممتازي داشت وهر دو بااو بهند رفتند ،ودر عصر اکبري در انجابمردند.

بابر درا حوال سال (۹۲۵ ﻫ) دربن باره چنین می نویسد:
« از افغانان یوسفزئی ملک شاه‌منصور پسر ملک‌سلیمان شاه آمده درمقام‌دولتخواهی‌بود ، بجهت مصلحت اولوس یوسفزائی دختراو را طلبیده شددر ین‌منزل(ماندیش)خبررسید که‌دختر شاه‌منصور رابامال‌یوسفزئی می آرند، درنماز شام صحبت شراب شد »(بابر نامه ۲۳۹) از روي این نوشتهٔ تخود بلبر شب زفاف این زن را شام روز جمعه ۲۶ ماه محرم (۹۲۵ﻫ) ۲۸ - جنوری ۱۵۱۶ م) تعین کرده میتوانیم.

۵ - زن محبوبش ماهم بیگم ازخاندان سلطان حسین با یقرا بوده که‌مادرشهزاده همایون باشد، نکاح او (۹۱۲ ﻫ) ووفاتش(۹۴۰ﻫ)است یک فرزند دیگرش فاروق در خوردي فوت شد.

۶-دلدار بیگم مادر هندال میرزاوالور (درخو ردي‌مرده)وسه دختر گلرنگ گلچهره، گلبدن .

۷-گلرخ بیگم مادر شهزاده کامران وعسکري‌میرزا .

۸- را یقه بیگم .

حین وفات بابر هفت اولاد زنده داشت :

چهار پسر : همایون، کامران ،هندال، عسکري .

سه‌دختر :گلرنگ بیگم ،گلچهره بیگم، گلبدن‌بیگم (مولفه همایون‌نامه)(۱)

بعد ازمرگ‌بابرهنگامیکه نصرالدین محمد همایون پسر بزرگش برتخت شاهی آگره نشست، وي علاوه برحکمراني کابل وقندهارحکومت پنجاب را هم به برادرش کامران سپرد. وبه هندال‌میرزا که نو از بدخشان رسیده بود ، حکمرانی میوات داد، وبه عسکري میرزا ولایت سنبهل داده شد (۲) .



(۱)ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲ر۲۶۲م روضة‌السلاطین (حواشی)۲۳۵ ببعد .

(۲)ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲ر۲۸م



مزارو لوح مزار ظهیرالدین محمد بابر شاه درکابل

مرض و آرامگاه بابر

به تصریح گلبدن بیگم: بابر همایون راازهمه اولادخو ددوست ترداشت وچون او در اوائل سال ۹۳۷ ﻫ ۱۵۳۰م بیمار شد، بابر سخت پریشان گردید وبر دورادور بسترش گشتی و گفتی: خدایا! اگرجان مراد ربدل جان همایون می پذیری جان مرا بیگر!

بعداز ین همایون افاقه یافت، ولی خودبابر به بیماری صاحب فراش گشت وچون طبیبان اور ادیدند گفتند که این مرض اثر همان زهراست که ما در سلطان ابراهیم لودي بوسیلهٔ احمد چاشنی گیر بدو خورانده بود.

بابردر اواخر عمرش میگفت که: من پادشاهی به همایون میگذارم ومیخواهم درباغ زرافشان گوشه گیري کنم. چون تندرستی خود را بکلی ازدست داده بود، بنابرین همایون را رسماً به جانشینی خود برگزید وچانچه گذشت بتاریخ دوشنبه ۵ جمادي الاولی (۹۳۷ ﻫ) درهمان چهار باغ زرافشان کنارجمنا (رام باغ) درگذشت ودر هما نجا دفن گردید، که ازطرف بازماندگان اومبلغ پنج لک درآمدبیانه وسیکري وقف مزار اوبود ،وقاریان وحافظان قرآن همواره برین مزار قرآن می خواندند وپنج وقت نماز جماعت برپا میساختند .و محمد علی عسس (؟) متولی این مزار بود. (۱)

نعش بابر تاسال ۹۴۷ ﻫ ۱۵۴۰م که همایون درهندپادشاه بود در همین جا مدفون بود ،چون در رجب همین سال همایون از شیرشاه شکست خوردوبه امرکوت سندر سیدوبعد ازان به ایران رفت، همان بی بی مبارکه یوسفزئی زن بابر(بقول گلبدن بیگم : افغانی آغا چه) بقایاي عصام وهیکل اورابه کابل انتقال داد (۲)ودرقسمت علیاي باغی که بنام اوشهرت دارد دمدفون ساخت و محمدقاسم

---

(۱) همایون نامه ۲۳

(۲) دکتور رام پرشاد ترپاتهی درکتاب عروج وسقوط امپا ترمغل بوسیلهٔ عهدمغولیه درنظرمؤرخان ازسیدصباح الدین ۸۲ مطبع اعظم گره هند ۱۹۶۷م

فرشته گوید: که این باغ بقدم گاه حضرت رسول (صلعم) مشهور بود. (۱)

چون بعد ازبابر تافتح نادر شاه افشار مدت زیاده از یک قرن، کابل دردست اخلاف اوبابر یان دهلی بود، این آرامگاه وباغ درکمال طراوت وآبادانی بود، ولی به تصریح عبد الحمید لاهوری بموجب وصیت با بر بنائی بر مرقد او ساخته نشد. (۲)

بقول همین مورخ باغ بابرشاه، ۵۰۰ گزطول وپانزده مرتبه داشت که ارتفاع هر مرتبه ازدیگری سی گز بود، وبحکم جهانگیر درمرتبه پانزده هم این باغ بر قبر رقیه سلطان بیگم بنت هندال میرزا چبوتره خردی از سنگ مرمر نصب شد (درحدود ۱۰۱۶ هـ ۱۶۰۷ م).

(درعصر شاهجهان) این باغ رونق افزونتری گرفت ویک مرتبه ۱۵ هزارروپیه وباردیگر هم درسال نزدهم جلوس خویش (۱۰۵۶ هـ ۴۶ ۱۶ م) ۵ و لک وپنجاه هزار روپیه بر وضهٔ بابر ودیگر باغهای کابل صرف کرد (۳).

که ازان جمله مسجدی کوچک از سنگ مرمر در مرتبهٔ پایان قبر بابر در مدت دو سال بمصرف مبلغ چهل هزار روپیه باتمام رسانیده و دوازده آبشار باغ را باحوض های آن از سنگ مرمر کابل بساختند (۴) اکنون در باغ بابر نوشته های ذیل بالای قبور وابنیه موجود است:

۱ ـ قبر بابرشاه :

بریک روی لوح مزار بابر شاه که یک ونیم متر ارتفاع و نیم متر عرض دارد واز مرمر سفید است بخط بسیار خوب نستعلیق درشت وزیبا نوشته اند :

---

(۱) ارامگاه بابر از خلیلی افغان ۲۶ طبع کابل ۱۳۷۳ ق

(۲) پادشاه نامه ۳ر ۵۸۹

(۳) عمل صالح ۳ر۵۶ از محمد صالح لاهوری طبع کلکته ۱۹۳۹ م

بطرف اندرو ن :

(۴) پادشا ہنامہ ۳ر۵۸۹

سطر (۱) یاسبحان یلسلک یافتاح باعدل یاقد وس

(۲) الله اکبر

(۳) لااله الہ الله محمدر سول الله

(۴) پادشاهی کز جبینش تافتی نورالله

(۵) آن ظهیر الدین محمدبود بابر پادشاه

(۶) باشکو ہودولت واقبال و عدل ودادو دین

(۷) داشت از توفیق وفیض وفتح و فیر و زي سپاه

(۸) عا لم اجسام رابگرفت وشدروشن روان

(۹) بهر فتح عالم ارواح چون نور نگاه

(۱۰) وشد چوفر دو سش مکان ، رضوان زمن تاریخ جست

(۱۱) گفتمش :«فردوس دایم جاي بابرپادشاه »۹۳۷ هـ

بطرف بیرو ن :

(۱) یاالله یانور یافیاض یاغفار یارحیم

(۲) یاارحم الراحمین

(۳) ازفیض عنایت بیغا یت الهی

(۴) وقتی که بزیارت رو ضۂ منورۂ

(۵) حضرت فردو س مکانی

(۶) ظهیر الدین محمد بابر پاد شاه

(۷) غازي ابوالمظفر نور دین محمد

(۸) جها نگیر پادشاه ابن حضرت

(۹) عرش آشیانی جلال الدین محمد

(۱۰) اکبر پادشاه غازي کامجو گردیدند

(۱۱) این لوح فرمودند سنه ۲ جلوس

(۱۲) جها نگیري مطابق ۱۰۱۶ هجري

۲- قبر محمد حکیم بن همایون بن بابر

(تو لد ا ز بطن ماه چو چک بیگم ۱۵ جماد ي الا ولی ۹۶۰ ه و فات جمعه اول شعبان ۹۹۳ ه)   پهلوی را ست قبر با بر :

۱ ـ الله ا کبر

۲ ـ بفر مو د ۀ ابو المظفر نو ر الد ین

۳ ـ محمد جها نگیر پاد شاه غا ز ی ابن حضر ت جلا ل

۴ ـ الدین محمد ا کبر پا د شاه غاز ی لو ح مر قد میر زا

۵ ـ محمد حکیم ابن جنت آشیانی هما یو ن پاد

۶ ـ شاه غاز ی صو ر ت اتمام پذیر فت سنه ۲ جلوس

۷ ـ جها نگیري مطابق سنه ۱۰۱۶ هجر ي

۳ ـ قبر هندال بن بابر

(تو لد از بطن دلدار بیگم ۹۲۴ ه قتل ۲۱ ذیقعده ۹۵۸ در چپرهار)

بر کنار چپ قبر با بر :

۱ ـ لااله الا الله محمد ر سو ل ا لله

۲ ـ از فیض عنا یت الهی

۳ ـ وقتی که بز یار ت ر و ضهٔ حضر ت

۴ ـ ظهیر الد ین محمد بابر پاد شاه غا ز ي

۵ ـ ا بو المظفر نو ر الد ین محمد

۶ ـ جها نگیر پاد شاه غا زي کا مجو گر د ید ند

۷ ـ لو ح مر قد میر زا هندا ل ابن ظهیر الدین محمد

۸ ـ بابر پاد شاه غا زي را فر سو دند سنه۲ جلو س

۹ ـ جها نگیر ي مطا بق ۱۰۱۶ هجر ي



نمائی ازمسجد بابر که بدر چند قدمی مقبرهاو درباغ بابر واقــع است وکاملا از سنگ مرمر ساخته

۴ - قبر رقیه سلطان بیگم :

دختر میر زا هندال زوجهٔ جلال الدین محمد اکبر (وفاتش ۱۰۳۵ ه در اکبر آباد هند) که نعش او را بکابل آورده‌اند و در مرتبهٔ پانزدهم باغ بابر دفن شده که باسر جها نگیر چبوترهٔ سنگ مرمر را بر ان ساخته بودند و شاه جهان محجر سنگ مر مر رابار تفاع سه گز بر آن نصب کرد. (۱)

بر ین قبر بخط بسیار خوب ثلث آیت الکرسی و نام مغفرت مآب مخدیجة الزمانی رقیه سلطان بیگم بنت میر زا هندال در سنه ۱۰۴۰ ه نوشته شده است .

۵ - مسجد سنگ مرمر :

این مسجد کوچک از سنگ مرمر سفید بنا یافته دیوارها و سقف وسطح آن از یک نوع سنگ میبا شد . در بارهٔ بنای این مسجد عبدالحمید لاهوري مینویسد : که باسر شاه جهان در مرتبه پایین قبر بابر مختصر مسجدي از سنگ مرمر در آخر سال هجدهم (جلوس) اساس گذاشته شد و در آخر سال نزدهم بعدفتح بلخ و بدخشان در مدت دو سال بصرف سی هزار روپیه در کمال لطافت انجام پذیرفت . (۲)

بر پیشانی طاق های این مسجد کتیبه‌یی ازعصرشاه جهان بخط جلی نستعلیق زیباباقی است که عین آن درینجا نقل میشود :

« این مسجد لطیف و معبد شریف که سجده گاه قدوسیان است وجلوه گاه کروبیان . بفرمان ادب معلی اعلی‌درنظرگاه عالم بالا ، یعنی روضهٔ منورهٔ پادشاه غفران پناه رضوان دستگاه ، حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر شاه‌غازي که‌جز آن عمارتی نتوان ساخت ،بفرمودهٔ

---

(۱) پادشاه نامه ۲

(۲)پادشاه نامه ۳ ر ۵۸۹ درکتیبهٔ اصل مسجداین‌عدد چهل هزارروپیه است .

این نیاز مند تمام شکر سراسر ستایش درگاه الهی ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان پاد شاه غازي بعد فتح بلخ و بدخشان و فرار ندر محمد خان از بلخ و شبرغان و تعاقب فریقی از کارطلبان سرداري او در ان سر زمین به آن گروه فیروزي و هزیمت او و ظفر سپاه رزم خواه در آن میدان ، که به‌محض کرم کارساز حقیقی نصیب این نیاز مند و دولت خواهان این بندهٔ شرمندهٔ احسان حضرت یزدان گشته .

آخر سال نوزدهم جلوس میمنت مانوس موافق یکهزار و پنجاه وشش درعرصهٔ دو سال بچهل هزار روپیه انجام یافت . » (١)

این مسجد تا حدود سال ١٣٧٠ ه ١٩٥٠ م بر حالت سابق‌خود بود ، ولی شکستي در بنیان آن راه یافت و برای اینکه از بین نرود ، بوسیلهٔ مهندسان آثارعتیقه ایتالوی ، مورد ترمیم قرار گرفت . درین ترمیم جدید همان سبک سابق آنرا بهمان سنگهای قدیم مراعات کرده‌اند ولی لطافت معماری آن از بین رفته است :

درحین ترمیم این مسجد دیده شد ، که مغز دیوار گلی است ، وچونه در آن بکار نرفته‌و پدید آمد که‌سنگهای آن همه ازالواح مزار هائیست که‌یک رويآنر اصاف وانلس نموده ومسجدراازان ساخته‌اند وبرروي دیگرسنگهاهمان‌گل کاریهاي قدیم باقیست وتنها کتیبهٔ آنراتراشیده اند (٢)



---

(١)تامس‌ولیم بیل- مفتاح‌التواریخ ٢٤٩ طبع کانپور ١٨٦٨م

(٢) خلیلی آرامگاه‌بابر ٢٤٣ طبع کابل ١٣٧٣ق .

فهرست مضامین

بخش اول

بخش دوم

بخش سوم

162

فهرست کتب طبع شده‌ازطرف مؤسسه
بیهقی کتاب خپرونه

١ـ از خیبر تا پامیر
٢ـ سکندر دروازه آریانای کبیر
٣ـ امام اعظم ابو حنیفه (رح)
٤ـ ځما یادونه
٥ـ پښتو تفسیر شریف ترنهمی پاری پوری
٦ـ پاره های قرآنکریم تا پارهٔ بیست وهشتم
٧ـ نور
٨ـ انتخابی ښاروالی
٩ـ سالنامهٔ ترجمان
١٠ـ ابر بهاری
١١ـ محمدی رسالت
١٢ـ دین او انسانی تمدن
١٣ـ ژورنالیزم عملی
١٤ـ اقتصادی کالنی
١٥ـ اقتصاد معتدل
١٦ـ جویبار
١٧ـ دنیای حیوانات مخصوص اطفال
١٨ـ غزنه وغزنویان

سلسله نشرات (۱۹)



بمناسبت سال بین المللی کتاب

ZAHIR-AIDIN M.BABUR SHAH

(1483-1530 A.C.)

By

PROF. ABD-AL-HAYY HABIBI

Published by The

BAYHAQI PUBLISHING AGNCY

KABUL

1972

تعداد طبع ۱۰۰۰ جلد

دولتی مطبعه